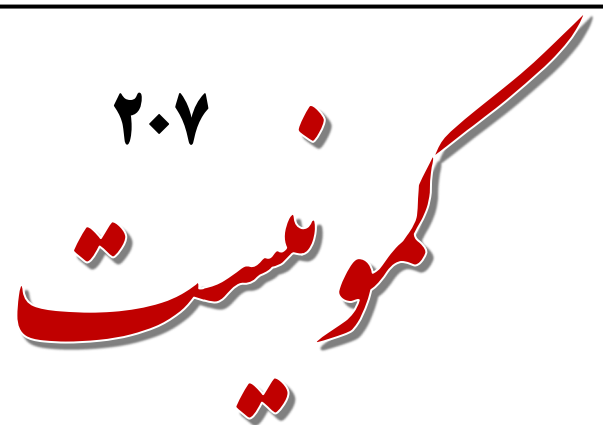




ماهانه منتشر میشود ژوئن ۲۰۱۶ - فرداد ۱۳۹۵
www.hekmatist.com

اعتصابات فرانسه

گوشه ای از قدرت طبقاتی ما



خالد حاج محمدی
۳۰ مه ۲۰۱۶

موجی وسیع از اعتراضات کارگر فرانسه را فرا گرفته است. بعد از یک دوره اعتراضات خیابانی و جدال هر روزه جوانان و مردم معترض با پلیس و نیروهای دولتی، پس از "خیزشهای شبانه" طبقه کارگر فرانسه پا پیش گذاشت و اعتراضات در شکل اعتصابات کارگری به مراکز بزرگ صنعتی کشیده شد. دامنه اعتصابات علاوه بر کارگران پالایشگاههای نفت، نیروگاههای اتمی و ترمینالهای حمل و نقل، شرکتهای راه آهن، خلبانان ایر فرانس را نیز در میگیرد. طبق خبر خبرگزاریها متروی پاریس و ایر فرانس نیز از روز پنجشنبه به اعتصاب خواهند پیوست.

کارگران خواهان باز پس گیری تصمیمات دولت اولاند در مورد اصلاح قانون کار این کشورند که در نتیجه آن، بخشی از دستاوردهای طبقه کارگر فرانسه از جمله ۳۵ ساعت کار در هفته و یازده ساعت استراحت در فاصله هر دو روز کاری، ۳۵ ساعت استراحت ممتد در هفته و همچنین سخت بودن اخراج کارگران، پس گرفته میشود. اتحادیه کارفرمایان در پشت تصمیم فرانسوا اولاند اند. بهانه آنها بالا ضرورت بردن قدرت رقابت در بازار و لذا لزوم پایین آوردن عملی دستمزد و افزایش ساعت کار و همزمان قرار دادهای محلی به منظور باز شدن دست آنها مستقل از اتحادیه های کارگری است. در حال حاضر بخشی از اتحادیه های کارگری و مشخصا هفت اتحادیه کارگری از ژت به اعتصاب پیوسته اند. بحث از سرایت اعتصابات کارگری به بخشهای دیگر کارگران فرانسه میشود و در چنین شرایطی بخش مهمی از طبقه کارگر فرانسه به این جدال خواهد پیوست.

اعتصابات کارگران فرانسه به جدالی مهم در میان طبقه کارگر و بورژوازی فرانسه و دولت حاکم تبدیل شده
ادامه در صفحه ۶

برنامه های هفته حکمت ۲۰۱۶

صفحه ۱۲



افسانه مبارزه سندیکایی و سراب رفرمیسم در ایران

مصطفی اسد پور

- ۱- یک وصله ناجور، بجای مقدمه
۱/۱ تزه های اصلی نوشته
۲/۱ هدف نوشته
۳/۱ سندیکا، سندیکالیسم و سوالات پایه ای
۴/۱ رفرم و رفرمیسم

- ۲- طبقه کارگر، سندیکا و مبارزه اقتصادی: یک نگاه تاریخی
۱/۲ سندیکاها ی کارگری ۱۲۸۰ تا ۱۳۰۵
۲/۲ سندیکاها ی ۱۳۲۰ و حزب توده
۳/۲ سندیکا و تشکلهای کارگری در انقلاب ۵۷

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

در معرفی نهاد "شهروند جهانیم" (ثریا شهابی)/ صفحه ۷

رفرم و اصلاحات، جنبش های اجتماعی (مظفر محمدی)/ صفحه ۹

"انقلاب" در کردستان سوریه ' توهومات و واقعیت ها (محمد فتاحی)/ صفحه ۱۱

کمونیستها و پراتیک پوپولیستی/جمع بندی کلیات مبحث سبک کار/در کنگره اول اتحاد مبارزان

کمونیست (منصور حکمت)/ صفحه ۱۳

چرا هفته حکمت؟ (خالد حاج محمدی)/ صفحه ۱۸

سند "کمیته های کمونیستی جنبشی" / صفحه ۱۸

اطلاعیه حزب: معدن طلا و شلاق سرمایه / صفحه ۱۹

اطلاعیه حزب: جمهوری اسلامی مسئول جان و سلامت زندانی سیاسی/ صفحه ۱۹

بیانیه حزب کمونیست کارگری کردستان: پیرامون توافق اتحادیه میهنی و جنبش تغییر(گوران)/

صفحه ۱۹

اطلاعیه تشکیلات خارج : به طبقه کارگر در فرانسه و مدافعین این طبقه / صفحه ۲۰

آزادی، برابری، حکومت کارگری !

افسانه مبارزه سندیکایی و ...

۳- طبقه کارگر و طبقه حاکم در ایران

۱/۳ قانون، سردواندن و سرکوب
۲/۳ جمهوری اسلامی و طبقه کارگر

۴- ورق بر میگردد: پرچم "رفرمیسم" در دست طبقه حاکم!

۱/۴ سندیکا اینجاست و ما تشنه لبان می چرخیم!
۲/۴ سندیکا و طبقه بورژوا در ایران
۳/۴ چرا سندیکا؟ چرا امروز؟
۴/۴ چشم انداز کشمکش بر سر سندیکا در ایران

۵- طبقه کارگر و مبارزه اقتصادی

۱/۵ تصفیه حساب مقدماتی با دو عبارت
۲/۵ نجات رفرمیسم
۳/۵ مبارزه اقتصادی و شلاق انتخاب
۴/۵ دعوت به نبرد — نتیجه گیری
۵/۵ اما سندیکای شرکت واحد و هفت تپه چه میشود؟

یک وصله ناجور، بجای مقدمه

از اوایل قرن نوزده میلادی تا امروز، در فاصله یکصد سال، روی دوش طبقه کارگر و در دل تحولات سریع و بزرگ، کشور ایران از یک جامعه عقب مانده و فقیر به سمت جامعه ای صنعتی و مدرن راه بجلو باز کرده است. ابعاد ثروت و تولید و سازندگی در این سرزمین اعجاب آور است. تنش های سیاسی، عمق و تکرار تحولات سیاسی و اجتماعی به نوبه خود ایران را از تمامی کشورهای منطقه و چه بسا در تمام دنیای سرمایه داری متفاوت می سازد. در یک فاصله صد ساله دو انقلاب توده ای و فراگیر، کنار زدن سلسله قاجار و روی کار آمدن سلسله پهلوی و تحولات ناشی از جنگ سرد هر یک برای رقم زدن صد ساله سرگذشت هر کشوری میتوانست کفایت کند. اما اعجاب اصلی در تاریخ ایران در جای دیگری است: موقعیت طبقه کارگر!

طبقه کارگر مستقیمان در روند تحولات دخالت داشته و یا دخالت داده شده است. سازماندهی اجتماعی کار و تولید، استثمار طبقه کارگر و سهم این طبقه از امکانات موجود تمامی لحظات این تاریخ را بهم دوخته است. در متن این تاریخ انواع جریانات سیاسی و فکری شانس خود را آزموده اند. روند منطقی ظهور و افول گرایشات و جریانات مختلف را میتوان باز شناخت. در این میان وضعیت طبقه کارگر و ناتوانی این طبقه در دفاع از معیشت خود یک وصله ناجور در این تاریخ بحساب میاید. سطح نازل آگاهی و فقدان سنت های تشکل یابی کارگری را چگونه میتوان توضیح داد؟

۱/۱ تزه‌ای اصلی نوشته

تاریخ جنبش کارگری در ایران مشخصا در دو سده اخیر بیشتر از هر چیز با پدیده سندیکا تداعی شده است. امروز بیش از هر مقطع در این تاریخ سندیکا تمامی صحنه های سیاسی و فکری و سازمانی کارگران را بخود معطوف کرده است. در یک نگاه اجمالی موقعیت بسیار دشوار طبقه کارگر در ایران در دو زمینه بنیادی، یکی در متن فلاکت بی سابقه و دوم در زیر سایه یک حکومت عمیقاً ضد کارگری سرکوبگر عطف توجه به سندیکا را کاملاً طبیعی جلوه میدهد. سندیکا تاریخا ابزار اولیه تشکل کارگری در دفاع از منافع اقتصادی خود بحساب آمده است و همین خصلت اقتصادی بعنوان یک سپر دفاعی موثر

در مقابل دولت سرکوبگر اعتبار دوچندان را برای سندیکا همراه داشته است. هدف از این نوشته مقابله با این برداشتهای "بدیهی" صفوف طبقه کارگر در ایران است.

هیچ چیز طبیعی تر، انسانی تر، منطقی تر و کمونیستی تر از این نیست که هر پیوندی که دست گروهی از طبقه را در دست هم میگذارد؛ و هر پدیده ای که لقمه نانی را به سفره کارگر می افزاید را گرایی داشت و تقویت کرد. دقیقاً از همین زاویه تزه‌ای اصلی نوشته حاضر بر این دلالت دارد که:

اولاً: نقش سندیکا در اتحاد صفوف طبقه کارگر در ایران در تاریخ مبارزات طبقه پرولتاریای ایران مملو از اغراق و توام با اغماض در نگرش نقادانه است. در این نوشته در بررسی دوره های اوج سندیکاها در ایران به خصلت و اهداف این تشکله‌ها و نقش واقعی سندیکاها پرداخته میشود.

ثانیا: جدا از بررسی تاریخی، موقعیت امروز مبارزه برای سندیکا و در دل تحولات عظیم طبقاتی در ایران نشانه عدم خوانایی این تلاشها در جهت برآورد پیش پا افتاده ترین خواستها و نیازهای پرولتاریای ایران چه برای زمینه اتحاد و چه برای دستیابی به بهبود اقتصادی و معیشت است. مبارزه سی سال قبل در ایران حکم میکند که طبقه کارگر در ایران با چشم باز و منتقد به پدیده سندیکا بنگرد.

ثالثاً: بنا به مشخصات اقتصادی در ایران و بافت و خطوط اصلی حاکم بر طبقه بورژوازی در ایران افق رفرمیسم و مشخصا از کانال سندیکا‌های کارگری کور است.

۲/۱ هدف نوشته

چگونگی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در حال حاضر و ملزومات آن هدف اصلی نوشته را شکل میدهد. در راه این هدف و در ادامه تزه‌ای ذکر شده هنوز باید دو مبحث دیگر را مد نظر قرار داد. هنوز باید پاسخ روشنی به مقولات سندیکالیسم و رفرمیسم و نقش و عملکرد واقعی آنها را داشت تا بتوان به راه چاره برای آینده پرداخت.

۳/۱ سندیکا، سندیکالیسم و سولات پایه ای

سندیکا به معنای فرم ابتدایی و بر حق تشکل کارگری و برای دفاع از بدیهی ترین حقوق اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر؛ و سندیکالیسم بعنوان بستر سازش طبقاتی و فروختن منافع دراز مدت طبقه کارگر در مقابل امتیازات محدود امروزی؛ هر دو به شناخته شده ترین مجادلات درونی طبقه کارگر تعلق دارند. جنبش کارگری و کمونیستی در ایران با روابط نزدیک خود با جنبش و تحركات کمونیستی و کارگری جهانی نمیتوانست از جدلهای مربوط به سندیکا و سندیکالیسم تاثیر نپذیرد. کافی است بیاد آورد بسیاری از رهبران حزب کمونیست ایران از اعضای معتبر بین الملل کارگری بوده و در تحولات حزب بلشویک از نزدیک شرکت داشتند. کافی است بخاطر بیاوریم جریانات اردوگاهی مشخصا حزب توده و جریانات اقماری از نوع راه کارگر با پلاتفرم اساسا لیبرالی متوجه بسیج طبقه کارگر حول مطالبات اقتصادی بوده اند. اما بدلائل متعدد و واقعی پدیده سندیکا پیچیده در یک هاله مقدس در طول صد سال اخیر راه ماورا طبقاتی را سیر کرده است.

اولاً، روند استثمار وحشیانه سرمایه در ایران و یک حکومت سرکوبگر مستقیماً ضدکارگری نفس وجود و برسمیت شناخته شدن حق بدیهی برای هر سنگر دفاعی ممکن را به امر فوری هر نهاد و جریان سیاسی تبدیل میساخت. این مطلوبیت عملی و آنهم در شرایط وانفسای امنیتی و معیشتی نگرش انتقادی به سندیکا و اتحادیه کارگری را

دشوار ساخته است.

ثانیا، شکوفایی آنچه بعنوان جنبش سندیکایی در ایران معرفی میشود، مربوط به دوره های سه تا پنج ساله را شامل میگردد که هر یک با خاموشی بیست تا سی ساله تعقیب شده است. زمینه های سیاسی و اقتصادی این دوره ها بسیار متفاوت بوده و تشخیص یک دنیا اختلاف در تعبیر و افق ها و رهبری کارگری هر دوره ابداء دشوار نیست.

ثالثاً، تفکیک مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر سر منشاء یک کلاه برداری بزرگ طبقاتی در تاریخ معاصر ایران بوده است. هیچ مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بدون پرچم سیاسی معین که دقیقاً اشکال و اهداف و تاکتیکهای ناظر بر نبردهای حتی بظاهر پراکنده و خودبخودی بر سر صرف نان طبقه کارگر را رقم میزند، قابل تصور نیست. خیره کننده است که چگونه این درس ابتدایی مارکسیسم در بررسی تاریخ مبارزات کارگری در ایران یکسره دود شده و به هوا میرود. شگفت آور است که هنوز هم در تفکر عمومی غالب در چپ ایران تاریخ دوره سندیکا‌های سالها ۱۳۳۰ ادامه طبیعی سندیکا‌های ۱۳۱۰ و هر دو را به عنوان امتداد مبارزه صرف اقتصادی طبقه کارگر قلمداد میگردد.

روند رشد و شکل گیری سرمایه در ایران در چهارچوب یک سرمایه داری وابسته در بستر سرمایه امپریالیستی صورت گرفته و مهر یک ساختار استثمار مضاعف و در دل یک دیکتاتوری سیاسی را بر خود داشته است. اما در همین بستر پاسخ انقلابی طبقه کارگر در مقابل پاسخ رفرمیستی به آن یک تب و تاب دائمی آن طبقه بوده است. در این نوشته مفصلاً به سندیکا (و همچنین سندیکالیسم) از دریچه تحولات سیاسی و طبقاتی ناظر بر آن پرداخته میشود. اما این بررسی تاریخی دستمایه بر این حکم استوار است که دوره این "سوء تعبیر" در صحنه جدالهای واقعی طبقاتی در ایران به پایان رسیده است. هدف اصلی نوشته بر این است که پدیده سندیکا را باید در دل تحولات مهم در جدالهای طبقاتی امروز در ایران نگریست.

۴/۱ رفرم و رفرمیسم

اگر بحث بر سر سندیکا بعنوان یک آلترناتیو پایدار مبارزه کارگری در جامعه استوار باشد، آنوقت بناچار پای رفرمیسم بعنوان افق و سیاست ناظر بر آن بمیان کشیده میشود. برگ برنده سندیکا نزد کارگران "اقتصادی" بودن آن است، این تشکیلات قرار نیست سیاسی باشد، سرنگونی طلب باشد، انقلاب را بر بیرق خود نقش ببندد. "جنبش سندیکایی" در ایران جولانگاه جریانات سیاسی متنوعی بوده است. کم نیستند جریاناتی که سندیکا را به عنوان یک سنگر برای اهداف سیاسی دیگری بکار برده اند. سندیکا‌های انقلابی از آن جمله است. حزب توده را باید جداگانه بررسی نمود. بهر رو افق پیروزی سندیکا به یک رفرمیسم طبقه حاکم گره خورده است. بدون بخشی از بورژوازی حاکم که تقسیم بخشی از ثروت جامعه به نفع کارگران را شرط بقاء نظام ببیند، بدون سهم کردن کارگران در بخشی از ساختار دولتی تصور همه گیر شدن و تا چه رسد به پیروزی پرچم رفرمیستی قابل تصور نیست. رفرمیسم و سندیکالیسم متعلق به آن، حتما پرچمی برای بهبود های معین در شرایط کار و زندگی کارگران میتواند باشد؛ اما بیش از هر چیز یک ترمز درونی طبقه کارگر است که قرار است مبارزات کارگری را از درون لگام بزند، قرار است کارگر را در تالارهای قدرت و دست بدست شدن قدرت میان احزاب بورژوایی سرگرم کند.

اگر در تمام قرن نوزدهم حکومت سرکوبگر و سیاست بغایت ضد کارگری هیچ نشانه ای از پذیرش رفرمیسم اقتصادی و سیاسی را از خود

کمونیست ۲۰۷

بروز نداده است اما در سه دهه اخیر تحولات مهمی صورت گرفته است که مهر خود را بر تحركات کارگری بطور اعم و پرچم رفرمیسم بطور مشخص گوبیده است.

اول: بر خلاف صد سال گذشته، امروز بخش مهمی از بورژوازی ایران خواهان برسمیت شناخته شدن حقوق سندیکایی کارگری در ایران هستند.

دوم: خود حکومت رسماً همه خواسته‌های سندیکالیستی طبقه کارگر را در قانون اساسی خود گنجانده است.

سوم: موقعیت چپ و سوسیالیسم کارگری در سطح جهانی و مهمتر از آن موقعیت اپوزسیون چپ در ایران از کمونیزم بورژوایی تا رفرمیسم و ناسیونالیسم ناظر بر آن تاثیرات مهمی بر مبارزات کارگری در ایران بهمرآه داشته است.

بررسی موقعیت مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران در متن زمینه های ذکر شده امری است که در ادامه نوشته تعقیب میشود.

۲- طبقه کارگر، سندیکا و مبارزه اقتصادی: یک نگاه تاریخی

تاریخ صد ساله اخیر جنبش کارگری در ایران تحولات اقتصادی-سیاسی-اجتماعی بسیار عمیقی را در بر میگیرد. برای یک ناظر بیرونی حتماً جای شگفتی است که چگونه هنوز پدیده پاخورده و شناخته شده ای به اسم "سندیکا" میتواند سر پل مشترک میان حزب عدالت سلطان زاده تا احزاب چپ ضد رژیمی معاصر، سر پل مشترک میان سندیکای حزب توده و سندیکای هفت تپه بحساب بیاید. بنظر میرسد بر سر تقسیم گذشته تاریخی جنبش کارگری و مشخصا در ارتباط با سندیکا به چهار مقطع اتفاق نظر عمومی وجود دارد. تقسیم بندی این تاریخ با مشخصات زیر معتبرترین آنهاست:

مرحله اول: فاصله میان ، همزمان با انقلاب مشروطیت و با الهام مستقیم از انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه و مشخصاً تاثیر از بلشویکها.

مرحله دوم: در سالهای ۱۳۲۰ در بحبوحه اعتراضات توده ای گسترده و تسلط حزب توده

مرحله سوم: در سالهای انقلاب ۵۷

هر یک از این مراحل به سهم خود تحرك بسیار پرشوری از مبارزات گسترده کارگری را شاهد بوده اند. نقطه مشترک همه این دوره ها حرکتها سندیکا‌های کارگری است. اما یک نگاه دقیقتر نشانگر تفاوت‌های بزرگی میان شکل کار و سازمان و اهداف سندیکا‌ها خود را نشان میدهد.

۱/۲ سندیکا‌های کارگری ۱۲۸۰ تا ۱۳۰۵

تاریخ جنبش کارگری در ایران از نزدیک به تاریخ جنبش کارگری روسیه گره خورده است. اگر انقلاب ۱۹۰۵ را یک مقطع اصلی تحولات طبقه کارگر در روسیه بحساب بیاوریم، باید اضافه کرد همزمان و تحت تاثیر تحولات روسیه طبقه کارگر ایران دوره برآمد اعتراضی و طبقاتی را تجربه کرد. با توجه به عمق و وسعت این پیوندها شاید بتوان انقلاب در ایران را جزیی از نقشه بلشویکها و بخشی از پلاتفرم آن حزب نامید. در سال ۱۲۸۳ حزب اجتماعات عامیون در شهر باکو تشکیل شد. ریاست حزب تشکیل یافته با ریاست نریمان نریمانف بود و جمع اصلی آنرا بهترین و کار آمدترین چهره های تاریخ جنبش کمونیستی ایران از جمله حیدر عمواغلو، تشکیل میداد. بنا به نقشه حزب سوسیال دمکرات روسیه شهرهای باکو و عشق آباد و اطراف آن از محل استثمار و تحقیر جمعیت عظیم کارگر مهاجر ایرانی، به مرکز رشد آگاهی طبقاتی و —————

افسانه مبارزه سندیکایی و ...

سازماندهی آنها تبدیل گردید.

انقلاب مشروطیت بنیادهای سیاسی جامعه ایران را به لرزه انداخت. این انقلاب از یک حرکت توده ای رادیکال آزادیخواهانه در مقابل یک حکومت فاسد فراتر رفت. رنگ تند اعتراض مردم زحمتکش که مهر منافع خود را بر روند اوضاع کوبید. سالهای میان ۱۲۸۵ تا سالهای پایان ۱۲۹۰ در ایران را باید از پر هیجان ترین دوره های تاریخ مبارزه طبقه کارگری در جهان نامید. کناره دریای خزر از باکو تا انزلی دهانه آتشفشانی است که کمونیست و فعال کارگری، آگاهی و شور و شوق، و مهمتر از هر چیز افق مبارزاتی را به سراسر ایران سرازیر میساخت. کارگر متحد و یک سازمان بدقت تعریف شده محمل یک حرکت بشدت آگاهانه قرار میگیرد که در الهام و همکاری با دولت شورایی روسیه برقراری حکومت بلشویکی را در برنامه خود دارد. متشکل ساختن کارگران در سندیکا معیار اصلی ارزیابی از هر فعال و هر کدام از واحد های حزب اجتماعیون است. شواهد کافی در دست است که این سندیکاها بهبود وضع اقتصادی کارگران را در دستور خود داشته اند؛ اما بمراتب روشن تر شواهدی است که سندیکاها سکوی پرش حزب اجتماعیون برای یک انقلاب فوری بوده اند.

حزب اجتماعیون بر متن سالها کار صبورانه کمونیستی در میان کارگران مهاجر ایرانی اما در یک مقطع زمانی معین و برای پاسخ گویی به یک شرایط و نیاز معین بطور فوری تشکیل شد. در مورد تحولات این مقطع چند مساله محوری را باید در نظر گرفت:

اولا: این زمان ایران در تب تحولات سیاسی سوخته و همه طبقات و نیروهای سیاسی متشکل شده، متحدین خود را یافته و با پرچم روشن تعبیر خود در مقابل مساله محوری مشروطه برای کل جامعه پا به صحنه سیاسی گذاشتند. این دوره را میتوان پرشتاب ترین دوره ساختن انجمن ها نامید. انجمن طلاب، انجمن ارامنه، انجمن ایرانیان جنوب، انواع انجمنهای مذهبی و قومی تا انجمنهای مترقی تشکیل گردید. سندیکاهای کارگری آلترناتیو کمونیستها برای ابراز وجود طبقاتی کارگران در صحنه سیاسی جامعه بود. سندیکا در دسترس ترین آلترناتیو حزب عامیون بود.

ثانیا: در این دوره چاپ نشریه در ایران رونق ویژه ای یافت. این وسیله ای بود که همه احزاب بتوانند مردم را حول پلتافرم خود جمع کنند. نشریه همت از حزب عامیون را باید یکی از شاهکارهای ادبیات کمونیستی در بسیج طبقه کارگر در مصافهای اجتماعی ثبت نمود.

ثالثا: برنامه حزب عامیون پرچم آلترناتیو کارگری در پاسخ به مسایل حاد سیاسی آن دوره بود و بسیج سایر بخشهای زحمتکش را دنبال مینمود. تقسیم زمین میان دهقانان، آزادی بیان، آموزش و پرورش مجانی، خصوصی دانستن مذهب، مسکن برای همه مردم اساس برنامه را تشکیل میداد که علنا در چهارچوب هدف سرنگونی سلطنت از طریق عصیان توده ای تبلیغ میشد. خواستهای اساسی کارگری آزادی حق اعتصاب و تشکل و بعلاوه هشت ساعت کار روزانه قرار بود با بسیج و سازماندهی جمع کارگران ستون فقرات جنبش عمومی مردم قرار بگیرد.

باید توجه داشت که طبقه کارگر جمعیت قابل توجهی از جمعیت را تشکیل نداده و از نظر تشکل و آگاهی و مبارزاتی به هیچ وجه با سطح

بندهای برنامه خوانایی نداشت. بطریق اولی هیچ اثری از سندیکا، فعالین جنبشی بنام و برای سندیکا کمتر اثری را میتوان سراغ گرفت. حزب اجتماعیون تسلیم این عقب ماندگی نشد. این حزب سندیکا را در تاریخ طبقه کارگر ایران جاداد، اما میان آنچه این حزب ساخت و هدایت کرد اساسا با آنچه در ادبیات و فرهنگ لغت سیاسی رایج از سندیکا ارائه میشود کمتر شباهتی را میتوان یافت.

کسی که تاریخ سندیکا در ایران را مینویسد نمیتواند از کنار حزب عامیون بگذرد، علاقمندان به سرنوشت سندیکا در ایران نمیتوانند دین عمیق خود در مقابل کمونیستهای انقلابی باکو را پنهان سازد؛ اما در عین حال سندیکا در ایجاد چهره کمونیستی این حزب نقش محوری داشت. اسامی تمامی رهبران حزب عامیون را در لیست موسسان سندیکاهای وقت میتوان مشاهده کرد. بخش مهمی از قدرت بسیج حیرت انگیز این حزب، چه در ایجاد سندیکاهای جدید و چه در بسیج گسترده کارگران در اعتصابات و تحرکات اعتراضی را در همین خصوصیت حزب میتوان دید. کند و کاش در آرشیو اسناد مربوط به سندیکاهای این دوره در پی چگونگی ساختار سندیکایی و چند و چون روال انتخاب نمایندگان و غیره راه بجایی نمیرد. اما در عوض انبوهی تجربه و روایتهای پر بها از چگونگی گره زدن سرنوشت یک حزب کمونیستی با مبارزه برای بهبود اقتصادی طبقه کارگر در آرشیو این حزب قابل ارجاع است.

در تاریخ این دوره از کشمکش های طبقاتی، خود سندیکا محلی از اعراب ندارد. تو گویی قبل از هر کس خود بنیان گذاران و خود توده کارگر عضو (تازه اگر بتوان چیزی به اسم عضویت در اتحادیه را سراغ گرفت! – به این مساله باز خواهم گشت)، پدیده سندیکا را در دستور قرار دادند تا به ذره ذره فلسفه آن وفادار نمانند. سندیکا، یک محمل و یک قالب و یک تابلو بر سر در بخش متشکل و پیشرو طبقه کارگر در ایران بود که در مبارزه برای بهبود شرایط اقتصادی خود، بی پروا همه قالب های سندیکا را در هم بکوبد و در میدان سیاست زیر پرچم تغییر قانون کار، تعویض دولت و انقلاب حضور بهم برسانند. تا آنجا که به "مبارزه اقتصادی" مربوط باشد، طبقه کارگر در ایران به دستاوردهایی بسیار درخشان و بی همتا در سابقه جهانی طبقه دست یافت. قانون کار، ساعت کار هشت ساعته از جمله این دستاوردها است. طبقه کارگر فقط میتواندست ابرا در خارج از چهارچوب صنفی سندیکا و با شرکت در کشمکش های سیاسی سراسری به کف آورد.

حزب عامیون تنها حزب مارکسیستی آن دوره و تنها جریان مدافع حقوق اقتصادی کارگران نبود. هنوز برای ارائه یک تصویر درست از حزب عامیون لازم است این حزب را در مقایسه با متحدین خود در "مرکز غیبی" یعنی "انجمن آدمیت" قرار داد. انجمن آدمیت با مواضع رادیکال خود متأثر از سوسیال دمکراسی روسیه و در ادامه افکار سن سیمون نقش موثری در روشنگری در زمینه شرایط زندگی کارگران و حق تشکل آنها ایفا نمود. تفاوت اساسی را باید در خصلت دخالتگر حزب عامیون دید. بسیج سازمان یافته طبقه کارگر در کشمکشهای سیاسی و اجتماعی برای کمونیستها در خدمت ایجاد و تقویت افق کارگری در جامعه معنی می یافت و نه در صرف افشاگری از مصائب موجود. در ادامه کشمکشهای حاد آئروز حزب عامیون رسما مسلح شد. به تبع سوابق کار در باکو کارگران عضو در سطوح مختلف به هسته اصلی شبکه تامین تفنگ و بمب برای جریانات آزادیخواه تبدیل گشتند. عامیون بدنه اصلی نیروی نظامی فرقه دمکرات را شکل دادند.

آنچه با اطمینان در مورد سالهای پایانی سده سیزدهم میتوان گفت اینستکه طبقه کارگر از یک حزب کمونیستی برخوردار بود. این حزب در زمینه مبارزات اقتصادی طبقه کارگر نقش خود را بدرستی ایفا کرد. قدرت بزرگ این حزب در بسیج صفوف طبقه در دفاع و پافشاری برخواستهای خود بود. اما این قدرت بسیج نه نتیجه فعل و انفعالات سندیکایی، اساسا بخاطر افق سیاسی روشنی بود که حزب در همه ابعاد در مقابل توده کارگر قرار داد. این حزب حریف دشمنان طبقاتی خود نشد. با اولین نشانه ناکامی های حزب رونق سندیکاها به پایان رسید. تحولات این دوره و نتایج آن در سرنوشت طبقه کارگر و کمونیسم بین المللی بسیار مهم است. تجربه این دوره در قالب چگونگی غلبه کمونیستها بر پراکندگی و فقر و ناآگاهی؛ در تجسم آمادگی طبقه کارگر برای نجات خود و کل جامعه، هنوز جای کنکاش و آموزندگی دارد. صرف وقت بدنبال سرنوشت خود سندیکا، انکشاف و تحولات آن در گذر چند سال طوفانی، چیزی را عاید جویبنده نخواهد کرد.

۲/۲ سندیکاهای ۱۳۲۰ و حزب توده

در یک فاصله بیست ساله بعد از سالهای شکوفایی حزب عامیون، تفاوتهای بنیادی در زمینه های اقتصادی و اجتماعی فرصت ظهور مییابند. دوره پنج ساله مد نظر دوره ای را شامل میشود که طبقه کارگر در طی یک بحران سیاسی و اقتصادی عمیق توسط حزب توده زیر پرچم خواستهای اقتصادی وارد جدالهای بزرگ و طولانی گردید. این دوره و کشمکش های آنرا فقط دشمنان، نادان ترین دوستان طبقه کارگر و بعلاوه یک کمونیسم اخته و جبون در توجیه نارسایی های خود میتواند بعنوان بخشی از تاریخ مبارزات سندیکایی طبقه کارگر در ایران معرفی کند. این یک جعل بزرگ است که اثرات مخرب آن تا نسلهای بعد و هنوز هم کماکان دامن طبقه کارگر چه در زمینه مبارزات اقتصادی و چه در ابعاد طبقاتی و سیاسی را رها نکرده است. حقیقت اینستکه این تشکلهای سندیکا نبودند، مبارزات طبقه کارگر ایدا اقتصادی نبود، حزب توده یک حزب رفرمیستی نبود. برای بررسی اینگونه "سوء تفاهم های سندیکایی" رایج باید تحولات مهم جامعه ایران را مد نظر قرار داد.

اول: رشد سرسام آور صنعت و مراکز تولیدی طبقه کارگر را به یک نیروی اجتماعی تعیین کننده تبدیل ساخته بود.

دوم: بورژوازی در ایران خود را بعنوان یک طبقه باز یافته و در مقابل سایر جریانات دست بالاتری پیدا کرد.

سوم: سایه سنگین استعماری انگلیس که بشکه بنزین در دسترس برای تبدیل هر اعتراض به یک تحرک توده ای برحق عمل میکرد. تلاش بورژوازی برای یکپارچگی سراسر ایران، ایجاد امنیت، توسعه نهادهای حکومت مدرن از جمله آموزش و پرورش و ژاندارمری، تعرض به ارتجاع مذهبی؛ هنوز در مقابل پاشنه آشیل "حکومت نوکر انگلیس" رنگ مییاخت.

چهارم: حکومت بلشویکها در روسیه در سراسر جهان از فریبندگی و سمپاتی عظیمی برخوردار بود. بلشویکها تا این مقطع برای کل آن جامعه و بخصوص برای کارگر و زحمتکش، نه به معنای یک حکومت عادلانه در همسایگی، بلکه به معنای یک آلترناتیو در دسترس؛ و نه فقط این بلکه دولتی با اشتهای فراوان برای کمک به طبقه کارگر ملت همسایه در راه رهایی، یک امید و انگیزه قوی مبارزاتی را شکل میداد. حزب کمونیستی و یک سازمان کارگری برای کارگر آئروز جامعه، تداعی کننده یک سازمان عریض و طویل برخوردار از حمایت بلشویکها بود.

(موقعیت امریکا در فضای سرنگونی طلبی در ایران معاصر میتواند – خارج از مقایسه میان رژیم چنچ امریکایی و بلشویسم انقلابی کارگری - مثال گویایی از این تاثیر باشد.)

پنجم: سیاست عمومی حکومت شوروی برای دامن زدن به حرکتهای اعتراضی کارگری و تلاش برای ایجاد آلترناتیو قدرتمند سیاسی توسط احزاب برادر که در ایران توسط حزب توده تعقیب میشد. همزمان با حزب توده در ایران از جمله حزب کمونیست امریکا و حزب کمونیست انگلیس نیز الگوی مشابهی از اعتراضات کارگری را به قصد تصرف قدرت به صحنه بردند.

حزب توده در آن مقطع زمانی را باید بعنوان یک سرمایه گرانبهای تاریخ کمونیسم در ایران ثبت کرد. حزب توده از هر زاویه ای مورد نقد و حمله قرار گرفته باشد اما بدون تردید الگو و سرمشق چگونگی ساختن یک حزب توده ای دخالتگر و مهمتر از هر چیز یک حزب تصرف قدرت سیاسی را بدست داد. رهبران این حزب از سازماندهندگان تشکل های کارگری، انجمنهای ادبی و سیاسی را تشکیل دادند. حزب توده ترکیبی از یک سازمان آهنین مخفی و مسلح همزمان با یک سازمان توده ای و علنی را در خود صیقل داد. حزب توده نه فقط طبقه کارگر بلکه مردم زحمتکش را در انواع تشکلهای و برای ساده ترین خواستها در هم بافت ولی مهمترین خاصیت این حزب در مخاطب قرار دادن کل جامعه از زبان طبقه کارگر بود. مطالعه مجدد مقالات پیشه وری و نشریات حزب در شناخت افق روشن کارگری برای کسب قدرت و انقلاب بسیار گویاست.

سندیکاهای کارگری که توسط فعالین حزب ایجاد و رهبری شد هیچ نقطه مشترکی با مفهوم متداول سندیکا "ابزار مبارزه صنفی کارگری در چهارچوب نظام حاکم" را نشان نمیدهد. مطالعه ساختار سندیکاهای آن دوره نیز چیزی از سازمانهای علنی متکی به رای مستقیم کارگران را در خود ندارد. در مطالعه خاطرات یوسف افتخاری و سایر چهره های سازمانده کارگری حزب نیز کمتر اثری از تلاش برای شکل دادن به ساختار سندیکا را میتوان یافت. آنچه هست در بهترین حالت هیئت های نمایندگی کارگری است که با تکیه به شبکه های فعالین کارگری تحرکات کارگری را رهبری کرده اند.

حزب توده بنا به مصلحت های دولت شوروی در گرماگرم نبرد درب قلعه را بر روی دشمن گشود. به این ترتیب کمونیزم چه بعنوان یک حزب و چه به عنوان یک افق و با همه آبروی ذیقیمت بلشویسم برای پنجاه سال از فضای جامعه و طبقه کارگر رخت بر بست. این سرنوشت حزب کمونیست برادر در امریکا و انگلیس هم بود. تا آنجا که به تشکلهای کارگری یا همان سندیکاها مربوط باشد، هیچ گونه سنت و فعال و ادامه حیات از آن باقی نماند.

۳/۲ سندیکا و تشکلهای کارگری در انقلاب ۵۷
پدیده سندیکا و سندیکالیسم در حاشیه انقلاب ۵۷ بطور جدی در ادبیات چپ و تحرکات اعتراضی کارگری ابراز وجود کرد. تا قبل از آن یک سرکوب مطلق برپایه اقتصاد مبتنی بر کار ارزان فرجه تحمل هیچگونه تشکل کارگری را سد میکرد. شایان توجه است که در ابتدای انقلاب ساختار سندیکاها با شورها تفاوت زیادی را نشان نمیدهند. در هر دو حالت این هیئتهای نمایندگی کارگران است که بنا به اوضاع دمکراتیک جامعه رای اعتماد خویش را به جلسه عمومی کارخانه متکی میسازد. بخش اساسی این سندیکاها نه از پایین، خودبخودی و تحت تاثیر سوابق قبلی سندیکاها بلکه اساسا توسط فعالین سازمانهای سیاسی چپ و کمونیست شکل گرفتند. مستقل از

افسانه مبارزه سندیکایی و ...

اینکه چرا و چگونه نام سندیکا بر جو عمومی چیره شد (قطعا سوابق درخشان سندیکا‌های اوایل قرن در این مورد تأثیر بسزایی داشت) خصلت عمومی این سندیکاها به هیچ وجه مهر محدوده مبارزات اقتصادی را بر خود نپذیرفت. مدیریت کارخانه، دخالت در قوانین و دخالت در روندهای سیاسی جامعه مشغله بزرگ این تشکله‌ها را رقم زد. با حمله جمهوری اسلامی و کشتار رهبران کارگری بر اساس لیست تعلق به سازمانهای چپ چراغ عمر این سندیکاها خاموش شد.

آیا با دور جدید از بیداری حول پدیده سندیکا روبرو هستیم؟ به این سوال خواهیم پرداخت اما هر چه هست این "بیداری" به تبع آن بحث دو قطبی مبارزه اقتصادی یا سیاسی، بعلاوه مساله رفرم زائیده شرایط جدید در کشمکشهای طبقاتی در ایران در دو دهه اخیر است. دور جدید پلاتفرم خود، اهداف و استدلالهای خود را دارد. ادعای "ادامه طبیعی سوابق جنبش سندیکایی در میان طبقه کارگر" مسخره است.

۳- طبقه کارگر و طبقه حاکم در ایران

تا اینجا سعی شد با تکیه به بررسی زمینه های سیاسی و اقتصادی یک تشکل معین، با تکیه با آن افق طبقاتی ناظر، و مسائل واقعی پیش رو (و نه صرفا با تابلوی سر در تشکل مد نظر) به ارزیابی از روند آنچه تاریخ سندیکا یا سندیکالیسم شناخته میشود بپردازیم. در ادامه همین مدت و در بررسی سندیکا و سندیکالیسم در دوره جدید لازم است ابتدا به یک مساله مهم، یعنی سیاست دولت و بورژوازی ایران در مقابله با تشکل های کارگری اشاره داشته باشیم.

۱/۳ قانون، سردواندن و سرکوب

طبقه کارگر در ایران را شاید بتوان "خوش شانس ترین" بخش طبقه کارگر جهانی نامید. کجای دنیا با دو روز اعتصاب کارگران، آنهم عقب مانده ترین بخش طبقه، یکی از مدرن ترین قوانین کار به تصویب مجلس رسیده است؟ قانون حق اعتصاب و تشکل از قدمت ۱۱۰ ساله در ایران برخوردار است! طبقه حاکم در ایران در یک روش پاخورده، از همان اولین اعتصابات کارگران سریعا عقب نشینی را اختیار کرده است. خواست کارگران سریعا در "بیان قانونی" مورد تایید قرار گرفته است تا کارگران معترض به خانه فرستاده شوند، و سپس در یک کشمکش فرساینده و با توطئه عملا چیزی عاید کارگران نگردد. چنین پدیده ای کارکرد تشکل کارگری را با دشواری های عظیمی مواجه میسازد. یک کشمکش فرسایشی برای آزاد کردن رهبران زندانی، حفظ اتحاد صفوف کارگران و معضل تامین مخارج خانواده عملا دیگر مجالی برای دست یقه شدن با مراجع قانونی باقی نمیگذارد. وقت خریدن و سردواندن کارگران همراه با موجی از عملیات ایدایی اساس سیاستی است که یکی پس از دیگری توسط دولتهای مختلف در یک قرن اخیر در پیش گرفته شده است. انقلاب سفید و اعطای بخش های قابل توجهی از مطالبات کارگری مستقیما به ابتکار خود دولت سردرگمی و تشنت تازه تری در صفوف رهبران کارگری ایجاد کرد. این سیاست توسط جمهوری اسلامی از یک سیاست شناخته شده به یک سیستم استراتژیک فکر شده و به یک غول غلبه ناپذیر ارتقاء یافت.

۲/۳ جمهوری اسلامی و طبقه کارگر

بند ناف جمهوری اسلامی با مقابله با طبقه کارگر بسته شد. این دولت یک انقلاب، یک طبقه کارگر

با انتظارات بالا و متشکل و بعلاوه یک نسل از کمونیستهای معطوف به طبقه کارگر را به ارث برد. این دولت میبایست یک کشور، حدود ۵ میلیون نفر بیکار و باز سازی اقتصاد را در ترکیب با سامان دادن پیکره طبقه بورژوازی؛ همزمان جلو ببرد. رئوس سیاستهای جمهوری اسلامی بر علیه طبقه کارگر را میتوان بسیار فشرده به صورت زیر برشمارد. این لیست شامل مفادی است که یک فعال سندیکایی علی القاعده باید بداند و باید برای آن پاسخ داشته باشد.

اول: گنجاندن اهم مطالبات کارگری در قانون اساسی. آنچه قانون در ایران برای کارگر برسمیت شناخته است در رویای هیچ رفرمیست و سندیکالیستی نمیگنجد.

دوم: پیش بینی مراجع قانونی برای شکایت و پیگیری. قانون و ساختار اداری و قضایی در ایران مملو از دالانهای سردوندان کارگران برای "احقاق حقوق" پایمال شده خویش از راههای قانونی است. سندیکالیست فرضی ایران مختار است ریش خود را در راه یافتن راههای قانونی جدید پیگیری حقوق کارگران سفید کند، اما بسختی خواهد توانست کارگران را به صبر ایوب دعوت نماید. هر چند که اینها کارگر باشند، زندگیشان به دستمزدهای ناچیز گره خورده باشد، باز هم آنقدر عقل دارند که عمر خود را در فاضلاب قانون در ایران به هدر دهند.

سوم: اگر قرار باشد یک مشخصه برای حکومت حاکم بر ایران بر شمارد، این مشخصه نه اسلامی بودن، و نه حتی سرکوبگر بودن آنست. شکی نیست که این حکومت، یک حکومت بورژوایی و در اتکا به مذهب و سرکوب هیچ مرزی برای خود قائل نیست، اما بیش از هر چیز این حکومت را باید حکومت تحمیق سیاسی کارگر نام نهاد. در ایران یک ماشین عظیم تبلیغی و سیاسی از هزار منفذ کارگر را و دنیای فکری او را حلقه زده اند. کاش همه دنیای سیاسی اطراف به همین اندازه به کارگر و تشخیص او "احترام" قائل میشدند. کارگر، انتظارات او، دستمزد او، مسکن او، خانواده او، اشتغال و بیکاری، تفکرات و تفریحات کارگر موضوع کار هزاران هزار نشریه و کانال تلوزیونی و مدرسه است. هیچ کجای دنیا به اندازه ایران طبقه کارگر مورد خطاب مقامات و صاحب منصبان آن قرار نمیگیرد. جمهوری اسلامی تا همین امروز در درس "افنون اداره جامعه" در دانشگاههای علوم سیاسی بورژوایی کرسی ثابتی را به خود اختصاص داده است: چگونه میتوان طبقه کارگر میلیونی را به دنیای سیاستهای اقتصادی کشاند و او را به صبر قانع کرد. سندیکالیست فرضی ما باید ببخشد که باید ابتدا از استنتاجات سیاسی فراخوان خود شروع کند.

چهارم: یک دستگاه سرکوب خوف انگیز. دستگاه سرکوب مستقیم فعالین و اعتراضات کارگری در ایران قطعا بزرگترین در نوع خود میباشد. این دستگاهی است که هر گونه اتحاد و هر روزنه آگاهی و تشکل را بسته است. در این مورد همیقندر کافی است گفته شود اگر کسی فکر کند میتواند با شلنگ تخته میان تشکل سیاسی و اقتصادی از زیر ضرت دستگاه امنیتی خلاصی یابد، مرتکب خطای مهلکی شده است.

۴- ورق بر میگردد: پرچم "رفرمیسم" در دست طبقه حاکم!

بررسی پدیده سندیکا بدون روشن کردن دلایل عروج و یا حتی عطف توجه محافل کارگری به آن، بسیار سطحی و کودکانه است. هر چند که بحث بر سر پدیده ای به قدمت یک قرن و برای طبقه کارگر شناخته شده است، اما هنوز در مورد سندیکای معین، هویت و ظرفیتهای عملی و نتایج

آن باید به وجه پایه ای تر از جمله در مورد شرایط عینی طرح آن، سوالات و راه حل هایی که پیش پای طبقه قرار میدهد و چشم اندازهای آن معطوف شد.

۱/۴ سندیکا اینجاست و ما تشنه لبان می چرخیم!

گفته میشود که بحث مربوط به سندیکا پاسخ به یک نیاز است. ناشی از یک نیاز طبقه کارگر به تشکل است. پا گرفتن سندیکا را به گردن شکست و ناکامی فعالین کارگری در ایجاد تشکل سراسری کارگری میگذارند. طرح مجدد آن با ارجاع به سوابق تاریخی توضیح داده میشود. گویا تصویر سندیکا بر روی کره ماه نقش بسته و وجود مبارک و انکار ناپذیر خویش را به امت غرق در گرفتاری یاد آور گشته است. فقط باید همه با هم آستین ها را بالا زد! حقیقت اینستکه سندیکا بر مبانی محکم تری استوار است.

۲/۴ سندیکا و طبقه بورژوا در ایران

امروز تقریبا همه احزاب بورژوایی خارج حکومت و در درجات مختلف رنگین کمان اصلاح طلبی تا سرنگونی طلبی همگی طرفدار "تشکل مستقل کارگری" و مشخصا حق برخورداری از سندیکا هستند. این پروسه مهر کمتر از پنج سال اخیر را بر خود دارد و باید یک تحول سیاسی بزرگ در ایران نام بگیرد. جبهه سبز پس از شکست در زورآزمایی با جناح حاکم عطف توجه به کارگر و خواستهای کارگری را در دستور قرار داد. جبهه ملی رسما یک بخش کارگری را در هیرارشی حزبی خود جای داده است. دفاتر و صفحات اینترنتی برای انعکاس و تفسیر اخبار و مسایل کارگری به خصوصیت ثابت و مشترک همه جریانات ناسیونالیستی، از سلطنت طلبان تا احزاب ناسیونالیستی ملیتها تبدیل شده است. به موارد فوق باید لیست طولانی از نهادها و رسانه ها و ارگانهای رسمی بین المللی را اضافه کرد که همانند رادیو فردا به بلندگوی فعالیت سندیکایی در ایران تبدیل شده اند.

مشاهده کارگر پناهی این احزاب برای هر کارگر جوان باید نشانه یک پیروزی طبقاتی بزرگ باشد. در مقایسه با برنامه و مواضع و عملکرد فقط ده سال قبل تر این احزاب باید هر کارخانه و هر گذر کارگری را به خاطر یک پیروزی طبقاتی چراغان کرد. احزابی که نام طبقه کارگر را در مرامنامه آنها بسختی میشد سراغ گرفت، احزابی که حقوق کارگری را هرگز امر خود ندیده اند، احزابی که از اعتصاب بیشتر از کودتا ترسیده اند، احزابی که با اولین بارقه های حق طلبی کارگری با کمال میل میدان را بدست کلنل های رشید سپرده و تا اطلاع ثانوی زیر بیرق نظم به ناخن جویدن پرداخته اند ... امروز با دفاع از تشکلهای صنفی کارگری آنهم از نوع آزاد و غیر دولتی برای خود اعتبار گدایی میکنند. آیا طبقه کارگر ایران این پیروزی را در لابلای گرد و غبار فضای سیاسی تشخیص میدهد؟

۳/۴ چرا سندیکا؟ چرا امروز؟

شکست پروژه رژیم پنج و برجام در نقطه تعیین کننده آن ایران را در تلاطم یک تحول طبقاتی بزرگ و صف بندی های جدید قرار گرفته است. بستن پرونده رژیم پنج، شکست بخش بزرگ اپوزسیون بورژوایی ایران را به همراه داشت. این صف دود نشده و به هوا نرفته است. بخش چپ این اپوزسیون به طرف طبقه کارگر عقب نشسته است. بخش مهمتر اپوزسیون بورژوایی با قبول شکست خود، به میدان اقتصاد ایران بعد از برجام روی آورده اند. همه اهمیت بحث سندیکا اینجاست.

کمونیست ۲۰۷

پانزده سال پیش شکست جریان دو خرداد و اصلاح طلبی را به پای جنبش انقلابی و کمونیستها نوشتند. در آن دوره جبن و دریوزگی و سازش به ارش اعلی برده شد، چند صبحای نمایش مسخره ای به اسم دمکراسی بر پا گردید، مردم را سر دواندند، همه دستاوردهای جوانان و زنان جامعه برباد رفت؛ و وقتی تشریف بردند، گناه آن به حساب مردم انقلابی نوشته شد. گویا تقصیر مردم و تند روی و عدم توجه به توازن قوا مقصر "شکست روند دمکراسی" توسط جمهوری اسلامی گردید! دو خرداد تا آنجا که به خود جمهوری مربوط باشد، پدیده ای صادقانه بود. خاتمی و عده خاصی نداد، دلیلی برای سرزنش او در خلف وعده در دست نبود، دردانه رژیم خود بود. وظایف خود برای بقای جمهوری اش را با موفقیت انجام داد. در عوض این اپوزسیون بورژوایی، خیل عظیم روشنفکران و بی مایگان سیاسی و فکری بودند که از دو خرداد حماسه ساختند، و در پرده آخر و در هنگام رژه شکست، کماکان تقصیر را متوجه انقلابیون و نیروهای سرنگونی طلب نمودند. این سناریو و این بار در مقابل طبقه کارگر و در ابعادی بسیار گسترده تر در کمین کارگران و کل جامعه نشسته است.

سندیکا پرچم عقب راندن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی و مشخصا در مقابل جمهوری اسلامی است. در پای این بیرق نیروهای مختلف و با نیت های مختلف گرد آمده اند. پرچم مشترک اینها ظاهرا "راهنمایی" کارگران به راهی است که ساده تر به خواستهای اقتصادی خود دست یابد. این دوستان "دلسوزانه" ناکامی در ایجاد تشکل سراسری و هزاران اکسیون "بی نتیجه" را یادآور میگردند و تصاویر رهبران کارگری در زندانها را نشان میدهند. قطعا هر کارگر شرکت واحد یا هر عضو سندیکای هفت تپه هاج واج از این افاضات حکیمانه از خنده روده بر خواهد شد:

عالی جنابان! سندیکا همواره در دسترس بوده است. کشف مجدد سندیکا برای کارگر چه لزومی دارد؟ سندیکا به معنای تفکیک مبارزه اقتصادی از مبارزه سیاسی، بمعنای پیگیری خواستها از راه قانونی دیگر نیازی به تبلیغ ندارد، اینرا کارگر با هوای کارخانه استنشاق میکند. زبان وزیر کار و نمایندگان مجلس در تبلیغ این "حق" در قانون حاکم برای کارگران مو در آورده است. نیازی به زحمت شما نیست. راستی اگر از راه قانونی و با دفتر و دستک یک سندیکا میتوان به حقوق حقه خود رسید، کارگران آن جامعه چه اهمقی هستند که درد زندان و باطوم را بجان میخرند و جلوی مجلس صف می بندند؟

هر چه باشد، احمق صفت مناسب تر برای کسی است که با این نصایح لیاقتهای خود برای اشغال پست وزارت کار به هدر میدهد! در موقعیت امروز طبقه کارگر ایران قطعا سندیکا راه را برای تحقق کوچکترین حق آنها باز نمیکند. سندیکا به معنای سند تضمین عدم ورود کارگر به میدان رادیکال مبارزاتی اوست و تازه برای اینکار باید حق عضویت هم بدهد و اقا بالاسری را هم از خود کارگران آزادانه انتخاب کند.

اما در این میان سندیکا بی گناه است. کارگر در انتخاب سلاح مبارزاتی خود ابدآ مخیر نیست. سندیکا، اگر دردی را درمان کند، کسی نمیتواند کارگر را از آن محروم سازد. گذر از سندیکا قبل از آنکه حاصل توطئه یا موعظه کسی باشد حاصل یک کشمکش دردناک و پر مخاطره میان طبقه کارگر و بورژوازی و حکومت با همه اعوان و اعصار خانه کارگر و شوراهای اسلامی بوده است. مبارزه اقتصادی و سیاسی در قالب سندیکا اساسا یک انتخاب سیاسی طبقاتی است. در کشمکش مدنظر این نوشته، فردا قرار است سندیکا پرچم کسانی باشد که تقصیر شکست اعتصابات را به گردن کسانی بیانداز ند که

^[1]

افسانه مبارزه سندیکایی و ...

"اعتراض را سیاسی" کردند... گناه حمله گارد ضد شورش را به گردن کارگران یاغی و سیاسی بیاندازند. این سندیکا پرچم شکافهای تازه میان کارگران است. این پرچم کسانی است که راه را برای همکاری با شوراهای اسلامی باز میکنند. این پرچم بورژوازی شکست خورده از پروژه رژیم چنج است که برای شریک شدن در راه اندازی کارخانجات بادمجان دور قاب جمهوری اسلامی اش میچینند. در خود جنبش کارگری تکرار صحنه هایی است که بعد از سرکوب خونین سال ۶۰ گناه حمله پاسداران به سندیکاها و شوراهای کارخانه ها به پای کارگران حزبی گذاشته شد که گویا شورا یا سندیکا را سیاسی کردند!

این هنوز اول راه است. دارند مقدمات روزی را فراهم میسازند که کارخانجات بکار بیافتد. بورژوازی در ایران تا آن زمان فرصت دارد که با سطح تعادل قوای طبقاتی کارگر تصفیه حساب کند. کارگری که به قانون منع اعتصاب و تجمع محل نمیگذارد، برای تامین خواسته‌هایش جلوی وزارت کار را سد میکند، با هیچ زبانی صبر و سوختن و ساختن به کت او فرو نمیرود؛ دیگر در زمان رونق و تولید اِدا قابل تحمل نیست. هر کارگری باید بداند در کشمکش فعلی بحث بر سر مطلوبیت سندیکا گمراه کننده است. اگر هنوز زورش به شکستن کمر بورژوازی نرسیده است، نباید اجازه دهد به ریش فقر او بخندند و به نام نامی "واقع بینی"، حق طلبی امروز را در او بکشند.

طبقه کارگر و مبارزه اقتصادی

۱/۵ تصفیه حساب مقدماتی با دو عبارت

هیچ چیز به اندازه عبارت "مبارزات صنفی" گویای یک تحقیر رسمی به یک پدیده عظیم، پیچیده و پر معنی برای زندگی میلیون‌ها انسان نیست. معلوم نیست چه وقت کلمه "صنف" از کل این پدیده رخت خواهد بست؟ معلوم نیست تا کی قرار است ذوب آهن ها و خودروسازی‌ها و پتروشیمی نوبت به کارگر که میرسد کماکان "صنف" بحساب بیایند؟ مساله مهمتر آنجاست که یک اعتصاب کارگری بر سر دستمزدها به تیتَر "اعتراض برای شندرغاز" دستمزد و با خواسته‌ای صنفی به ستون آخر نشریه حواله می‌گردد. لابد بدلیل کاربرد "صنف" باید مشمول سندیکا شوند!

بعلاوه قبل از هر بحثی باید با عبارت "مبارزات خود بخودی" نیز تعیین تکلیف نمود. معلوم نیست کدام مقطع زمانی و در کدام دیار کارگران هر وقت اراده کردند قادر بوده اند خودبخود دست به اعتصاب بزنند. در دنیای امروز با توجه به ابعاد فشار تبلیغاتی بر روی طبقه کارگر، با توجه به عواقب شرکت در یک اعتصاب، کارگر گور پدرش خندیده اگر وقت و بیوقت و آنهم خود بخودی دل به دریا بزند. هر تک اعتصاب کارگری مستلزم مدتهای طولانی از پرورش اعتماد، برنامه ریزی برای روز اعتصاب و دست و پنجه نرم کردن با عواقب آن است. زمانی، گویا، از شدت فقر جان جمع کارگران به لبشان رسیده و دست به طغیان زده اند. در یک محاسبه ساده از عواقب انتقام بورژوازی کمتر جایی برای دیوانگی کارگر باقی مانده است. اما قبل از هر

چیز ساده لوحی پیچیده در "مبارزات خود بخودی" باید از بورژوازی جامعه بیاموزد، آلیاژ بالای سیاسی پشت هر اعتصاب در میان کارگران را تشخیص دهد. تدارک یک اعتصاب برای یک رهبر کارگری مستلزم آنست که جواب خبرنگار ستون اقتصاد روزنامه پر انتشار شهر را آماده داشته باشد. رهبر کارگری باید از پس استدالات بانک مرکزی در محاسبه نرخ ارز، از پس مصالح اقتصادی در دوران محاصره اقتصادی بربیاید.

۲/۵ نجات رفرمیسم

رفرم یک پدیده سیاسی و اجتماعی است و مهر تاریخ مشخص را بر خود میگیرد. زمانی تاکید بر رفرم در مقابل کمونیستهای بلند پرواز ضروری بود تا آنها از آنچه همین امروز ممکن است غافل نمانند. زمانی تاکید بر رفرم ضروری بود تا کمونیست فرضی ما نیروی هر چه بیشتری گرد آورد، زمانی تاکید بر رفرم ضروری بود که زیبایی زندگی بهتر در راه را همین امروز به ارمغان بیاوریم، زمانی تاکید بر رفرم لازم بود تا ساختن سوسیالیسم را از امروز و در مقابل چشمان ناباورترین های صفوف خود در دست بگیریم ... بدون رفرم هرگز طبقه کارگر از نیروی فکری و روحی و جسمی لازم برای تدارک انقلاب خود برخوردار نخواهد بود. رفرم و محتوای آن نمایانگر توانایی های طبقه کارگر باید باشد، دستمایه غرور و اعتماد بنفس او گردد. به مفهوم امروز این پدیده در دست ادبیات رایج سازمانهای منتسب به کارگر نگاهی بیاندازید! تعقیب منافع کارگری از کانال شوراهای اسلامی مشغله اینهاست و فضل فروشی شان هم در بکارگیری تاکتیک رفرمیستی پایان ندارد.

بیست سال پیش کارگر آن جامعه شرکت در تشریفات شوراهای اسلامی را تحریم کرد تا از شرافت و شعور کارگری خود دفاع کند. قطعا چند قرص نان از سفره کارگر کمتر شد، اما غرور او را تضمین میکرد. این برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک قدم حیاتی بود. مبارزه اقتصادی که صف کارگر را متحدتر نکند، به او اعتماد بنفس مبارزاتی ندهد، یک پایاسی نمی ارزد. چرا نوبت به کارگر که میرسد گدایی با حق طلبی یکسان قلمداد میشود؟

راستی این بازار گرمی برای شورای اسلامی و ارگانهای دولتی خطاب به کیست؟ آیا حوصله شما از تکرار تجمعات کارگری که ظاهرا نتیجه ای ندارد، سر رفته است؟ باید دقت کرد هیچ کجای دنیا و هرگز هیچ طبقه و هیچ ایلغار و هیچ عشیره ای فرزندان آزاده و جسور خودش را اینقدر با خفت بدرقه نکرده است. امروز شرط دفاع از معیشت کارگر و تقویت مبارزه اقتصادی این طبقه حکم میکند که در مقابل این سموم "رفرمیستی" ایستاد.

۳/۵ مبارزه اقتصادی و شلاق انتخاب

اولا، از مارکس نقل میشود که مبارزه اقتصادی زمینه پرورش آگاهی و تشکل طبقاتی برای کارگران است. باید اضافه کرد مبارزه اقتصادی بخودی خود پاسخ سر راستی ندارد. مبارزه اقتصادی در خلا و میان دو طرف یک بازی شطرنج میان کارگران کارفرما صورت نمیگیرد. مبارزه اقتصادی برای هر کارگر میدان یک جدل و تعیین تکلیف با بسیاری از داده ها، باورها و انتظاراتی است که در طول زندگی در وجود او رسوب کرده اند. برای یک کارگر شرکت در مبارزه اقتصادی الزاما به معنای شرکت در یک

اعتصاب نیست و از طرف دیگر هر فرد کارگر به صرف استخدام به عضویت "مدرسه مبارزه اقتصادی" کارخانه در نمیاید. سرنوشت و روند مبارزه اقتصادی و آگاهی مدنظر مارکس تماما به رهبران و فعالین کارگری بستگی دارد.

ثانیا، مبارزه اقتصادی هیچ شباهتی با باشگاه ورزشی ندارد که "ذره ذره، بتدریج، و هر چه بیشتر بهتر" عضله های قوی تر را به همراه داشته باشد. مبارزه اقتصادی یک صحنه دائمی زندگی یک نسل نمیتواند باشد. مبارزه اقتصادی یک صحنه فشرده از مصاف افق های مختلف است که در جدل میان صفوف کارگران میتواند دست بالا پیدا کند. آن افقی برنده است که بتواند پیروزی را معنی کند و در دسترس قرار دهد. پرچم "افزایش تعداد سندیکا" و یا پرچم "افزایش تعداد شورا و کمیته های کمونیستی" کسی را برای یک مبارزه حتی اقتصادی گسترده و جدی جذب نمی کند.

ثالثا، اگر چیزی به اسم هم زیستی میان احزاب وجود داشته باشد، آتش بس بتواند برقرار بماند، از کنار هم بتوان رد شد؛ چنین شرایطی در میدان مبارزه اقتصادی میان گرایشات مختلف محلی از اعراب ندارد.

۴/۵ دعوت به نبرد – نتیجه گیری

طبقه بورژوا در ایران امروز در شرایط جدید و برای یک دوره پیش رو ابتکار عمل را بدست گرفته است تا پیروزی های خود بعد از رژیم چنج و برجام در صفوف طبقه کارگر تثبیت کند. سندیکا آلترناتیو سازمانی کارگری است که قرار است همان کاری را کند که شوراهای اسلامی و انجمن های اسلامی در آن ناموفق ماندند. مساله مهمتر اینستکه این شیفت قرار است با فرمول "واقع بینی" و از کانال خوش نامی سندیکا به اجرا دربیاید. برای کمونیسم و برای گرایش سوسیالیستی چاره ای بجز یک بسیج ایدئولوژیک و سیاسی برای تسلط افق سوسیالیستی باقی نمانده است. تمام هیبت این هموارد در اینستکه پیروزی اساسا در دست فعالین عملی این گرایش در میدان اعتراضات کارگری میتواند رقم بخورد.

۵/۵ اما سندیکای شرکت واحد و هفت تپه چه میشود؟

نتیجه این پروسه هر چه که باشد شیپور پایان ماه عسل همزیستی جنبش کارگری ایران با پدیده سندیکا به صدا در آمده است. از این باید استقبال کرد. سندیکای شرکت واحد و هفت تپه و امثال آنها هرگز در چهارچوب سندیکالیستی محدود نمانده اند. محتوا و جایگاه و تعریف دقیقتر از این سندیکاها طبعاً دست فعالین این تشکله‌ها را میبوسد. اما پدیده سندیکا بدون سندیکالیسم از قدمت کافی در جنبش جهانی کارگری برخوردار است. اگر چه آثاری از آن را در مباحث "سندیکای سرخ" در دوره انقلاب ۵۷ و یا بصورت "سندیکا‌های انقلابی" ، "سندیکای توده ای"، "سندیکای متکی به مجمع عمومی" شاهد بوده ایم؛ اما وقت آن رسیده که جنبش کارگری ایران در این عرصه بالغ شده و به پای سایر هم طبقه ای های خود برسد. این مبحث در حل معضل چگونگی تشکلهای سراسری کارگران بسیار حیاتی است.

اولین اصلی که

کارگر باید در رد و

قبول یک قانون کار

در نظر بگیرد

اینست که من

بعنوان یک عنصر

آزاد در این جامعه

در سرنوشت

خودم، در محیط کار

خودم، در تعیین

اینکه نیروی کارم را

دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه

شرایطی قرار است

کار کنم و غیره،

چقدر سهم و نقش

دارم . اولین

شاخص اینست که

کارگر بعنوان یک

عنصر آزاد و یک

شهروند صاحب

اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

۳۰م ۲۰۱۶

کارگران جهان متحد شوید

اعتصابات فرانسه گوشه ای از ...

ادامه از صفحه ۱

است. تا کنون فرانسوا اولاند و نمایندگان دولت و اتحادیه کارفرمایان بر اجرای اصلاحات مد نظر خود و کارگران اعتصابی بر لغو آن اسرار دارند. قابل توجه است که کل بورژوازی و دولتهای غربی همراه با میدیای فاسد آنها در کنار دولت فرانسه هستند. سکوت میدیای غربی و سانسور عملی اخبار اعتصابات وسیع فرانسه بار دیگر به جهانیان نشان میدهد که رسانه های رسمی خود بخشی جدی از ابزار تحمیق بورژوازی غرب و دولتهای آنها علیه طبقه کارگر و دهها میلیون انسان حق طلب است. اعتصابات کارگری فرانسه و اعتراضات چند ماهه جوانان و مردم متمدن این کشور در رسانه های غربی به اندازه سالگرد تولد ملکه انگلستان انعکاس نیافته است. این دستگاه به اصلاح "مستقل" در کنار پلیس ضد شورش فرانسه و در کنار چماق بدستان دولت و زندان بانان و... بخشی از ابزارهای دولت فرانسه علیه طبقه کارگر است که برای پیش برد پروژه تعرض دولت جهت به زانو درآوردن طبقه کارگر بکار گرفته میشوند. این در شرایطی است که بر خلاف تبلیغات زهرآگین میدیای نوکر و تحریک جامعه علیه کارگرا اعتصابی' طبق آمار خود آنها بیش از ۵۰ درصد مردم از اعتصابیون حمایت میکنند. تازه این ۵۰ درصد شامل کارگران اعتصابی و خانواده هایشان نمیشود.

اعتراضات خیابانی دیروز و اعتصابات کارگری امروز در فرانسه عکس العمل طبقه کارگر، جوانان حق طلب و اقشار کم درآمد جامعه به تعرض وسیع بورژوازی و دولت آن به سطح معیشت این طبقه است. نه این تعرض مختص فرانسه است و نه اعتراض و نارضایتی به وضع موجود. ابعاد تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر، تغییر در قوانین کار و افزایش بیکاری و اخراج، بالا بردن سن بازنشستگی، کاهش عملی دستمزدها و کاهش خدمات اجتماعی، بالا رفتن قیمتها و ... همگی نه تنها در فرانسه بلکه در کل اروپا و در کل جهان، ارمغان حاکمیت بلامنازع بورژوازی و بازار آزاد سرمایه است.

امروز همراه با اعتصابات فرانسه در بلژیک نیز اعتصابات کارگری در اعتراض به برنامه ریاضت اقتصادی و بالا بردن سن بازنشستگی شروع شده است. اعتصاب در بلژیک تا کنون بخش کارمندان دولتی، حمل و نقل ، اتوبوس رانی، مدارس و پست و زندانها را در بر گرفته است.

تعرضات بورژوازی از فرانسه و بلژیک تا انگلستان، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و چین و ایران و... در جریان است. دامنه اعتراضات و نارضایتی طبقه کارگر نیز نه تنها در اروپا بلکه به جزیره امن سرمایه در چین، جایی که صاحبان سرمایه برای سودآوری بر دوش کارگر ارزان چینی دست و پای هم را میشکستند نیز کشیده شده است. مسئله ای که از سد سانسور رسمی و نقشه مند رسانه های دنیای "متمدن و دمکرات" عبور نمیکند و اخبارش سانسور میشود.

در دنیای امروز ما و در مسابقه میان قطبهای اصلی سرمایه، در مسابقات آنها برای تسخیر بازارهای جهان و کسب سود و ثروت بیشتر و در جواب به بحرانهای لاعلاج و همه جانبه، تلاش برای کاهش قیمت تولیدات و سرشکن کردن بحرانها بر شانه های طبقه کارگر و در حقیقت

تعرض به ابتدایی ترین دستاوردهای این طبقه به بهانه بحران و معضلات سرمایه، به بهانه لزوم بالا بردن توان رقابت سرمایه و بیکاری وسیع که نتیجه و کارکرد طبیعی حاکمیت سرمایه است، سیاست رسمی کل دولتهای بورژوایی است، کاری که دولت فرانسه در حال انجام آن است.

سه دهه گذشته و پایان جهان دوقطبی و حاکمیت بلامنازع بازار آزاد، همراه خود موج تعرض افسار گسیخته بورژوازی در شنیع ترین اشکال خود، در کلیه عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را در کل جهان و در خود غرب به همراه داشت. تعرضی که یکسر آن گسترش تروریسم و خانه خرابی و جنگ و ویرانی در خاورمیانه است و سر دیگر آن تعرض به تمام دستاوردهای بشریت متمدن در همه عرصه ها در غرب.

پا به پای حمله ناتو به عراق و ویرانی آن کشور، پا به پای حمله به لیبی و بدنبال تحمیل یک جنگ خامانسوز به سوریه و موج گرسنگی و آوارگی مردم در افریقا و خاورمیانه، تعرض افسار گسیخته در همه ابعاد آن به طبقه کارگر و مردم کم در آمد و باز پس گیری دستاوردهای تاکتونی آنها نیز بخشی از همین نقشه و همین تصویر در خود غرب است. بورژوازی و دولتهای غربی و میدیای فاسد آنها تصویر آفریقای گرسنه و خاورمیانه ویران شده و موج آوارگان مستأصل که خود بانی آنند را به جهانیان نشان میدهند تا با اتکا به آن توقعات انسانی و بالای بشریت و در راس آن طبقه کارگر را در خود غرب، در فرانسه و آلمان و انگلستان و آمریکا را ... در هم کوبند. آنچه امروز توسط دولت اولاند در فرانسه اتفاق افتاده است بر بستر چنین شرایطی میسر شده است.

واقعیت این است که بورژوازی و دولتهای اصلی سرمایه از جمله دولت های بزرگ امپریالیستی، خود جوابی برای اوضاع کنونی ندارند. راه حلی از جانب آنها برای حل معضل جنگ و جنایاتی که راه انداخته اند، آوارگی و گرسنگی که بر بخشی از بشریت تحمیل کرده اند و بیکاری و معضلات وسیع اجتماعی نه تنها در خاورمیانه و آفریقا که در خود غرب را ندارند. بی جوابی بورژوازی فرانسه، آلمان، انگلستان، آمریکا و چین و روسیه و ... به وضع کنونی علنا توسط تنوریسنها ایدئولوگهای آنها بیان میشود.

تناقض ماجرا آن جایی است که در همین دوران و در سایه توحشی که راه انداخته اند، امکانات و پول و ثروت و مازاد تولید به وفور موجود است، چیزی که از چشم طبقه کارگر در فرانسه و بقیه کشورها پوشیده نیست. ما در دنیایی زندگی میکنیم که به یمن حاکمیت بلامنازع سرمایه، در کنار امکانات بسیار عظیم اقتصادی شاهد افزایش هر روز فاصله طبقاتی، شاهد بیکاری وسیع نیروی کار و شاهد تلاش هر روز بورژوازی برای اعمال سیاستهای دسته راستی و کاهش سهم طبقه کارگر از امکاناتی است که بر دوش این طبقه تولید شده است.

این اوضاع نمیتواند چنین ادامه یابد. بورژوازی با همه شاخه های آن در کل جهان، آزمایش خود را پس داده است. سوسیال دمکراسی که دوره ای در تقابل دنیای غرب و شرق ادعاهایی داشت امروز از احزاب راست آن دوره ضدکارگری تری است. احزاب بورژوایی مدعی سوسیالیسم از نوع حزب آقای اولاند امروز در کنار سایر احزاب بورژوایی علیه طبقه کارگر سنگر بسته است. امروز تشخیص فاصله سیاستهای اولاند از مرکل،

کامرون، اوباما، میشل و سارکوزی کار ساده ای نیست. به اعتباری سیاست کل بورژوازی چه در اروپا و چه در سایر کشورها با همه جناحهای راست و چپ آنها جز تعرض و تلاش برای تسلیم کردن طبقه کارگر نیست.

طبقه کارگر فرانسه جلو افتاده است

طبقه کارگر و جوانان و مردم حق طلب فرانسه در این اوضاع جلو افتاده اند. فرانسه کشوری انقلاب دیده در اروپا تجربه ارزشمندی در تقابل با بورژوازی و باور به نیروی خود دارد. توهماتی که به دولتهای "خودی" و عدم اعتماد به نفسی که در میان بخشهای دیگر این طبقه در اروپا موجود است، در فرانسه به یمن تجارب آنها و دو انقلاب اجتماعی که به خود دیده است، متفاوت است. همچنانکه طبقه کارگر ایران در کل خاورمیانه به دلیل تجربه دخالت مستقیم در دو انقلاب در تاریخ خود از بخشهای دیگر این طبقه متفاوت است.

عرض اندام طبقه کارگر فرانسه بدون تائید گرفتن از اتحادیه های کارگری، دست بردن به مهمترین ابزار قدرت خود بعنوان یک طبقه، خواباندن چرخ تولید، فلج کردن اقتصاد و سودآوری بورژوازی، قدرت و خودآگاهی بالای طبقه کارگر فرانسه را نشان میدهد' چیزی که بخشی از اتحادیه های کارگری فرانسه را نیز بدنبال خودکشانند.

اعتراض طبقه کارگر فرانسه به تعرض بورژوازی حاکم مطلقا پدیده ای محلی نیست. موفقیت کارگران و مردم فرانسه در این اعتراضات زبان بخشهای دیگر این طبقه را در سایر کشورها باز میکند. سکوت مرگبار مدیای غربی و سانسور عملی اخبار اعتراضات کارگران فرانسه و بلژیک علاوه بر ضدکارگری بودن آنها بیان نگرانی از رسوخ روح اعتراض کارگری به سایر کشورها است. کارگران فرانسه راه نشان داده اند و فعلا بعنوان پیشقراولان کل طبقه کارگر اروپا در مقابل یک تعرض همه جانبه سدی بسته اند.

کارگران فرانسه بدرست اعلام کردن تظاهرات خیابانی کارساز نیست و مستقیم به توان و قدرت خود به عنوان تولیدکنندگان سود و سرمایه انگشت گذاشتند و دست به اعتصاب زدند. امروز جهانیان شاهد این نقطه قوت هستند و اگر این مقابله و ایستادگی به مراکز صنعتی و شرکتهای و مراکز تولیدی و خدماتی دیگر کشیده شود، کل جامعه فلج خواهد شد. آنگاه دولت آقای اولاند و اتحادیه

کمونیست ۲۰۷

کارفرمایان، همانهایی که رهبری ث ژ ت را با تروریستها مقایسه کرده اند، سر تعظیم در مقابل کارگران اعتصابی فرود خواهند آورد و تسلیم خواهند شد.

مبارزه کارگران فرانسه و سرنوشت آنها به کل طبقه کارگر اروپا و حتی به کل طبقه کارگر در جهان مربوط است. سرنوشت این اعتصابات تنها در فرانسه تعیین تکلیف نمیشود. این اولین بار نیست که کارگران فرانسه قد علم میکنند و سیاستهای دولت را چلنج میکنند. اعتراضات وسیع آنها به افزایش سن بازنشستگی علیرغم سمپاتی عمومی مردم فرانسه و فداکاری های قهرمانانه آنها، در بی افقی و حاکم بودن افق اتحادیه ای نهایتا به جایی نرسید. امروز نیز ممکن است با کوتاه آمدن اتحادیه های کارگری و مماشات آنها همین بلا بار دیگر دامنگیر آنها شود و حداکثر با تغییراتی جزئی در قوانین ضد کارگری دولت فرانسه آنها را به خانه بفرستند. لذا دفاع و همبستگی طبقاتی بخشهای دیگر طبقه کارگر و مردم آزادیخواه، برای کل طبقه کارگر یک نیاز جدی است.

پیروزی و شکست هر دو در مقابل طبقه کارگر فرانسه است. تامین پیروزی آنها ابتدا بستگی به میزان خودآگاهی و اتحاد آنها' به میزان روشنیبنی و افق حاکم بر تحرک آنها و بعلاوه به میزان دفاع هم طبقه ای های آنها در سایر کشورها است.

بی تردید پایان به این دوره و جواب به معضلاتی که طبقه کارگر در فرانسه و بقیه کشورها با آن دست و پنجه نرم میکند، نه از جنبش اتحادیه ای ساخته است و نه از احزاب مختلف بورژوایی از جمله حزب "سوسیالیست" آقای اولاند. جواب به توحش حاکم و افسار کردن بورژوازی هاری که تمام قد کل چهره کریه و ضد انسانی خود را در شنیعترین شکل خود نشان میدهد، تنها کمونیسم و پایان بردگی مزدی است. بی جوابی بورژوازی به معضلات دوره ما، جویندگان راه نجات در میان طبقه کارگر و کل صف آزادیخواهی و بشریت مساوات طلب را در مقابل این سوال قرار میدهد که راه نجات این طبقه و کل بشریت چیست و جواب به این اوضاع کدام است؟ اینکه چقدر کمونیستها در فرانسه و کل کشورهای دیگر بتوانند در دل اعتراضات طبقه کارگر و مردم محروم، بتوانند به عنوان یک آلترناتیو و یک جواب قابل قبول و ممکن ظاهر شوند و قد علم کنند، روی میز کمونیستها است.

مکمّتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللّهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

در معرفی نهاد

”شهروند جهانیم“

مصاحبه با ثریا شهابی

کمونیست: اخیرا کمپینی را به نام " شهروند جهانیم!" و به عنوان "کمپینی جهانی در دفاع از حق فرار و پناهندگی" توسط شما و امان کفا اعلام شده است. پلاتفرم کمپین نیز با همین مضمون در اختیار عموم قرار گرفته است. ضرورت فراخواندن چنین کمپینی با چنین پلاتفرم رادیکال و ماکزیمالیستی چیست؟

ثریا شهابی: در این مورد توضیح مفصلی لازم است. اما بطور خلاصه باید بگویم که ضرورت این حرکت و این اقدام ریشه در اتفاقات دنیای واقعی و صف بندی های موجود دارد. ضرورت آن نه از اذهان و در تاریخ و لابلای کتاب ها و الگوی های از پیشی ’ که از جهان حقیقی متاسفانه بشدت مخاطره آمیزی نشأت میگیرد’ که همه ما هر روز گوشه هایی از آن را در صدر اخبار رسانه ها می ببینم و می شنویم.

در پاسخ به نیاز مقابله با مخاطرات هالوکاست فرار و پناهندگی’ و در تلاش برای برگردان موج تخریب موجودی که در جهان’ و به ویژه امروز در غرب از ترکیه تا آلمان و انگلیس و فرانسه در جریان است’ ما و همه کسانی که این مخاطرات را احساس میکنند’ ملزم میکند که فعالیت با نقشه و برنامه’ ماکزیمال و موثری’ انجام دهیم.

این موج فرارهای میلیونی’ در زمره رویدادهای کشوری چون فرار میلیونی از افغانستان بعد از عروج طالبان’ گریختن از عراق بعد از بمباران ناتو’ و فرار میلیونی از ایران بعد از هالوکاست اسلامی’ نیست. از پاک سازی قومی و فرار در رواندا’ دامنه وتأثیرش بر جهان’ بسیار فراتر است. این موج یک پدیده کشوری و حتی منطقه ای نیست. پدیده ای جهانی است که تعیین تکلیف و نحوه به سرانجام رسیدن آن’ رنگ خود را به سراسر جهان خواهد زد.

یا جهان’ این بار آخرین سنگرهای دستاوردهای تمدن در غرب را تماما درهم خواهد ریخت و "اروپای اریستوکرات" را در مقابل "شرق وحشی و اسلامی" مبتنی بر تبعیض رسمی و قانونی تجدید سازمان خواهد کرد یا بشریت در دفاع از دستاوردهایش این بار’ از اروپا برخواد خواست. این ادامه همان تقابل های دور قبل در خاورمیانه است که ترکش آن به غرب رسیده است و عواقب آن اما میتواند چهره جهان را تماما دگرگون کند.

من پیشتر سال گذشته در دو مطلب* تحت عناوین: ""اسلام ستیزی" و "اسلام پناهی"" واقعیات پشت آن"" و

"بازگشایی قلعه اروپا’ جابجایی انسانها و معضل سرکردگی بورژوازی جهانی"" همچنین در مطلب اخیری تحت عنوان: "در دفاع از حق فرار"" سعی کردم که تصویر ماکرویی از رویدادها را تصویر کنم.

فرار میلیونی از خاورمیانه و شمال آفریقا’ پدیده ای است که بیش از دو دهه در جریان است’ مدتها است که قلعه اروپا را شکسته است و بخشی از آن به این قاره سرازیر شده است. این سیل فرار’ جابجایی’ پناهندگی و مهاجرت را تنها با نمونه های مشابه در جریان جنگ دوم جهانی مقایسه میکنند. مستقل از اینکه این مقایسه چقدر در همه ابعاد معتبر باشد’ از نظر تغییری که در جغرافیای انسانی قاره ها بوجود میآورد و از نظر تأثیرات سیاسی’ فرهنگی’ اجتماعی و



اقتصادی بر کل جهان’ از نظر ویژه گی هایی که به بخش های مختلف طبقه کارگر و مردم کارکن می بخشد’ کم اهمیت تر از آن سیل فرارها نیست. تفاوت در این است که سیل فرارهای امروز در شرایطی صورت میگیرد که برخلاف دوران جنگ’ جبهه جهانی متحد و قدرتمندی ’ با هر پلاتفرم سیاسی’ جبهه ای ’ که با یک راه حل و پاسخ انسانی برای مقابله با این هالوکاست به میدان آمده باشد’ وجود ندارد.

نه در کمپ ارتجاع و قدرت های جهانی حاکم’ در کمپ قدرت های حاکم بورژوا - امپریالیستی مخالف حق فرار از مصر و عربستان و بحرین و ایران و پاکستان و افغانستان و باطلاق های لیبی و سوریه و عراق و ...’ فعلا سیاست یک دست و روشن و اتحاد قطعی در مواجه با این تراژدی عظیم انسانی وجود دارد’ و نه در کمپ قربانیان و بشریت مترقی و مدافع حق فرار.

قدرت های مخربی که خود بانی فرار و جابجایی میلیونی هستند’ فعلا با تمرین انواع دست راستی ترین سیاست ها و تعرض ها’ بارها کردن افسار انواع جریانات فاشیست’ راسیست و اروپامحور’ در حال شکل دادن به اصطلاح تعادلی هستند تا بتوانند این موج را به نفع خود مهار’ آن را کنترل’ و دامنه تأثیراتش را به خاورمیانه و آسیا و آفریقا محدود کنند. هرچند نتیجه این سیاست غرق شدن قایق های بیشر و مرگ و میر هزاران هزار نفر دیگر’ خفه شدن ها و خودسوزی ها و حمله و تعرض کشتارهای بیشتر از فراریان’ باشد.

راه حل های امثال ترامپ ها و کمرون ها و اردوغان ها و مرکل ها و ...هرچند سایه روشن های مختلف یک سیاست تماما دست راستی اروپا و غرب محور است’ با این وجود حاوی تناقضات و اختلافات جدی است. اختلافات و شکافهایی که بیش از آنکه در مورد حقوق بشر فراریان باشد’ مربوط به راه حل های مختلف بورژازی غرب برای خارج شدن از بن بست های پی در پی سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک خود است. تعرض به فراریان’ روی دیگر سکه حمله به عراق و لیبی و سوریه است’ برای حل و فصل معضلات خود بورژازی غرب’ این بار به هزینه قربانی شدن این موج میلیونی فراریان.

در این مورد پیشتر به تفصیل صحبت کرده ایم که جهان چند قطبی موجود ریاست بورژازی غرب را که برنده جنگ سرد بود’ از همه زوایا پس می زند. هم در صف ارتجاع آن را پس میزند و هم در صف مردم محروم تحت حاکمیت قدرت های بین المللی و منطقه ای و محلی.

ناتوانی بورژوازی غرب و در راس آن آمریکا’ در شکل دادن به توازن و تعادلی نسبی در صف رقیبای اروپایی و آسیایی’ و پس از دو دهه تخریب چند جامعه انسانی در خاورمیانه و تولیدات داعش و مافیاهای جنایی مشابه’ صف آنها را هم تماما درهم ریخته است. از این درهم ریختگی’ هم تعرض از پایین و حتی انقلاب میتوند ساعد شود و هم فاشیسم و اروپا محوری و "نظم نوین" دیگری برای جوامع غربی! "نظم نوین" اروپای جدید’ با مشخصات عقب مانده’ قومی’ اریستوکرات’ که تنها و تنها با بازپس گرفته شدن همه دستاوردهای سه قرن گذشته’ قابل اجرا است. "نظم نوین" ای برای اروپا و غرب’ با دولت های ملی که متناسب با مدل منجلات و باطلاق خاورمیانه ای امروز’ باشد.

نگاه کوتاهی به ارزش ها’ ادعاها و نوع دیالوگ

در میان "برخسته ترین" شخصیت های سیاسی بورژوازی’ که در آن افسار گسیخته هر لجن و توهین و تحقیری نسبت به بخشی از شهروندان’ پرتاب میشود’ عمق گنبدیگی این طبقه’ و بخش پیروز آن’ را نشان میدهد. امروز این افسارگسیختگی گریبان "پناهنده"" "خارجی"" "تامین اجتماعی بگیر" و "بیکار" را گرفته است. اگر مهار نشود فردا گریبان هر جنبنده ای را خواهد گرفت!

ماسک هایی که روزی’ در دوران جنگ سرد’ در رقابت و به منظور معینی برچهره گذاشته بودند تماما به کناری میرود. دفاع از حق برابر شهروندان’ ضدیت با راسیسم و دفاع از حقوق بشر و حقوق پناهندگی’ مدت ها است که در میان این ها "از مد افتاده است" و اسناد آن را هم اگر بتوانند بسرعت به زیاله دان پرت خواهند کرد و رسما اعلام خواهند کرد که "بشر داریم تا بشر!"! حقوق بشر’ حق مسکن و برخورداری از امنیت و هوای تازه و استراحت و رفاه’ حقوق کودک و برابری زن و مرد همه و همه نه "جهانشمول" که "نسبی" است! علاوه بر طبقه اجتماعی’ به رنگ و نژاد و مذهب و فرهنگ و محل تولد’ و ریخت و قیافه بشر متقاضی این حقوق بستگی دارد! امروز جهان از هر منفذ و روزنه ای’ وقتی پای منافع سیاسی و اقتصادی در میان باشد’ ظرفیت ضدیت این ها با بشر و بشریت’ با طبیعت و محیط زیست’ را به عیان می بیند. این مخاطراتی است که خود جوامع غربی را تهدید میکند. مخاطراتی که’ در صورتی که تعرض شان مهار نشود’ اولین قربانیان آن’ حلقه ضعیف فراریان’ خارجیان و پناهندگان هستند.

در صف قدرت های جهانی’ فی الحال نحوه مواجه با این پدیده به یکی از اصلی ترین کمپین های انتخاباتی و سیاسی دولت های اروپایی و آمریکایی تبدیل شده است. از پلاتفرم ترامپ تا رفراندم بر سر جدایی بریتانیا’ از اتحاد اروپا تا امکان حفظ اتحاد اروپا و باز کردن در برای ترکیه و ... تا تعیین سرکردگی در کمپ غرب و .. همه و همه امروز حول پاسخ به این هالوکاست جمع شده است.

از این رو این یکی از اصلی ترین جبهه و جنگ طبقاتی در سراسر جهان در مقابل قدرت های اصلی حاکم است. هر کس پاسخ خود را دارد.

تصور اروپا و آمریکای سرور جهان که در انزوا از مصایب جهان’ خود را حفظ کرده است’ پوچ است. اما تصور اروپا و آمریکای قرنها به عقب کشیده شده اریستوکرات با جوامع موزاییکی و گتوهای خارجیان در حاشیه که در آن نه حق بشر جهانمشول است و نه حق زن و نه حق سالمند و کودک و کارگر’ و همه این ها بستگی به پیشینه قومی’ ملی’ مذهبی و نژادی اجداد مردم دارد’ واقعی تر است.

تعرض به همه دستاوردهای تمدن بشری در مهد تمدن جهان’ تنها راه بقا سرمایه داری گنبدیده پیروز جنگ سرد است. در این میدان طبعاً موج میلیونی که قرار است امروز قربانی این هالوکاست فرار شود’ فردا از او’ شهروند "گئونشین"" کارگر ارزان تر و بی حقوق تر و اعتصاب شکن’ عقب نگاه داشته شده’ فقر زده و مذهب زده’ جمعی که بخشی در "بی هویتی"" "بی پناهی" و بر اثر فقر و محرمیت’ زمینه اجیر شدن و جلب شدن توسط انواع دستجات باندهای مافیای قومی و ملی و مذهبی و سواستفاده از آنها در فعالیت های جنایی فراهم میشود’ به جای خواهد ماند. اگر صف مقابل کاری نکند’ این متحمل ترین سرانجام راه حال دشمن مقابل است.

در صف مقابل اما’ در صف بشریت متمدن’ بشریت متمدنی که جنازه کودک چهارساله سوری بر ساحل مدیترانه قلب اش را لمس میکند’ بشریتی که خود را شریک مصایب قربانیان این فرارها میداند’ مدت ها است که شیپور دیگر بس است بصدا در آمده است. مقاومتی وسیع و جهانی’ اساساً در خود جوامع غربی’ جریان دارد. اما این مقاومت پراکنده است و در صفوف آن’ قطب قدرتمند با افقی روشن’ متشکل و متحد’ وجود ندارد. این جا محیط فعالیت نهاد "شهروند

در معرفی نهاد ...

کارگر خارجی و داخلی' اروپایی و آسیایی' بین شهروندان بطور کلی' بوجود آمده است. نه تنها مانع تعمیق این شکاف شود' که زمینه ساز هر چه بیشتر ایجاد اتحاد و همبستگی و هم سرنوشتی شود.

در این راستا' زمینه های رشد این کمپین همین امروز وجود دارد. در بطن جنبش وسیع اما پراکنده فی الحال موجود در خود جوامع غربی' وجود دارد. این پتانسیل بالقوه ای است که وجود دارد و میتوان بر روی آن ساخت. هنوز سیال و در جریان است. فرصتی هست تا قبل از بسرانجام رسیدن این هالوکاست فرار در راستای منافع دشمنان مردم و دشمنان بشریت' کمک کرد موج را به سمت درستی هدایت کرد و آن را به سمت منافع اکثریت شهروندان جهان سرازیر کرد.

این نهاد' "شهروند جهانیتم" بیش از آنکه ایرانی و خاورمیانه ای باشد' جهانی' غربی و اروپایی است. از این رو این کمپین متعلق به همه کسانی است که در باورهای آن شریک اند و خود را به این جنبش متعلق میدانند' مستقل از پیشینه ملی' مذهبی' اعتقادی' جغرافیای محل تولد' جنسیت و گرایش جنسی. "شهروند جهانیتم" در حرف و در عمل یک کمپین انترناسیونالیستی است' در میدانی که دشمنان بشریت به ما تحمیل کرده اند. علاوه بر تلاش برای نجات قربانیان این هالوکاست فرار و دفاع از حق برابر شهروندی آنها' این کمپین بعلاوه تلاش میکند که بر متن فعالیت هایش' در مقابل تفرقه افکنی و شکاف بیشتر بین شهروندان اروپایی با شهروندان با پیشینه "خارجی" و پناهنده' سد ببندد.

جلوگیری از گسترش نفرت' تفرقه قومی' ملی و مذهبی' بین شهروندان اروپایی با "خارجیان" و پناهندگان و فراریان' از بین بردن زمینه های سرباز گیری دستجات راست و فاشیست از کارگر بیکار اروپایی برای تبدیل شدن به سرباز بی جیره و مواجب آنها علیه "خارجیان" و "کارگر خارجی"' مقابله با استفاده از اهرم "خطر خارجیان" برای ساکت نگاه داشتن اعتراضات بر حق شهروند جوامع اروپایی' یکی از شاخص های موفقیت این کمپین است.

همچنین هدف ما' علاوه بر کمک به نجات فراریان' جلوگیری از تبدیل شدن پناهنده بی حقوق و له شده و به حاشیه پرتاب شده ای که همگی در ابعاد میلیونی کودک و بزرگ به تروریسم متهم شده اند و انگشت های نشانه ارتجاعی ترین دستجات تروریسم و ملیتاریسم غربی بسمت آنها نشانه رفته است' به کارگر و کارکن ارزان و اعصاب شکن' است. از بین بردن زمینه های سو استفاده باند های جنایی از مصایب این موج قربانیان هالوکاست فرار است. جلوگیری از سربازگیری دستجات ناسیونالیست' قومی و مذهبی' باند های تروریستی اسلامی و مافیاهای جرم و جنایت' از میلیونها شهروند با پیشینه خارجی' شرقی' آسیایی و خاورمیانه ای' است. به اعتقاد ما تنها از این راه میتوان در مقابل روند تخریب جوامع متمدن اروپایی' به قمیت در وهله اول قربانی شدن حلقه ضعیف فراریان از خاورمیانه' و در مقابل نسخه و پاسخ دشمنان بشریت' از دولت های اروپایی و آمریکایی تا رقبای روسی و چین' و متحدین منطقه ای آنها' سد بست.

به این لحاظ کمپین ما' هم بین المللی است و هم به اصطلاح "صنفی" و محدود به تنها پناهنده فراری از ایران' یا این و آن بخش از فراریان' نیست. بی تردید فراری از ایران و پناهنده ایرانی هم در دل این کمپین بین المللی' باید مورد حمایت بی قید و شرط قرار بگیرد . تا جایی که به ایران برمیگردد' تنها در پیوند با این جنبش است که فراری از ایران هم قربانی معاملات و بند و بست قدرت های غربی با دولت ها و حکومت های منطقه ای' چون جمهوری اسلامی ایران' امروز دولت ترکیه' و فردا دولت اقلیم کردستان و هر نیروی حاشیه ای دیگری' نمی شوند. تنها در اتحاد با جنبش مقاومتی که در غرب وجود دارد است که میتوان در مقابل سیل هولناک هالوکاست فرار' در مقابل قدرت های بین المللی و محلی' به نفع فراریان' قدم جدی برداشت. تنها و تنها در اتحاد با کارگر متحد و

متشکل' سوسیالیست و کمونیست' و شهروند مترقی و برابری طلب در خود جوامع غربی است که میتوان میوه چینی های جمهوری اسلامی ایران را هم خنثی کرد.

تا جایی که به ایران باز میگردد' رابطه جمهوری اسلامی با فراری از جنگ و پناهنده' فاجعه ای که بر سر دונسل از آوارگان افغانی در سه دهه گذشته آورده است' برای همه روشن است. جمهوری اسلامی تلاش میکند که در دل این هالوکاست قرن' میوه چینی کند و در مدیریت کنترل فرارها شرکت داده شود' باج گیری کند و به بهانه "اسلام رحمانی" و ایجاد به اصطلاح جامعه امن' .. و ' فراری از ایران را وجهه معامله و قربانی بازی های دیپلماتیک بین خود و دولت های غربی و سازمان ملل کند.

این یکی از محصولات جانبی' اما بسیار مخرب هالوکاستی است که در جریان است. جمهوری اسلامی از یک طرف باید ظاهرا دوز اسلامیت خود را رقیق نشان دهد' تا در این میدان بازی داده شود و از داعش و "جبهه انصر" و "بوکوحرام" فاصله بگیرد و از طرف دیگر مواظب باشد که کنترل از پایین از دست اش در نرود. که این روند خطی و ساده ای نیست. برای جمهوری اسلامی هم میدان سیال است. هر گزینه ای ممکن است در هرجهت پیش بیاید. از اجیر کردن این و آن حزب ناسیونالیست کرد عراق و ایران و ترکیه تا گوشمالی دادن منتقدین داخلی خود برای ارباب! بالاخره این ها همه در بلند مدت منافع طبقاتی مشترک دارند و میتوانند علیرغم هر دشمنی تاریخی با هم کنار بیایند و بر سر میز معامله و بده بستان بنشینند. در نتیجه' ایران تلاش میکند که غرب نقشی چون دولت ترکیه' که دست اش فعلا تماما برای اعمال هر نوع تعرض فاشیستی علیه شهروندان' مردم کرد زبان و مخالفین سیاسی باز گذاشته شده است' عزیز کرده غرب شود.

که این هم به سادگی اتفاق نمی افتد!

بهررو' عقب زدن جمهوری اسلامی در تعرض به فراریان و در تعرض به مردم تحت ستم و طبقه کارگر در ایران' به موازات مقابله با این سیاست دست راستی در غرب و با آن در هم تنیده است. شما هرقدر بتوانید حق فرار و دفاع از حقوق قانونی بین المللی که بسرعت همه در حال نقض و لغو آن هستند' پیش روی کنید' جمهوری اسلامی را هم توانسته اید عقب برنید و نه تنها از فراری از ایران دفاع کنید' بلکه در داخل ایران زمینه و فضای مناسب تری برای پیش روی جنبش های اعتراضی' فراهم کرده اید. نه سیاست و نه جدالهای اصلی و نه پاسخ ها' هیچکدام ملی و کشوری نیست. جهان بیشتر از این ها درهم تنیده است و بخصوص رابطه بین تحولات در غرب با ایران!

کمونیست: برنامه های شما برای پیشبرد کمپین چیست و چه اقداماتی را در دستور دارید؟

ثریا شهابی: طبعا انتظار اینکه چنین نهادی بتواند به تنهایی در مقابل فاجعه عظیمی که در جریان است را بگیرد' بسیار خوش بیانه است. این کمپین تنها در همبستگی و در اتحاد با مقاومت و جنبش اعتراضی جاری در خود جوامع غربی میتواند منشا اثرات وسیع و جدی باشد. در انزوا و به تنهایی' حتما میتواند اقدامات خوب و موثری در ابعادی محدود انجام دهد' اما موفق نخواهد شد کاری را که برایش تشکیل شده است' انجام دهد.

برنامه های ما در وهله اول معرفی کردن درست این نهاد است. "شهروند جهانیتم" یک نهاد است که شیوه کارش کمپینی است. یعنی سازمانی چون یک سندیکا یا انجمن صنفی نیست که بدنبال احقاق حقوق منافع اعضا خودش است' هرچند که تعداد زیادی فعال پناهنده و فراری داشته باشد. نهادی است که برای دفاع از حقوق دیگرانی که امکانات حقوقی' مادی' سیاسی و جغرافیایی دفاع از خود را ندارند' تشکیل میشود. این یک نهاد سیاسی است که میخواهد اهرم فشاری باشد برای حمایت از بخش معینی از مردم که در گرداب یکی از هولناک ترین تراژدی های تاریخ دست و پا میزنند. در عین حال این دفاع به شکل ارایه خدمات پناهندگی و سرویس های مادی نیست. هرچند که بی تردید دفاع از این یا آن کیس ویژه

و معین' میتواند در روند فعالیت' برای این یا آن دفتر "شهروند جهانیتم" در این و آن جغرافیای ویژه' به دلایلی' به اولویت کار آن دفتر تبدیل شود. ما' متاسفانه قادر به کمک به همه نیستیم. اما میتوانیم تلاش کنیم که با راهنمایی و مشورت دادن و کمک های سیاسی' دست کسانی که نیاز مادی و حقوقی دارند را در دست کسانی بگذاریم که امکانات دارند و میتوانند خدمات حقوقی و مادی و معنوی به پناهنده بدهند.

برنامه ما' کمک به ایجاد دفاتر این نهاد در هر شهر و کشوری' در هر نقطه ای از جهان' و بخصوص در غرب است. بدلایلی که همه ما به خوبی میدانیم' آروزی تشکیل دفتر آن امروز در ایران' میتواند فعلا در حد آرزو بماند.

ایجاد این دفاتر تشریفات عجیبی لازم ندارد. هر فرد و هر چند نفری میتوانند در محل' کار را به ابتکار خود شروع کنند. سخنگو یا سخنگویان یا هماهنگ کنندگانی برای پیشبرد کارشان انتخاب کنند. این یک نهاد هرمی نیست که از بالا ساخته شود. نهادی غیر متمرکز و غیر هرمی است که توسط شبکه ای وسیعی از فعالینی که دفاتر آن را دایر میکنند' با حداقل کنترل در چهارچوب اهداف این نهاد' تشکیل میشود. دفاتری که با هر طول و عرضی که میتوانند' از پایین و به ابتکار فعالین در محل' ساخته میشود. من و امان کفا' تنها موسسین و فراخوان دهندگان این نهاد هستیم و با براه افتادن دفاتر آن' و در اولین نشستی که این نهاد بتواند با شرکت چند دفتر معتبر در چند شهر مهم اروپایی برگزار کند' سخنگویان و هماهنگ کنندگان خود را انتخاب خواهد کرد و به کار ما پایان خواهد داد. تا آن روز' طبعا ما همه تلاش خود را خواهیم کرد که به ایجاد این دفاتر کمک کنیم و انتظار داریم که فعالین و صاحب نظران در این زمینه پا پیش بگذارند و در این امر به ما کمک کنند.

در جوامع غربی' این شیوه کار سنت و تاریخی دارد. طرفدران محیط زیست' نجات کودک' پزشکان بی مرز و ... مستقل از دامنه و وسعت کار' همه و همه به این شکل کار میکنند. در جامعه اپوزیسیون سیاسی ایران هم' ما سنت بسیار قوی در تشکیل چنین نهادهای بین المللی داشته ایم. بسیاری در "کمپین دفاع از حقوق زنان ایران"' "همبستگی' فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی"' "اول کودکان"' "بی مرز" و "راهایی زن"' با این سنت در سطوحی آشنا هستند.

این نهادی مطلقا مستقل است. طبعا همه ما تحت تاثیر احزاب و جریانات سیاسی هستیم. اغلب فعالین این جنبش' اروپایی یا غیراروپایی' هریک تعلقات سیاسی' جنبشی' حزبی' ملی' قومی و مذهبی خود را دارند.

تا جایی که به فعالیت این نهاد مربوط میشود' این نهاد تنها و تنها برای اهدافی که در بیانیه ان آمده است تشکیل میشود و نه هیچ هدف دیگری.

قرار نیست این نهاد اهرم فشار هیچ تسویه حسابی چه در میان سازمانها و احزاب اروپایی' چه در میان سازمانها و احزاب سیاسی ایرانی و عراقی و ترک زبان و ...' شود. نه قرار است روزی' ابزار کمپین انتخاباتی "حزب لیبر" انگلیس علیه "حزب محافظه کار" آن شود' و نه وسیله تسویه حساب این و آن گروه ایرانی' عراقی' سوری' ترکی' با هم!

درهای این نهاد بر روی همه کسانی که خود را در اهداف روشن و صریع و ماکزیمال آن شریک میدانند' باز است. میزان تاثیر گذاری سیاسی بر روی فضای فکری و فرهنگی و سیاسی جمعیت میلیونی فراری از شمال آفریقا و خاورمیانه' کسانی که بر پیشانی جمعی شان مهر اسلامی و تروریستی خورده است' تاثیر بر فضای فکری و فرهنگی آنها و تاثیر گذاری بر آگاهی شهروند اروپایی را' فقط پیشروی در میدان عمل مستقیم این کمپین معلوم میکند!

همانطور که بالا تر اشاره شد' عقب زدن راسیسم و خارجی ستیزی در میان طبقه کارگر در غرب و در عین حال کوتاه کردن دست شبکه مساجد و مراجع تقلیدی که در جوامع غربی بر سرشان دست مرحمت کشیده میشود' از شاخص های اندازه گیری موفقیت این نهاد است. همچنین مصون داشتن فراریان از دست درازی گروه‌ها و باند های مافیایی جرم و جنایتی که از مصایب آنها سرمایه جنایی می سازند و در آتش توپخانه ارتجاع اسلامی و قومی می دمند' از این راه

کمونیست ۲۰۷

میگذرد.

مبارزه با آرا و افکار دست راستی و فاشیستی و خارجی ستیزی از یک طرف و مقابله با عواقب مخرب خزیدن در لاک قومی و ملی و مذهبی' و تن دادن به زندگی در گتوها و جزایر اسلامی در حاشیه جوامع غربی' باید حاصل کار ما باشد.

مبارزه با شکل دادن به همان "نظم نوین اروپای جدید"' اروپایی که در آن وجود جوامع موزاییکی' در واقع گتوها و زباله دان هایی که برای این "شهروندان جدید" با حق و حقوق کمتر ساخته شده است' بخش انتگره حاشیه ای اروپای ارتستوکرات و عقب مانده باشد' باید محصول کار ما باشد.

این کمپین' در دل دفاع از حق بی قید و شرط همه فراریان' مستقل از اعتقارات و طبقه و پیشنه قومی و ملی و مذهبی و جنسیت و گرایش جنسی' مبارزه علیه محبوس کردن نسل های پی در پی میلیونها آواره و فراری' در کمپ های پناهندگی و چادر ها و بیابانهای حاشیه کشورهای منطقه در محرومتی مطلق' باید بتواند زنگ خود را هم به جوامع غربی و هم به موقعیت و شرایط کار و زندگی آینده این میلیونها فراری بزند.

کمونیست: انتظار شما از کسانیکه مایل اند با این کمپین همکاری کنند چیست؟ فعالین کمپین چه باید بکنند؟

ثریا شهابی: انتظار ما این است که دست به کار شوند. با سازمانها و انجمن ها و احزاب مترقی و اتحادیه های کارگری و هر فرد و جمعی که میخواهد و مشغول دفاع از حق فرار و پابیندی دولت ها به کنوانسیون حقوق پناهندگی است' تماس بگیرند.

دفاتر این نهاد را تاسیس کنند.

جوامع غربی هر روز با این مسبله دست بگریبان است. دولت ها هرروز طرح و سیاستی را به میان می کشند و در مورد آن بحث میکنند. سازمان ها و جمعیت ها و نهادهای زیادی در میدان اند. تا امروز هم کار ما به تاخیر افتاده است. شرکت در تظاهرات ها' در تماس با کمپ ها' در نشست ها' اعتراضات و اعتصابات و جلسات و ... و شروع فعالیت با نام و نشان و سند هویتی' یعنی اهداف "شهروند جهانیتم" معرفی آن و تلاش برای جلب تعداد بیشتری به پذیرفتن و توافق با آن' میتواند بدون کمترین مشکلی آغاز شود.

تاریخ: مه ۲۰۱۶

*رجوع کنید به مقالات: "بازگشایی قلعه اروپا' جابجایی انسانها و معضل سرکردگی بورژوازی جهانی"' منتشره در کمونیست شماره ۲۰۰ اکتبر۲۰۱۵

http://hekmatist.com/2015/Komonist%20200%20Soraya%201.html

"اسلام ستیزی" و "اسلام پناهی"' واقعیات پشت آن' منتشره در حکمتیست شماره ۹۶ ژانویه ۲۰۱۶

http://hekmatist.com/2016/Hekmatist%2096%20Soraya.html

"در دفاع از حق فرار"' منتشره حکمتیست شماره ۱۱۱' مه ۲۰۱۶

http://hekmatist.com/2016/Hekmatist%201۱1%20Soraya.html

شهروند جهانیتم -کمپین بین المللی دفاع از حق فرار و پناهندگی

Citizens of the World!

ر فرم و اصلاحات، جنبش های

اجتماعی برای ر فرم اقتصادی

و سیاسی در ایران

مظفر محمدی

۱- ساختار اقتصاد سیاسی در جمهوری اسلامی
آشنایی دقیق و درست از ساختار اقتصادی و سیاسی در جمهوری اسلامی ایران شرط اولیه برای شناخت راه و روشهای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و مبارزه توده های زحمتکش و گرسنه برای مطالبات اقتصادی و سیاسی است.

پیش از انقلاب ایران (۱۳۵۷)، ایران رشد اقتصادی سریعی داشت. در طول دهه ۱۳۵۰ ایران که بطور سنتی جامعه ای کشاورزی بود مدرنیزه و صنعتی شد. اما این سرعت رشد در سالهای قبل و بعد از انقلاب متوقف گردید. خروج سرمایه از ایران درست پیش و پس از انقلاب تا سال ۱۳۵۹ حدود ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار بود.

اقتصاد و صنعت ایران که به تکنولوژی، وسایل یدکی و نیروی متخصص خارجی و غربی متکی بود پس از انقلاب بند نافش باغرب بریده شد و ادامه کاریش به خطر افتاد. بتدریج ماشینهای صنایع و تولید فرسوده و ناکارآمد شدند. جمهوری اسلامی با تمرکز کار در روستاها از طرف جهاد سازندگی و دیگر نهادهای دولتی، به اجرا و گسترش پروژه های جاده سازی، پل و سدسازی، تامین آب و برق و گازرسانی به همه روستاها، و خدمات بهداشتی و آموزشی و ساختن مدارس و مراکز بهداشت و درمان و ...، پرداخت که شامل حدود ۹۰ درصد روستاهای ایران گردید. اما علیرغم سرمایه گذاریهای عظیم در زمینه کشاورزی، مالکین خرد پس از اصلاحات ارضی بدلیل عدم تخصص و آگاهی به مکانیزاسیون و مدرنیزاسیون کشاورزی، کفایت رشد و گسترش محصولات کشاورزی و دامی را پیدا نکردند.

جمهوری اسلامی با سرکار آمدنش مدعی استقلال اقتصادی، ایجاد اشتغال کامل و ایجاد یک زندگی استاندارد و آسوده برای شهروندان شد. اهدافی که هیچ وقت متحقق نگردید. جمعیت ایران در طی بیست سال بیش از دوبرابر شد و همزمان با افزایش جمعیت جوان، بر خیل بیکاران روز به روز افزوده گردید. یک دهه جنگ ایران و عراق ضربه سنگینی به اقتصاد ایران وارد کرد که علاوه بر تلفات انسانی میلیونی خسارتی بالغ بر ۵۰۰ میلیارد بهمرآه داشت.

تحریم های اقتصادی هم ضربه سنگینی به طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران بود. و اکنون بازار آشفته اقتصاد و بحرانی که لاعلاج باقی مانده است، با تبعات گرانی و تورم و بیکاری و فقر و گرسنگی، کمر ده ها میلیون اعضای خانواده کارگری و زحمتکشان را خم کرده است. شرایط و وضعیتی که هیچ چشم انداز برون رفتی ندارد و موجب تباهی و آسیب های عظیم اجتماعی طبقه کارگر و محرومان جامعه شده است.

می‌توان گفت که هم در جناح های دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی و هم در اپوزیسیون این اتفاق نظر وجود دارد که مسایل و مشکلات اقتصادی از جمله فساد و ناکارآمدی اقتصادی، راحل سیاسی دارد.

تا زمانی که بحران سیاسی جمهوری اسلامی که معلول نظام بسته و ایدئولوژیک «جمهوری اسلامی» «است، حل و فصل نگردد، معضل اقتصادی، فساد و ناکارایی در دیگر بخش‌های اداری و فرهنگی و آموزشی ، ادامه خواهد داشت ..

علیرغم تفکیک قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی اما عملا همه دستگاه های اجرایی و قانونگزاری و قضایی و غیره از کانال یا کانال های دیگر سیستم مذهبی و نظامی و اطلاعاتی دستور می گیرند و استقلال معنی ندارد. احزاب مستقل و رقیب وجود ندارند و رسانه ها و نهادهای ناظر بر کار دولت عملا ناکارآمد و یا درحوزه نفوذ بنگاه های اقتصادی و مالی و دستگاه های نظامی و امنیتی قرار دارند و در

خدمت آنها هستند.

با نگاهی به ساختار اقتصادی بر اساس آمارهای اقتصادی از منابع دولتی، می توان موقعیت اقتصادی ایران در سطح جهان و دلایل بحران و رکود اقتصادی و موانع سیاسی آن را مشاهده کرد:

اقتصاد ایران شامل یک بخش عمومی بزرگ است و حدود ۶۰ درصد آن به شیوه متمرکز اداره می‌شود. بخش عمده‌ای از ۶۰ تا ۸۰ درصد از صادرات ایران در حوزهٔ صادرات نفت و گاز است که بیش از ۶۰ درصد درآمد دولت را شامل شده است. مساله منحصربه فرد در مورد اقتصاد ایران سهم بنیادهای مذهبی و امنیتی و نظامی از بودجه دولت مرکزی است که ۳۰ درصد بودجه را شامل می‌شود.

با وجود این اقتصاد ایران یکی از معدود اقتصادهای بزرگ است که در جریان بحران مالی بین المللی اخیر ۲۰۰۹-۲۰۰۷ به طور مستقیم لطمه ندید.

به گزارش وزارت امور خارجه، ایران:

- هجدهمین اقتصاد برتر دنیا،
- چهارمین تولید کننده نفت در جهان،
- دارای دومین ذخایر گازی جهان،
- رتبه دهم در صنعت *گردشگری* و رتبه پنجم در *توریسم*،
- بزرگترین و بیشترین میزان صنایع درحوزه *خاورمیانه* و *شمال آفریقا*،
- رتبه‌های چهارم تا دهم دنیا درتولید *روی و کبالت*،
- دارای رتبه برتر در ذخایر *آلومینیوم*، *منگنز* و *مس* در جهان،
- و رتبه چهارم دنیا به لحاظ تنوع تولیدات *محصولات کشاورزی* است.

همچنین ایران

- بزرگترین تولیدکننده پسته، زعفران، خاویار، زرشک، فیروزه، میوه های هسته ای و *فرش* دستیاف در جهان
- بزرگترین ذخیره روی در جهان
- هشتمین تولید کننده *میوه*،
- دومین تولیدکننده *خیار*،
- نهمین نیروی بزرگ *نظامی*،
- دهمین دارنده تانک *نظامی*،
- چهارمین تولید کننده *سیمان*،
- نهمین تولید کننده آهن،
- هشتمین تولید کننده *لیمو*،
- دهمین تولید کننده *انگور*،
- دومین تولید کننده *زردآلو*،
- هشتمین تولید کننده *مرغ*،
- سومین تولید کننده *گاز طبیعی*،
- ششمین تولیدکننده *نفت*،
- سومین صادرکننده نفت،
- ششمین تولیدکننده *پیاز* ،
- دومین تولیدکننده *گردو*،
- سومین تولیدکننده *هندوانه*،
- هفتمین تولیدکننده *گوچه فرنگی*،
- هفتمین تولیدکننده *مرکبات*،
- چهارمین تولیدکننده *بادام*
- و هفتمین تولیدکننده *پشم* در *جهان* است.

جمهوری اسلامی ظاهرا می گوید انحصارات دولتی را شکسته و آن را به بخش خصوصی واگذار کرده است. دولت به فروش شرکت های دولتی که قادر به اداره و ادامه کاری آن نیست، محتاج است. اما شرکت های دولتی بعضا ورشکست و یا هنوز فعال، خریدار ندارد. بخش خصوصی از طرفی توان سر پا انداختن شرکتهای ورشکسته و کم بازده را ندارد و از طرف دیگر نمی تواند با تراست ها و کنسرن های



مالی دولتی – نظامی رقابت کند. بخش خصوصی ایران، بیشتر به دلالی مشغول است و موقعیت مفلوک و ناتوانی دارد.

اقتصاد رانتی- نفتی در حال جمع کردن دست و پایش است. شرکت های دولتی به قول منتقدین درونی رژیم به حراج گذاشته می شوند. انحصار شبه دولتی ها جای اقتصاد دولتی و خصوصی را اشغال کرده است. و این روند "خصوصی کردن" نامیده شده است. خرید و فروش صنایع و معادن و تجارت و واردات و صادرات و...، به حراج گذاشتن و واگذار کردنشان به سرمایه داران و شرکتهای وابسته با سپاه پاسداران و بسیج و بیت رهبری، اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی مبنی بر خصوصی کردن تلقی می گردد. امری که خود اقتصاددانان بورژوازی می گویند هیچ ربط و سنخیتی با اصل ۴۴ و خصوصی کردن ندارد.

بورکرات ها و سپاهی ها و وابستگان وزارت اطلاعات و دستگاه های نظامی و امنیتی با پشتوانه نسخه های نئولیبرال در آزاد سازی اقتصادی ، از دیر باز و بویژه اکنون نقش تعیین کننده در اقتصاد و قدرت و سیاست داشته و دارند.

دوره سازندگی و صف بندیهای بورژوایی برای سرمایه گذاری و انواع پروژههای اقتصادی و سازماندهی اقتصاد غیر متمرکز و تقسیم غنایم بعد از انقلاب و مصادره ها و کنترل و در انحصار گرفتن مراکز تولید و توزیع و منابع و معادن توسط بخشی از بورژوازی که بعدا دولتی نام نهاده شد، چه در گذشته و چه در حال حاضر در انحصار و کنترل سران سپاه و بسیج قرار می گیرد. نظام اقتصادی ای که هیچ چشم انداز بهبودی ندارد.

آمار نشان می دهد که تراستها و غولهای اقتصادی دولتی و شبه دولتی با تعداد سرسام آوری از شرکت های وابسته به آنها تحت نظر بیت رهبری خامنه ای و در کنترل سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و ... قرار دارند.

از جمله:

- آستان قدس رضوی،
- بنیاد مستضعفان و جانبازان،
- کمیته امداد امام خمینی
- بنیاد شهید
- قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا در انحصار کامل سپاه پاسداران
- موسسه مالی اعتباری "قوامین"(وابسته به نیروی انتظامی)
- موسسه مالی اعتباری مهر" (صندوق قرض الحسنه بسیجیان سابق وابسته به سپاه پاسداران)
- موسسه مالی اعتباری انصار" (وابسته به بیت رهبری)
- بنیاد تعاون سپاه پاسداران
- موسسه مهر اقتصاد ایرانیان
- بانک حکمت ایرانیان
- قرارگاه سازندگی قائم
- بانک سینا نیز که موسسه مالی اعتباری بنیاد بود وابسته به بنیاد مستضعفان
- صندوق بازنشستگی
- شرکتهای تامین اجتماعی با بیش از ۴۰۰ شرکت بزرگ را سهامدار هستند یا خریده اند.
- مدیران و اعضای هیات مدیره این شرکت ها سرداران سابق سپاه، بازنشسته های سپاه و وزارت اطلاعات هستند. طبق قانون نیز هر گونه کسری این صندوقها توسط دولت می بایست تامین گردد.؟ که هم اکنون سالانه هزاران میلیارد بودحه به این صندوقها داده می شود
- شرکت نفت یک ابر انحصار در اقتصاد است.عدم پاسخگویی جزء لاینفک این ابر انحصار است. سالها است کسی نمی تواند درآمد ناشی از صادرات نفت را از شرکت نفت بگیرد.۶ میلیارد دلار درآمد واریز نشده در دولت خاتمی به یک میلیارد دلار در دولت احمدی نژاد کاهش یافت. با این حال رئیس دولت عدالت هم تاب مبارزه با تخلفات فاحش نفتی در شرکت نفت را نیاورد. سازمان حسابرسی و دیوان محاسبات این عدم واریز را تخلف نمی داند. سازمان بازرسی خود را درگیر این یک موضوع نمی کند.
- هولدرینگ پتروشیمی با همکاری مدیران نفتی اصولگرا در جریان است.

شرکتهای خصوصی شبه دولتی وابسته به نیروهای مسلح

سپاه پاسداران:

- قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا*

- بنیاد تعاون سپاه**
- بانک انصار**
- کنسرسيوم توسعه اعتماد مبین*

بخشی از بورژوازی که از میان سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات و دیگر نهادهای نظامی و امنیتی و با پشتوانه بیت رهبری عروج کرده و مراکز مهم اقتصادی و تجارت و صادرات و واردات را با قیمت بسیار نازل تصاحب کرده اند، غول های اقتصادی امروز در ایران هستند. شخصیتها و بنگاه ها و شرکت ها و نهادهایی که از قدرت سیاسی و نظامی هم برخوردار هستند. پروژه های عظیم اقتصادی این بخش بورژوازی که نیمه دولتی و یا خاکستری و غیره نامیده می شوند، عبارتند از:

قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا:

- قرارگاه در پروژه‌های بزرگ پارس جنوبی جایگزین شرکتهای بزرگ خارجی در عرصه سازندگی شده است. فقط در بخش نفت ۲۵ میلیارد دلار پروژه در دست اجرا دارد. به اتفاق شرکت توسعه سرمایه گذاری از دولت سهام شرکت دولتی صدرا را که در حوزه نفت و سکوهای نفتی فعالیت می کند، دریافت کرد. طرح توسعه فازهای ۱۵ و ۱۶ *پارس جنوبی* در مرداد ۱۳۸۵ به صورت‌ترک تشریفات *قانونی*، به قرارگاه خاتم‌الانبیاء واگذار شد.

این پروژه بدلیل کسری بودجه مدتی متوقف شده و به اعتراف قرارگاه خاتم به بیکاری ۶۰۰۰ کارگر در پارس جنوبی منجر شد. در این رابطه صدای خامنه ای هم در آمده و گفته است : " این کارناشی از اجرای نامناسب اصل ۴۴ در واگذاری شرکت های دولتی است. باید بسیار مراقب بود که اجرای سیاست‌های اصل ۴۴، زمینه ساز نفوذ قانون‌دان‌های قانون‌شکن، نشود. فرادی با دور زدن قانون، برخی کارخانه‌ها را می خردند و بعد هم با فروش تجهیزات و زمین آن به میلیاردها آلف و الوف می رسند و در نهایت کارگران کارخانه را بیکار می‌شوند، لذا همه مسوولان باید مراقب باشند "

- قرارگاه خاتم الانبیاء و دیگر نهادهای وابسته نظیر بنیاد تعاون سپاه، **نصف بعلاوه یک** سهام شرکت مخابرات را به قیمت هشت هزار میلیارد تومان خرید. محمود احمدی نژاد، بدون هیچ گونه گفتگویی، پنجاه و یک درصد سهام شرکت مخابرات ایران را به سپاه واگذار کرد. شرکت مخابرات ایران، دارای ۳۱ میلیون مشترک موبایل و ۲۵ میلیون مشترک ثابت دارد که حدود ۸۰ درصد درآمد ارتباط تلفنی شرکت مخابرات، به حساب سپاه می رود.
- سد بختیاری که از آن به عنوان بلندترین سد بتنی جهان یاد می‌شود، ابتدا به چین واگذار شده بود. قرار بود شرکت چینی ساینده هیدرو با دو میلیارد دلار این پروژه را در ده سال اجرا کند اما این پروژه با "مجوز ترک تشریفات مناقصه" به قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه پاسداران واگذار شد
- طرح شیرین سازی و انتقال آب خزر به مناطق مرکزی ایران از جمله سمنان زادگاه محمود احمدی نژاد رئیس جمهور نیز به قرارگاه خاتم واگذار شد و دولت در ازای اجرای آن دو میلیارد دلار از سهام شرکت های پتروشیمی را به این قرارگاه وابسته به سپاه واگذار می کند. بر اساس این طرح، سالانه ۵۰۰ میلیون متر مکعب آب دریای خزر از طریق *لوله‌کشی* و *کانال* به *استان سمنان* و *کویر لوت* منتقل می‌شود.
- سال ۱۳۸۵ نیز شرکت اورینتال اویل با تمام تجهیزات و سرمایه به قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء واگذار شد.
- توسعه اسکله شهید بهشتی در چابهار
- شرکت ملی گاز ایران در یک قرارداد ساخت خط لوله ۲۷۰ کیلومتری با ارزش حدود ۲۵۰ میلیون دلار را به قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء واگذار نمود. بخش اول این خط لوله در سال ۱۳۸۵ به ارزش ۱ میلیارد ۳۰۰ میلیون دلار نیز به این قرارگاه واگذار شده بود.
- شرکت ساختمانی قُرب که رییس هیات مدیره آن، خود فرمانده سپاه پاسداران سرلشگر محمدعلی جعفری است، یکی از بزرگ ترین و پرقدرت ترین مقاطعه کاران کشور است که علاوه بر راه و ساختمان، حوزه های صنایع و معادن، کشاورزی و طراحی را می پوشاند. در تارنمای اینترنتی مجتمع قُرب در سال

رفرم و اصلاحات، جنبش های ...

۲۰۰۶، از جمله آمده است که این شرکت بیش از ۷۵۰ قرارداد مهم در زمینه های مختلف راه و ساختمان، سدسازی، سیستم های آبیاری، شاهراه ها، تونل و سازه های بسیار مقاوم، شمع بندی تیرآهن های مشبک سه بُعدی، ساختمان دکل های روی آب دریا، لوله کشی آب، گاز و نفت را امضا کرده است و تا ژوئن سال ۲۰۰۶ روی هم ۱۲۲۰ طرح را به اتمام رسانده و ۲۵۰ طرح دیگر را در دست انجام دارد.

مجمع قرب همانند قرارگاه خاتم الانبیاء، توسط رابط های خود نه تنها به سرمایه های کلان و ارز موجود در بانک های دولتی دسترسی دارد، بلکه کلیه فعالیت های آن مشمول پرداخت مالیات نمی شود.

سرمایه گذاری اعتماد مبین، "شرکت های تشکیل دهنده کنسرسیوم «سرمایه گذاری اعتماد مبین" زیر نظر سپاه است و عمدتاً از سه شرکت «گسترش الکترونیک مبین ایران»)، «شهریار مهستان (و) «سرمایه گذاری توسعه اعتماد»تشکیل شده است.

شرکت سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان، یکی از شش شرکت سرمایه گذاری وابسته موسسه صندوق قرض‌الحسنه بسیجیان است که در سال‌های اخیر نام خود را به «موسسه مالی و اعتباری مهر «تغییر داده است. به گفته پاسدار عیسی رضایی، مدیرعامل موسسه مهر اقتصاد ایرانیان، ۱۰۰ درصد سهام این شرکت متعلق به صندوق قرض الحسنه بسیجیان یا همان موسسه مالی اعتباری مهر است. این شرکت در سهام «فولاد مبارکه»، «تراکتورسازی تبریز»، «داروسازی جابرین حیان»، «صدرا (و) «ایرالکو (مشارکت دارد. (نظیر فروش سهام تراکتورسازی تبریز، شرکت نفتی صدرا، گروه سیگار بهم، گروه سایپا از خودروسازی ها ، پتروشیمی کرمانشاه، تراکتورسازی کردستان...)

بزرگ ترین سپاه سرب و روی در اختیار سپاه است. سپاه پس از مخابرات، کنترل بزرگ ترین معدن سرب و روی خاورمیانه را به دست آورد. معدن «انگوران «که به عنوان بزرگترین معدن سرب و روی خاورمیانه و یکی از بزرگ ترین معادن سرب و روی جهان شناخته می‌شود، از طریق تبنانی سه شرکت خریدار آن در مزایده، عملا تحت کنترل «موسسه مهر اقتصاد ایرانیان» متعلق به نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران، درآمد. خرید تایید واتر- سردار عیسی رضایی، مدیرعامل سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان، پس از خرید تابیدواتر، ادعا کرده: «در جهت حفظ منافع ملی و تامین امنیت دروازه های دریایی نظام همه تلاش خود را برای خرید تابیدواتر به انجام رساندیم.»

یکی دیگر از این صنایع استراتژیک، شرکت آلومینیوم ایران یا همان «ایرالکو «است که به گفته مدیرعامل مهر اقتصاد ایرانیان «محصول استراتژیکی را تولید می کند. «کنترل ایرالکو نیز هم اکنون در دست این موسسه وابسته به بسیج قرار گرفته است.

نزدیک به یک سوم واردات کشور از طریق بازارهای غیرقانونی، اقتصاد زیرزمینی و اسکله های غیرمجاز سپاه پاسداران صورت می گیرد. محسن آرمین، نماینده مجلس ششم، در استعفانامه خود نوشته بود که قاچاق های سپاه پاسداران سالانه سر به ۱۲ میلیارد دلار می زند و طبیعی است که «این حجم عظیم کالا‌های قاچاق تحت نظارت مردان بسیار پرقدرت و ثروتمند وارد کشور می شود.»

بنا به گزارش سپاه به کمیسیون بودجه مجلس، قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا، ۸۱۲ شرکت ثبت شده در داخل و خارج ایران دارد و در یک سال دوره دولت احمدی نژاد بالغ بر ۳۰۰ پروژه در دست اجرا داشته. رحیم صفوی فرمانده سابق سپاه نیز گفته است، سپاه در هفده سال گذشته، بیش از ۱۵۰۰ پروژه بزرگ را به پایان رسانده و در دو سال اخیر که در صنایع نفت و گاز حضور یافته قصد دارد جای شرکت های بزرگ آمریکائی و اروپائی را پر کرده است. سپاه پاسداران سهام غول های اقتصادی‌ش را بین شرکت‌های وابسته پخش و تقسیم کرده است. از جمله سهام مخابرات را بین ۱۰ شرکت وابسته خود تقسیم کرده است.

سپاه، حتی در خارج از ایران نیز پروژه های احداث خط لوله، جاده ها، پل ها و هم چنین پروژه های نفت و گاز در اختیار شاخه مهندسی سپاه است. کارشناسان می‌گویند حتا شرکت هایی که سپاه در آن ها سهم مالکیت مستقیمی ندارد، تحت کنترل آن ها هستند. سپاه، آن چنان در شرکت های اقتصادی و موسسات تجاری ایران، برای خودش جای باز کرده است که هر شرکت خارجی با ایران وارد معامله ای می شود در واقع با سپاه پاسداران حکومت اسلامی وارد معامله می شود.

سپاه، حتی در پوشش تجاری و اقتصادی نیز روابط بسیار نزدیک و تنگاتنگی با گروه های مذهبی تروریستی در منطقه خاورمیانه و آفریقا و اروپا برقرار کرده است. علاوه بر حمایت های مالی، سپاه عملیات های پنهانی نظامی گروه های شیعه در عراق، افغانستان، لبنان، ترکیه، سوریه، فلسطین، بحرین و ...، مستقیم و غیرمستقیم حمایت و پشتیبانی به عمل می آورد.

سپاه در توسعه برنامه های سری هسته ای حکومت اسلامی، نقش مهمی را ایفا می کند. دست کم تأسیسات سازی اورانیوم «نطنز «که در سال ۲۰۰۲ برملا شد، تحت نظارت نزدیک سپاه پاسداران و بدون نظارت سیستم عمومی بودجه بندی مجلس ایران توسعه یافته بود.

در یک کلام سپاه پاسداران در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، امنیتی، نظامی و دیپلماتیک و هم چنین در همه ارگان های کوچک و بزرگ از ادارات گرفته تا زندان ها نفوذ آشکار و نهان دارد. درست کردن بازار سپاه برای فروش قاچاق ارز، مشروبات الکلی، دارو، قاچاق اسلحه و حتا مواد مخدر نیز در انحصار سپاه است. و یا هر کسی که خارج از کنترل سپاه، در این عرصه ها فعالیت دارد باید نخست سهم فرماندهان محلی سپاه را بپردازد و کسب اجازه کند. بنابراین، سپاه با مافیای بین المللی نیز بده و بستان دارد. سپاه، در عرصه ترور نیز کار کشته و حرفه ای است.

سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران، در واقع ارتش ایدئولوژیک حکومتی است که در هر شرایطی منافع حاکمیت را مدنظر داشته و برای بقا آن، از هر امکانی سود می جوید. حاکمیت نیز دست فرماندهان این ارگان را باز گذاشته تا در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی – امنیتی و حتا بین المللی روزبروز قدرتمندتر شود.

سپاه پاسداران، به کمک درآمدهای میلیارد دلاری و به عنوان قلب ایدئولوژیک انقلاب اسلامی، توانایی های خود را در حمایت مالی و انجام عملیات های نظامی عمدتاً به طور مخفیانه گسترش داده است.

نیروی انتظامی و ارتش:

بنیاد تعاون ناجا شرکت مادر فعالیت‌های اقتصادی نیروی انتظامی محسوب می‌شود.این نهاد که بدستور سید علی خامنه‌ای از تاریخ ۲۷/۵/۷۵ شروع به کار نمود؛ و مدعی بود که مجموعه‌ای با اهداف اقتصادی بوده و در رقابت با بخش خصوصی مترصد بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی بود.این خاتواده ناجا می‌باشد. این نهاد در اوایل دوران شکل گیری خود (یعنی زمان فرماندهی سردار لطفیان و سردار قالیباف در ناجا) بیشتر در راستای اهداف مشخص و تعریف شده خود یعنی «بهبود و ارتقای سطح معیشت و تسهیلات رفاهی کارکنان نیروی انتظامی»گام بر می‌داشت، ولی بعدها با کمک دولت محمود احمدی نژاد و واگذاری بسیاری از طرح‌های عمرانی و ساختمانی قدرت گرفت، تا جایی که به یکی از بزرگترین هلدینگ‌های اقتصادی کشور ایران تبدیل گردید.

بعلاوه، در لایحه بودجه مجلس شورای اسلامی بالغ بر هزار و پانصد میلیارد تومان به نام بودجه فرهنگی به نهاده‌ها و شخصیت های زیر اختصاص داده شده است. این مبلغ علاوه بر بودجه صدا و سیما، ستاد امر به معروف، بسیج و

سهم رهبری، سپاه و شورای نگهبان است:

شورای عالی حوزه علمیه قم بیش از ۳۵۱ میلیارد تومان

شورای عالی برنامه‌ریزی حوزه علمیه خراسان ۸۱/۵ میلیارد تومان
نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها ۱۰۵ میلیارد تومان
دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیه قم ۱۰۲ میلیارد تومان
مرکز خدمات حوزه علمیه ۴۰۲ میلیارد تومان
جامعه المصطفی ۲۵۶ میلیارد تومان
مجمع جهانی اهل بیت ۳۸/۵ میلیارد تومان
شورای سیاست‌گذاری حوزه علمیه خواهران نزدیک به ۲۰۳ میلیارد تومان
شورای سیاستگذاری ائمه جمعه ۳۸ میلیارد تومان
مؤسسه پژوهشی و فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۴ میلیارد تومان
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت ۶/۵ میلیارد تومان
محمود هاشمی شاهرودی برای “دانشگاه عدالت” (۴/۵ میلیارد تومان)
سید محمد خامنه‌ای برادر خامنه ای و صاحب “بنیاد حکمت اسلامی صدرا” ۴/۳ میلیارد تومان
محمود هاشمی شاهرودی برای “دانشگاه عدالت” ۴/۵ میلیارد تومان

غلام‌علی حداد عادل برای “بنیاد سعدی” ۷/۱ میلیارد تومان

محمدتقی مصباح یزدی برای “مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی”۲۸ میلیارد تومان
جوادی آملی برای “مؤسسه اسراء” بیش از ۱۱ میلیارد تومان
جعفر سبحانی برای “مؤسسه امام صادق” بیش از ۴ میلیارد تومان
جوادی آملی، سبحانی و مصباح یزدی برای مرکزی دیگر به نام “مجمع عالی حکمت اسلامی” نیز - بودجه‌ای حدود ۲/۵ میلیارد تومان دریافت می‌کنند.

محمدرضا مدرسی یزدی، عضو شورای نگهبان برای “مؤسسه پرتو ثقلین” ۱/۹ میلیارد تومان
-----حجت‌الاسلام محمد نقدی برای مؤسسه “ترجمان وحی” بیش از ۱/۳ میلیارد تومان

و لیست بیشتری از نهاده‌ها و شخصیت‌هایی که معرفی نشده اند.

در نظام مالیاتی کنونی کشور فشارهای مالیاتی عمدتاً بر اقشار محروم و کارمندان دولت است تا دلالان و بازرگانان. غول‌های اقتصادی مانند بنیاد مستضعفان نه تنها از پرداخت مالیات به دولت معاف هستند بلکه پول آب و برق مصرفی خود را نیز به دولت نمی‌پردازند.خط فقر مطلق نیز که حتی مورد تأیید نمایندگان مجلس اسلامی است به رقم ۱۰ میلیون نفر رسیده است و می‌گویند هر سال يك و نیم میلیون نفر به جمعیت زیر فقر مطلق اضافه می‌شود.

منتقدین نظام اقتصادی کنونی می‌گویند، سرمایه داران نظامی و وابسته به آنها به دلیل عدم تخصص و ایجاد جو امنیتی موجب بدبینی از نظام می‌شود که عملاً بار سیاسی منفی را نیز در بر دارد.اما سپاه پاسداران و بیت رهبری معتقدند که بخش خصوصی ولو ضعیف و غیر مولد است اما در دست لایه های سکولار و غیر وفادار به نظام اسلامی است. و قدرت گرفتن آنها نهایتاً مشکلات سیاسی برای کشور ایجاد خواهد کرد.این ها می گویند در سیستم بازار آزاد و در کشورهای غربی نیز بخش خصوصی و حاکمیت بازار یک پدیده کاملاً غیرشفاف و به قول آنها خاکستری است. شرکت‌های بیمه، کارتهای اسلحه و دارو و از همه مهمتر بازار مالی و پولی و بانک‌ها از غیر شفاف ترین موسسات در دنیا هستند.می‌گویند اگر امریکا میتواند با ایجاد سیطره‌ی جناح نظامی - مالی بورژوازی آمریکا با ایدئولوژی نئوکان ها یک امپراتوری سرمایه ایجاد کند، چرا ما نتوانیم...

این استراتژی و افق کل بورژوازی نه تنها در ایران بلکه در جهان است. امپراطوری سرمایه برگرده طبقه کارگر ارزان و خاموش! امپراطوری سرمایه در ایران برای نگه داشتن کارگر ارزان و خاموش به حفظ و گسترش نیروهای نظامی و امنیتی برای سرکوب نیاز دارد. نیرو‌هایی که نه تنها مسوول امنیت امپراطوری با سرکوب کارگران و مردم است، بلکه صاحبان و مالکان تراست های اقتصادی و

کمونیت ۲۰۷

علاوه بر شرکت و حضور در سه قوه مقننه و مجریه و قضاییه ی دولت بلکه خود یک دولت موازی نیز هست. دولت موازی ای که در همه عرصه های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و...حرف آخر را می زند.

با وجود ویژگیهای اقتصاد سیاسی در ایران، رقابت بین صفوف طبقه ی بورژوازی و صاحبان سرمایه و بنگاه های بزرگ و کوچک در انحصار این و آن بخش تحت هر عنوانی (دولتی، نیمه دولتی، خصوصی...)، نظام و قوانین ناظر بر کارکرد سرمایه داری در ایران از همان نظام و قوانینی پیروی می کند که سرمایه داری در همه جای دنیا. در اینجا هم، صنعت و سرمایه بر گرده طبقه کارگر و کار ارزان می چرخد و سود و ارزش اضافه تولید می کند. با هر ارزیابی از تداوم بحران و یا گشایش اقتصادی که اکنون دیگر خود از ادعای آن دست برداشته اند، مبارزه طبقاتی و بویژه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، ناگزیر، محور هر گونه تغییر و تحول و تأمین رفاه و آزادی در جامعه است. مبارزه اقتصادی که در همه ی این سالها در جریان بوده و دورنمای تحول آن به اتحاد صفوف طبقه کارگر و قطع امید از هرگونه رفرم اقتصادی وسیاسی از جانب بورژوازی حاکم در ایران، مشهود است.

۲- جنبش اصلاحات ویرای رفرم، تحولات تا کنونی:

- دوم خرداد؛ جنبش سبز...، امکان تغییر از بالا؟

- جنبش های اجتماعی برای رفرم و اصلاحات

- مبارزه اقتصادی طبقه کارگر (جنبش مطالباتی کارگران)، معیشت، آزادی، امنیت ابزار های قانونی برای رفرم (قانون اساسی؛ قانون کار...)

- کمونیست ها و رفرم)

- جایگاه مبارزه برای رفرم در جنبشی برای سرنگونی جمهوری اسلامی.

دوم خرداد نقطه عطفی در تاریخ تحولات پر پیچ و خم جمهوری اسلامی است. تا این مقطع رژیم دیکتاتوری عریان و کشتارهایش را برای شکست انقلاب و تحکیم حاکمیتش انجام داده است. یک دوره جنگ و بازسازی را از سر گذرانده و اکنون زمان آن فرا رسیده که به نیازهای سرمایه و اقتصاد از طرفی و مطالبات سیاسی و اقتصادی جامعه جواب بدهد. دوم خرداد بعنوان جناحی از جمهوری اسلامی برای رفع این خطر از رژیم در مقابل خواستهای مردم پا به میدان گذاشت. در دو دهه دولت خاتمی دیوارهای ایدئولوژیک حاکمیت تحت خواستهای توده های وسیع مردم ترک برداشت. دوم خرداد و دولت اصلاحات اما نه می خواست و نه می توانست نماینده خواستهای سیاسی و آزادیخواهانه و رفاهی میلیون ها انسان کارگر و زحمتکش و زن برابری طلب و خلاصی فرهنگی نسل جوان جامعه باشد. جامعه ی زیاده خواه از خاتمی عبور کرده بود. در جواب به این وضعیت، جمهوری اسلامی می‌بایست یخه خود را از این بحران سیاسی و اجتماعی رها کند. انتخاب احمدی نژاد و دخالت مستقیم تر ولی فقیه و سپاه پاسداران و بسیج و وزارت اطلاعات جواب و راه حل عبور از آن شرایط بود.

دو دوره دولت احمدی نژاد هم، یک نقطه عطف دیگر در حیات جمهوری اسلامی است. این بار جناح حاکم جمهوری سلامی به نام عدالتخواهی کاذب و بویژه ملی گرایی در مقابل اسلامیت جمهوری اسلامی قد علم می کند. پرچم ملی گرایی از دست ناسیونالیسم بورژوازی گرفته می شود.

دولت احمدی نژاد متشکل از بوروکرات ها، سپاهیان و مهره های اصلی وزارت اطلاعات، منافع کل بورژوازی اعم از دولتی و نظامی و ناسیونالیست طرفدار غرب (بخش خصوصی) نمایندگی می کند. بین عظمت طلبی ایرانی و منشور کورش کبیر وایدئولوژی اسلامی جمهوری اسلامی آشتی و همزیستی ای برقرار می گردد.

دولت احمدی نژاد خدمت بزرگی به سرمایه داری و برعلیه طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه انجام داد. او چه در زمینه متوهم کردن توده های ناآگاه به عدالتخواهی اش و چه در مورد اقتصاد و منافع بورژوازی نقش دست راستی ترین جناح حاکمیت را بازی کرد. کاری که دولت رفسنجانی

"انقلاب" در کردستان سوریه

توهمات و واقعیت ها

محمد فتاحی

مقدمه:

این یادداشت نگاهی گذرا دارد به تاریخ "انقلاب" جاری در کردستان سوریه در دل پروژه ویران سازی این کشور توسط نیروهای "جهان آزاد". به اضافه نکاتی هم در مورد واقعینهای ماورای تبلیغات توهم برانگیز.

"کردستان سوریه" نزد یک بخش مهم ناسیونالیسم کرد، در دنیای واقعی سیاست، یک پدیده ناموجود بود. بعدها که به عنوان پدیده ای سیاسی در دل بحران سوریه قدعلم کرد، نزد بخش های دیگر ناسیونالیسم کرد، یک موجودیت خائنه و کسرشان کورد در دل "انقلاب سوریه"

رفرم و اصلاحات، جنبش های ...

نتوانست تمام کند او به انجام رساند.

اگر زمانی ایدئولوژی اسلامی ابزار سرکوب انقلاب و انقلابیون و کارگران و کمونیست ها، اعدام بی ریش ها، شلاق و سنگسار زنان. بریدن دست و اعدام های فله ای است. اگر زمانی اسلام در خدمت جنگ و ماشین جنگی تحت نام جنگ اسلام و کفر، دفاع مقدس، ترویج رویاهای بهشت موعود شهدای جنگ است...! دولت احمدی نژاد تمام توجهش را برای تامین منافع تام و تمام بورژوازی چه در بعد سیاسی و در آمیختن اسلام و ناسیونالیسم ایرانی و چه در بعد اقتصادی، حذف سوبسیدها، آزاد سازی قیمت ها و تامین نیروی ارزان تر کار با تغییر قوانین به نفع بورژوازی و به ضرر طبقه کارگر مبذول کرد.

بحران اتمی و تحریم های اقتصادی یکی دیگر از نقطه عطف های حاکمیت جمهوری اسلامی است. علیرغم شانه بالا انداختن بورژوازی حاکم که تحریم ها کارساز نیستند' اما تحریم اقتصادی کمر بخشهایی از اقتصاد و بویژه کمر طبقه کارگر و حقوق بگیران جزء و زحمتکشان را خم کرد. بار این بحران و تحریم تماما بر دوش طبقه کارگر و مردم زحمتکش انداخته شد. در این دوره شاهد رکود اقتصادی، تورم، گرانی، بیکاری و ورشکستگی بخشهایی از شرکت ها و کارخانه ها و اخراج وسیع کارگران هستیم. آمار بیکاری به بالای ۱۰ میلیون رسید.

در این دوره و به بهانه های تحریم اقتصادی، موادی از قانون کار که نفعی ناچیز برای کارگران داشت و دستاویزی برای کارگران برای ارجاع به کارفرماها بود، کنار گذاشته شده و قراردادهای سفید، خروج بخش وسیعی از طبقه کارگر از شمول قانون کار، طرح آموزشی کار مجانی، طرح استاد شاگردی، تقسیم صنایع و معادن بین شرکتهای پیمانکاری وابسته به تراست های عظیم مالی دولت و سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات و بیت رهبری تحت عنوان خصوصی سازی و...، به اجرا در آمدند.

این وضعیت، خصوصیت این دوره و شاخص های ساختار اقتصادی و رابطه کار و سرمایه در این دوره و تا کتون است.

عروج جناح اعتدال بعنوان نماینده آشتی و همزیستی جناح های مختلف جمهوری اسلامی در دولت روحانی خود را نشان داد. مذاکره با امریکا و توافق هسته ای "برجام" و نشان دادن تصویری از جمهوری اسلامی آماده برای پیوستن به کمپ بورژوازی بین المللی، با استقبال این کمپ مواجه شد.

بعلاوه این دگرذیسی جدید در جمهوری اسلامی هم کل جناح های بورژوازی در حاکمیت و هم در اپوزیسیون را پشت خود کشاند و هم موجب توهم دیگر در توده های زحمتکش گردید که به انتظار وعده ی گشایش اقتصادی و سیاسی بنشینند و نظاره گر باشند. اما این دوره انتظار بسیار کوتاه و تا نیمی از زمان تشکیل دولت توسط روحانی، بیشتر طول نکشید.

اکنون اقتصاددانان بورژوایی هم متفق القول اند که ساختار اقتصادی، شکوفایی و گشایش آن و



محسوب شد. امروز برای همه جناح های ناسیونالیسم کرد، کوردستان سوریه نه تنها موجودیتی واقعی دارد و عنوان پرافتخار "روژآوا" را برای خود حمل میکند، بلکه انقلابی هست که کورد را دسته جمعی به قله های افتخار و شکوه رسانده است. اگر روزگاری "روژآوا" نزد کورد موجودیتی نداشت، امروز تمام کورد روژآوایی شده است. (خواننده توجه کند که اصطلاح "کورد" در این نوشته عنوان سیاسی عنصر ناسیونالیسم کرد است)

درک این نکته برای کارگر کمونیستی که نمیخواهد نیروی سیاسی اجتماعی اش را پشت کل حرکت ناسیونالیسم در روژآوا ببرد، و آگاهی از

بهبود زندگی مردم با رفع تحریم ها هم تغییری نکرده و چشم انداز آن هم وجود ندارد.

به این ترتیب دوره کنونی که دوره پسا برجام هم میشود نامید، دوره ای است که طبقه کارگر و جامعه امید خود به رفرم و بهبود از بالا را از دست داده است. عبور از این دوران های انتظار و امید و توهم، می رود تا به آگاهی طبقه کارگر و توده های محروم تبدیل شود به این معنی که هر گونه بهبودی در معیشت و زندگی و آزادیهای سیاسی و اجتماعی تماما به مبارزه و تلاش توده های طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه از پایین گره خورده و بستگی پیدا کرده است.

اکنون مساله معیشت یعنی گرانی و تورم و بیکاری و دستمزدها و حقوق های ناچیز و تبعات آن بیکاری و اعتیاد و تن فروشی به مساله و مشغله شبانه روز طبقه کارگر و مردم زحمتکش تبدیل شده است. مساله ی معیشت، آزادی و امنیت امر فوری و حیاتی و مماتی جامعه شده است.

ادعاهای واهی بقایای اصلاحات و سبز و اعتدال مبنی بر گشایش اقتصادی، مساله زن و خلاصی فرهنگی جوان و غیره به حاشیه مساله معیشت و امنیت شغلی و اقتصادی و آزادیهای سیاسی و اجتماعی (آزادی بیان، تشکل و تحزب) افتاده است.

اولویت زنان (بویژه زنان کارگر و زنان خانه دار' بعنوان کارگران بیکار و بی اجر و مزد)، معیشت و تامین زندگی خانواده های کارگری و زحمتکشان است. اولویت جوانان، مساله بیکاری و تامین شغل و معیشت و مسکن است. امروزه معیشت و تامین زندگی خانواده ها، دستمزد مکفی، بیمه بیکاری و امنیت شغلی محور هر مطالبه و تحرک و اعتراض اجتماعی بوسعت جامعه است.

مبارزه طبقاتی در این دوره در ایران بصورت عریان دو صف بندی طبقه کارگر بعنوان ناجی خود و جامعه از طرفی و بورژوازی حاکم از طرف دیگر را نشان می دهد. در این رابطه همه چشم ها به طبقه کارگر دوخته است. این نه یک ادعای بر اساس تحلیل و ارزیابی ذهنی ، بلکه عینی است و آن را در عمل و در اعتراضات و تجمعات و اعتصابات وسیع کارگری در سال های اخیر به عیان، خود را نشان داده است.

در صورت عدم آمادگی طبقه کارگر برای پاسخ به این نیاز جامعه، هر گونه اعتراضات و تحرکات و حتی خیزش گرسنگان بدون رهبری طبقه کارگر و کمونیسم اش محتمل است. اعتراضات و تحرکاتی که بخشهایی از بورژوازی قادر به منحرف کردن و بیراهه بردن و جمهوری اسلامی قادر به سرکوب آن است. اما در صورت عروج طبقه کارگر آگاه به رهبری اعتراضات اجتماعی و سازماندهی مبارزه طبقاتی حول مطالبات فوری افزایش دستمزدها بر اساس نیاز خانواده ها، بیمه بیکاری و امنیت شغلی با لغو قراردادهای سفید و اخراج ها، رژیم سرمایه داران توان سرکوب آن را نخواهد داشت.

اینکه طبقه کارگر چگونه متحد و متشکل می شود' چگونه شوراهای اسلامی و خانه کارگر را به اشغالدانی می ریزند و مستقلا به میدان می آیند در این بحث نمی گنجد و جداگانه باید به آن پرداخت. علیرغم توازن قوای تا کنونی که به ضرر طبقه کارگر رقم خورده است، اما در هر

علل افت و خیزهای ناسیونالیسم کرد لازم است.

پروسه از "نیست" به "هست"

حرکت ملموس حزب کارگران کوردستان یعنی پ ک ک در ابتدای کار یک شروع در دره بقا و در نزدیکی با دولت سوریه در آغاز دهه هشتاد میلادی است. حکومت حافظ اسد بعد از یک درگیری نیروهای فلسطینی با نیروهای اسرائیل متوجه حضور پ کا کایی هایی شد که آنروز گروه مسلحی در کنار فلسطینی ها در آن منطقه بودند. شروع استفاده دولت سوریه از این نیرو به قیمت تامین نیازمندیهای شان از آن مقطع کلید خورد. نیاز دولت سوریه تسلیم ترکیه به خواست های خود بود؛ ادعای تاریخی سوریه مبنی بر تعلق یک استان در ترکیه به سوریه و رفع ممانعت های ترکیه در استفاده سوریه از آب رودخانه فرات بود. دولت وقت شوروی که سوریه را در بلوک خود داشت، از این سیاست سوریه برای ایجاد بحران در ترکیه عضو مهم ناتو استقبال و به موازات سوریه به آن کمک مالی و تسلیحاتی کرد. در مقابل این حمایت ها، پ کا کا در برخورد به مردم مناطق کردنشین سوریه تقریبا همان شیوه را برگزید که حدود سی سال بعد در کردستان ایران در پیش گرفت؛ فروش در

حال هر گونه گشایش و رفرم و بهبود در شرایط کار و زندگی و سرنوشت آزادیهای سیاسی و اجتماعی به تغییر این توازن به نفع طبقه کارگر گره خورده است. راه حل میانی وجود ندارد.

خلاصه و جمع بندی

علیرغم پوست اندازی مداوم جمهوری اسلامی، انطباق خود با منافع سرمایه داری بین المللی، توافقات سیاسی و نظامی و اقتصادی با غرب، اعتدال و گشاده رویی با بخشهای مختلف سرمایه داری اعم از دولتی و نیمه دولتی و خصوصی، حتی احتمال گشایش اقتصادی با سرازیر شدن سرمایه های خارجی، دورنمای رفرم از بالا و بهبود سطح معیشت طبقه کارگر و محرومان جامعه، در جمهوری اسلامی تماما کور است. همچنین انتظار رفرم و بهبود توسط جنبش های رفرمیستی و سندیکالیستی از پایین هم، انتظاری بیپوده و وقت تلف کردن و تداوم فرسوده شدن و یاس بیشتر در میان طبقه کارگر و فقرای جامعه است. حتی توسل به قوانین جمهوری اسلامی (قانون اساسی، قانون کار...) که بعضا معلق و سیال و مدام در حال تفسیر و تغییراند، کارساز نیست. کار قانونی و علنی به معنی قانون گرایی نیست. دولت و بورژوازی ایران هم برای این قوانین تا آنجا که منفعتی از طبقه کارگر و مردم را بیان کرده، پشیزی ارزش قایل نیست. حتی به تغییرات و افزایشی در دستمزد کارگران طبق تصمیم شورای معروف به سه جانبه گرای (کارفرما، دولت، نماینده کارگران) پایبند نیست. و در هر بخش کارگری قوانین دیگری بر اساس منافع کارفرما حکم می کند.

در این دوره بویژه، وظایف دمکراتیک (آزادیهای سیاسی و اجتماعی، آزادی بیان و تشکل و تحزب) و بهبود سطح معیشت کارگران و محرومان جامعه با عقب نشاندن تعرض سرمایه داری به معیشت طبقه کارگر و زحمتکشان، تماما بر عهده طبقه کارگر و کمونیسم اش افتاده است. لازمه انجام این وظایف بدوا خودآگاهی طبقه کارگر و دیدن خود به مثابه یک طبقه اجتماعی است. خودآگاهی ای که تنها با اتحاد کمونیست ها و رهبران عملی طبقه کارگر، امکانپذیر می شود. سازمان اتحاد کارگران کمونیست، کمیته های کارخانه و جنبش کمیته های کمونیستی است.

جنبش کمیته های کمونیستی کارگری در کارخانه ها پیش شرط هر گونه تشکل توده ای مستقل و رادیکال کارگری و ابراز وجود متحدانه ی طبقه کارگر چه در بعد صنفی و چه سراسری است. نه سندیکاها و هیاتهای مدیره شان و نه حتی مجامع عمومی خودبخودی هیچکدام قادر به سازماندهی و رهبری اعتراض و مبارزه کارگران نیستند.

طبقه کارگر رهبران عملی خود را بوفور دارد. رهبرانی که تجمعات و اعتصابات کارگری را سازمان می دهند. اما این رهبران، در چنبره ی همان سنت رفرمیسم و سندیکالیسم دست و پا می زنند و نیرو صرف و به هدر می دهند. افق ناظر بر کار و مبارزه شان همان افق رفرمیسم و سندیکالیسم است. این سنت فاقد افق کمونیستی در مبارزه اقتصادی مداوم، همبستگی طبقاتی کارگری و سراسری شدن مبارزه و اعتصابات کارگری است. درتمام طول دوره های تاکنونی، مبارزه اقتصادی کارگران که می بایست مدرسه

خدمت پ ک ک! روز سوم اسفند ۱۳۷۷ در سنج و بقیه شهرهای کردستان ایران تظاهراتی در محکومیت ربودن اوجلان رهبر پ ک ک برگزار شد. هزینه آن تظاهرات تعدادی کشته و زخمی و تعداد بیشتری دستگیری توسط نیروهای اسلامی ایران بود. رهبری پ ک ک در اطلاعیه ای این حرکت عدالتخواهانه مردم را به عنوان توطئه ای از طرف اسرائیل و عوامل امپریالیسم محکوم کرد. توهین پ ک ک به تظاهرات مردم سنجد قیمتی بود که این سازمان برای خوش رقصی در مقابل حاکمیت اسلامی ایران و البته در خدمت به منافع خود پرداخت. در سوریه دهه هشتاد میلادی هم اوجلان در یک مصاحبه مفصل با ژورنالیست سوری آقای نبیل الملحیم که در سال ۱۹۹۶ و با عنوان "رهبر و مردم، هفت روز با رهبر آپو" به عربی انتشار یافت، منکر موجودیت چیزی به اسم کردستان در سوریه و چیزی به اسم مسئله کرد در آن کشور است. در سالهای دهه هشتاد و نود میلادی، زیر هدایت و کنترل نیروهای اطلاعاتی سوریه، هزاران نفر از جوانان کرد در سوریه جذب صفوف پ ک ک شده و عازم نبرد با ترکیه شدند. ناسیونالیسم اوجلان مردم هوادار خود را قانع کرده بود که کورد برای رهایی خود در سوریه باید روانه

کارگران برای خودآگاهی طبقه کارگر باشد، تحت سیطره ی افق رفرمیسم و سندیکالیسم قرار داشته و از آن رنج برده است. اگر در بعد اجتماعی ، مطالبات دمکراتیک و آزادی های سیاسی و اجتماعی، حقوق زن، خلاصی فرهنگی جوانان و ...، تماما به اصلاح طلبان، سبزها، فمینیست های اسلامی، نهادهای شعبات اصلاح طلب در میان روشنفکران و در دانشگاه ها...، واگذار شده، در صفوف طبقه کارگر هم مبارزه اقتصادی و برای رفرم به رفرمیست ها و سندیکالیست ها سپرده شده است. تجارب تاریخی و داده های این دوره حیات جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران نشان داده است که این جنبشها کاملا عقیم و صرفا در حوزه منافع بورژوازی قرار گرفته و در این میدان بازی می کنند.

رفرمیسم وسندکالیسم مطلقا نه می خواهد و نه می تواند جنبش طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی برای رفرم و اصلاحات و بهبود شرایط کار و زندگی محرومان جامعه را نمایندگی و رهبری کند. این جنبش ها نمی توانند یک گام جامعه را به جلو ببرند. پرچم اصلاحات و رفرم تنها در دست کمونیست های طبقه کارگر معنی دارد. بدون این، انتظار رفرم از بالا به نفع آزادی و امنیت و معیشت در جامعه مطلقا بیپوده است! برای کمونیسم، مبارزه برای رفرم عرصه جدایی ناپذیر مبارزه برای بهبود زندگی انسان و عرصه مهم مبارزه کمونیستی است.

کارگران کمونیست و رهبران عملی کارگران، به سازمان کمونیستی ، کمیته های کمونیستی کارخانه و محله مثل نان شب نیاز دارند. تا زمانی که جنبش مجامع عمومی و شوراهای کارگری برپا شوند، کمیته های کارخانه وظایف رهبری وسازماندهی مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را برعهده دارند، صندوق ها و تعاونی های کارگری را سازمان می دهند و ... همچنین این کمیته ها لولای اتحاد صفوف طبقه کارگر و بخش ها و اصناف مختلف آن هستند. بدون این کار، همسرنوشتی و همبستگی طبقاتی در صفوف کل طبقه و سازماندهی مبارزه سراسری حول خواستههای سراسری از جمله افزایش دستمزد، لغو قراردادهای موقت و سفید امضا و تامین بیمه بیکاری مکفی برای کلیه بیکاران...، غیرممکن است.

در یک کلام، افق کمونیستی در مبارزه برای اصلاحات و رفرم، افقی است که در چهارچوب رفرم محدود نمی ماند. بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و کسب آزادیهای سیاسی و اجتماعی حلقه هایی هستند که طبقه کارگر را برای سرنگونی جمهوری اسلامی با یک انقلاب کارگری و توده ای و خلع ید از سرمایه دارن و برقراری سوسیالیسم و لغو کار مزدی آماده می کند. در این میان، مبارزه اقتصادی طبقه کارگر حلقه ای تعیین کننده است که طبقه کارگر را به خودآگاهی طبقاتی و خود را بمثابه یک طبقه دیدن آموزش می دهد و آماده می کند! تحزب کمونیستی و حزب کمونیستی کارگران تنها ضامن پیشروی و پیروزی طبقه کارگر در دل این مبارزات و تحولات است.

اردیبهشت ۹۵- مه ۲۰۱۶



برنامه های هفته حکمت ۲۰۱۶

لندن ۱۱ ژوئن

اعظم کم گویان: منصور حکمت - تبلیغ و

تهییج کمونیستی

آذر مدرسی: منصور حکمت - کمونیسم

اجتماعی و مسئله قدرت

نادیه محمود: منصور حکمت - کمونیستها و

فعالیت پوپولیستی

۱ الی ۵ بعدازظهر

252 Gray's Inn Rd, Kings Cross,
London WC1X

تلفن تماس: ۰۷۵۸۱۰۳۷۴۷۳

استکهلم ۴ ژوئن

مصطفی اسدپور: کارگران و دستمزدها

مظفر محمدی: کارگران و ناسیونالیسم

۲ الی ۴ بعدازظهر

Nyangsvagen 39 / Tullinge

تلفن تماس: ۰۷۳۱۵۰۰۰۰۳

گوتنبرگ ۴ ژوئن

محمد فتاحی: ملت، ناسیونالیسم و برنامه

کمونیسم کارگری

۱۲:۳۰ الی ۴ بعدازظهر

Backa Kulturhus / Selma Lagerlofs
torg 24

تلفن تماس: ۰۷۳۹۲۴۱۳۸۳

کلن ۵ ژوئن

محمد راستی: درباره آزادی بیان

سه‌ند حسینی: کمونیستها و پراتیک

پوپولیستی

۹:۳۰ الی ۸ بعدازظهر

Alte Feuerwache/Melchiorstraße 3
50670 Köln

تلفن تماس: ۰۱۹۳۴۶۵۵۶۰۳

کرد نیست. این نکات افشای کار بخشی از ناسیونالیست هایی است که به زبان به اصطلاح چپ، میخوانند ماهیتی متفاوت از ناسیونالیسم کرد نشان امت دهند و متوهمین را به سویی هدایت کنند که خود در پیش گرفته اند. با توجه به سابقه تاریخی ناسیونالیسم کرد، همین سیاستی که این حزب در سوریه اتخاذ کرده است، از نظر من کمونیست نوعی، قابل تقدیر و فداکاری های این زنان و مردان قابل ستایش است. اما فروش ناسیونالیسم به قیمت کمونیسم در این وسط، بدترین فرصت طلبی از طرف آنهايي است که حتی قدر همین که میگذرد را نمیدانند و از سر نارضایتی از آن، داستان فروش گنجشک به قیمت قناری را تکرار میکنند.

منابعی که برای تهیه این داداشت به آنها مراجعه شده است؛

متن قرارداد "آدانا" که طبق آن پ ک ک و اوجلان از سوریه بیرن رانده شدند.

http://www.mfa.gov.tr/_p_statement-made-by-ismail-cem-foreign-minister-on-the-special-security-meeting-held-between-turkey-and-syria_br_october-20-1998_br_unofficial-translation_p_en.mfa

دلایل استفاده حکومت حافظ اسد از پ ک ک و دلایل پایان این استفاده در سال ۱۹۹۸

<http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/syria-and-turkey-the-pkk-dimension>

منبع مورد اشاره در باره مصاحبه عبدالله اوجلان در مورد عدم موجودیت چیزی به اسم کردستان در کشور سوریه

<https://now.mmedia.me/lb/en/commentary/565108-the-pkk-assad-regime-story-harmony-discord-and-ocalan>

در مورد تاریخ رابطه پ ک ک با دولت سوریه ...

<https://now.mmedia.me/lb/en/commentary/565108-the-pkk-assad-regime-story-harmony-discord-and-ocalan>

آخرین مصاحبه با اوجلان/ کریس کوچرا/ خیانت دولت سوریه به کورد

<http://www.chris-kutschera.com/A/Ocalan%20Last%20Interview.htm>

برای درک ریشه های سیاسی اختلافات ناسیونالیست های کرد رجوع کنید به

<http://www.hekmatist.com/2015/Dargiriye%20nasionatism%20kurd%20Mohamad%20Fatahi.html>

برای درک مانیفست اوجلان مراجعه کنید به

<http://hekmatist.com/2015/Nina%204%20Mohamad%20Fatahi%201.html>

باید توجه داشت که در هیچ کجای اسناد پ ک ک اثری از اطلاعیه شان در محکومیت تظاهرات مردم در شهرهای کردستان ایران و اتهام اسرائیلی و امریکائی بودنش در دست نیست. برای چنین سندی تنها راه اتکا به افشاگری نیروهای منتقد این سازمان است که آنرا محکوم کردند.

در مورد ادعای اوجلان هم مبنی بر عدم وجود کردستان سوریه و مشکل کرد در آنجا، در اسناد پ ک ک قابل دسترس نیست. در حالیکه این مسئله در کتابی آمده است که تماماً مصاحبه با اوجلان است. همانطوریکه هیچ سندی دال بر همکاری حزب دمکرات کردستان عراق با جمهوری اسلامی در اشغال کردستان در سالهای بعداز انقلاب در سایت و منابع این سازان در دست نیست. البته ظاهرا هیچ سندی هم برای نشان دادن همکاری مسعود بارزانی با داعش وجود ندارد...

سیاست استراتژیک پ ک ک آنروز ارتجاعی ترین سیاستی بود که یک نیروی اپوزیسیون میتوانست در پیش بگیرد. طبق همان سیاست، در اوج تظاهرات های قدرتمند در شهرهای ترکیه در سالهای گذشته، مناطق کردنشین آن کشور به یمن قدرت و نفوذ پ ک ک یک سکوت مرگ باری را در پیش گرفتند طوری که در آنجاها پرنده ای هم نمی جنبید.

صرفنظر از سیاست های پشت این تاکتیک، اعمال این سیاست در شرایط سناریوی سیاه سوریه، در عمل به معنی حاکمیت اداری حزب اتحاد دمکراتیک بر کردستان سوریه و دفاع تمام عیار از مناطق حاکمیت خود که اتوماتیک دفاع از مدنیت و موجودیت جامعه بود، قهرمانانه پیش رفت. تسلیح وسیع زنان و مردان در ابعاد توده ای، فداکاری های این نیروها در مقابل داعش، حق حاکمیت این مردم بر مناطقی که خود حفظ کرده و برایش خون های گرانبها داده اند بیش از پیش مورد حمایت انسان آزادیخواه قرار گرفت. همین نقش موجب شده که از سیاست سرکوبگرانه آنها در مقابل نیروهای رقیب شان که جملگی پروناتو هستند، هم چشم پوشی شود. تنها با پیشروی های اینها در جبهه علیه داعش بود که بلوک ناسیونالیست های مخالف را هم ساکت کرد. دوره یکی دو ماه اخیر که نشانه هایی از نزدیکی حزب اتحاد دمکراتیک با امریکا و هماهنگی های بیشتر با آن علیه داعش به چشم دیده میشود، و احتمال پیوستن آن به بلوک هوادار امریکا در سوریه میروود، ناسیونالیسم جناح بارزانی را هم رسماً پشت خود برده است.

توهم یا واقعیت؟

آنچه که امروز در کردستان سوریه میگذرد؛

از روز در دست گرفتن امور اداری مناطق کردنشین سوریه، دولت مرکزی رسماً حقوق ماهانه تمام نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک در محل را می پردازد. در تمام مناطق، دفتر اداره اطلاعات دولت سوریه دایر است. در بخشی از امور قضایی در شهرها، کم و بیش کماکان به مراکز دولتی متعلق به دولت بشار اسد مراجعه میشود. قرارداد دولت سوریه مستقیماً نه با حزب اتحاد دمکراتیک که با پ ک ک است. لذا هیچ اقدامی بدون مراجعه به مسئولین بالای پ ک ک در محل و از طریق آنها بدون تایید مسئولین دولت مرکزی در محل صورت نمی گیرد. در عمق این جامعه، جدا از سازماندهی یک جنگ تمام عیار و قابل ستایش علیه داعش و در دفاع جانانه از مدنیت جامعه، هیچ تغییری در هیچ عرصه ای از زندگی سیاسی اجتماعی و بویژه در زندگی مردم کارگر و زحمتکش در جریان نیست. اصلاً در جریان نیست، مطلقاً هم در جریان نیست. تسلیح زنان تنها فاکتور قابل توجه است که در ابعاد وسیع در خاورمیانه یک سنت داده نیست، اما باید در نظر گرفت که در خدمت به منافع سازمانی، این اقدام هم میتواند راهی برای مشروعیت باشد بدون اینکه در موقعیت زن در بعد اجتماعی تغییری ایجاد شود. سازمان محاهدین خلق نه فقط زنان در ابعاد وسیع در صفوف خود داشت بلکه در یک اقدام رهبری را هم به مریم رجوی سپرد. در درون سازمان پ ک ک هم همین سیاست حاکم است بدون اینکه در جامعه زیر تاثیر پ ک ک یک ذره تغییر در موقعیت اجتماعاً پست زنان ایجاد شود. دخالت مردم در سرنوشت سیاسی شان هم که جایی در سیاست پ ک ک ندارد. به همین

دلیل کانتون های سازماندهی شده با شرکت مردم و برای حل و فصل امور غیر سیاسی است. تعیین سیاست از آن نیرویی است که مسیر عبور کل این جنبش را تعیین میکند، که پ ک ک و نماینده سیاسی یا شعبه محلی آن حزب اتحاد دمکراتیک است.

اخبار درگیریهای گاه و بیگاه بین نیروهای این حزب با نیروهای دولت مرکزی هم که ابزار پز دادن های عناصری از ناسیونالیست های چپ و اساساً غیر جدی اینجا و آنجا پخش میشود، اتفاقاتی خارج از سیاست دو طرف است که خارج از اراده آنها در محل و در دل یک سناریوی سیاه اتفاق می افتد. ضمن اینکه موضع ضد دولتی صرف برای هیچ اپوزیسیون سوری نشان ترقی نیست، چون در بهترین حالت کسی از آنها به اندازه داعش ضد رژیم نخواهد بود.

تاکید بر واقعیات جاری در کردستان سوریه برای افشاگری علیه ناسیونالیسم کرد نیست. ناسیونالیسم کرد اگر چنین عمل نکند ناسیونالیسم

"انقلاب" در کردستان سوریه توهمات ...

جنگ با ترکیه شود و سرزمین مادری و حق کشورداری و رسیدن به آرزوهای خود را آنجا تامین کند. محرومیت مردمان کرد زبان سوری از حقوق شهروندی و از جمله شناسنامه و برگ هویت، اگر تا آن زمان در خدمت ناسیونالیسم عربی حزب بعث در سوریه بود، از آن تاریخ در خدمت مستقیم ناسیونالیسم کرد پ کاکایی هم قرار گرفت. بدون چنین سیاستی نه پ ک ک توان روانه کردن دهها هزار کرد سوری به جبهه های جنگ با ترکیه را داشت و نه دولت سوریه قادر با تامین مفت این نیرو برای جنگ در خدمت سیاست اختلاف مرزی با ترکیه بود.

پایان این مرحله سازش دولت سوریه با دولت ترکیه و امضای قرارداد آدانا بود، که طبق آن سوریه هم نه فقط پ ک ک را به عنوان تروریست به رسمیت شناخت بلکه در فاصله کوتاهی دروازه های سوریه را به روی شان بست.

شروع دوران "هست" در کردستان سوریه

پروژه اعلام موجودیت کورد در سوریه هم مثل پروژه "نیست" آن با توافق دولت سوریه و سازمان پ ک ک است؛ در پی توافق پ ک ک و دولت سوریه، ناگهان بخش اصلی مناطق کردنشین سوریه در اختیار نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک که شعبه سوری پ ک ک است قرار داده میشود. چهارچوب این مصالحه همان نکاتی است که خود عبدالله اوجلان هم در مصاحبه با وکلایش در زندان پیشنهاد میکند؛ دفاع از دولت سوریه به شرط تامین حقوق شهروندی. دفاع از حکومت در این مناطق در مقابل نیروهای معترض بطور بدیهی جزو اصلی این توافق است. خبرگزاری رویتر دو نوبت گزارش دارد از سرکوب مردم معترض این مناطق توسط نیروهای حزب اتحاد دمکراتیک. بعلاوه در طول این دوران همیشه تعداد قابل توجهی از مردمان کرد زبان محل به اتهام مخالفت با حکومت سوریه در زندان های حزب دمکراتیک خلق بوده اند.

شروع مقطع این معامله پ ک ک با دولت سوریه مصادف است به احساس شرمساری ناسیونالیسم کرد در بلوک مقابل پ ک ک، در مقابل ناتو و امریکا و جهان "دمکراتیک".

احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی، قبل از پی بردن به معامله دولت سوریه و رهبران پ ک ک، به فرض اینکه در کردستان سوریه مردم به دنبال قیام شان قدرت را بدست گرفته اند، در صدد برگزاری جشن در شهرهای کردستان ایران بودند. بعداً که از منابع خود دریافتند که حاکمیت اداری در کردستان سوریه زیر نظر دولت آن کشور سازمان داده شده است، شادی شان به افسردگی گرایید که چرا کورد نزد امریکا و ناتو و جهان آزادشان شرمسار از آب در آمده است. ناسیونالیسم کرد ایرانی آن روزها همراه با بقیه ناسیونالیست های رنگارنگ در ایران مشغول کوبیدن بر طبل "بعد از سوریه نوبت ایران است" بودند و از ته دل همین سرنوشت را برای ایران میخواستند تا در متن یک ایران ویران شده، آنها در گوشه ای از مملکت صاحب بروبیا و امکانات و ثروت شوند. اگر در عمر ناسیونالیسم کرد در تمام مناطق کردنشین کشورهای منطقه یک سیاست قابل دفاع و انسانی در پیش گرفته شده باشد، همین بود، به عنوان استثنایی بر قاعده. ناسیونالیسم کرد متصل به پ ک ک به نفعش بود که در سناریوی سیاه سوریه با کارت سفید بازی کند و مدافع حفظ جامعه در مقابل حمله وحوش جهان آزاد برای نابودی سوریه باشد. علت به سادگی این بود که در این قضیه، سازمان پ ک ک در یک معامله ساده به حاکمیت در منطقه ای گمارده شده بود. بعلاوه با همین حاکمیت ابزار فشار بیشتر به ترکیه برای تسلیم خود را تامین کرده بود. در سطح پایه ای تر، این جهتگیری ناشی از یک سیاست دوره ای پ ک ک در همه کشورهای دارای اقلیت کرد بود. پ ک ک به دنبال مرور کردن سیاست های پیشین متأثر از جنگ سرد، به سیاست مصالحه با کشورهای منطقه روی آورده بود. از نظر اینها کورد می بایست در تمام کشورهای منطقه با سیستم حاکم مدارا کند تا به جایی برسد. در ایران با جمهوری اسلامی، در ترکیه با دولت اردوغان فعلی، در عراق با دولت پرو جمهوری اسلامی ایران در عراق، و در سوریه با حکومت خانواده اسد.

***مقدمه:** کمونیستها و پراتیک پوپولیستی جمع‌بندی مباحثات سبک کار کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در آثر ماه ۱۳۶۱ است که توسط منصور حکمت در این کنگره ارائه میشود. منصور حکمت در این بحث به مؤلفه های اصلی سبک کار کمونیستی در دل نقد سبک کار پوپولیستی میپردازد. منصور حکمت به جایگاه سبک کار و پراتیک کمونیستی و سازمان و سنتهای کمونیستی در انقلاب کارگری' انقلابیگری خرده بورژواپی و بیگانه بودن آن با کار روتین کمونیستی' جایگاه تئوری تشکیلات در متشکل کردن کارگران کمونیست و امر سازمان دادن انقلاب اجتماعی و... میپردازد. امروز و علیرغم گذشت ۳۴ سال از این کنگره' نه تنها کمونیستی و پایه ای بودن این مبحث در جای خود باقی است بعلاوه توجه به آن برای کمونیستهای این دوره و نسل جوان کمونیست اهمیت بسیاری دارد. به همین دلیل و در هفته حکمت و مناسبت چهاردهمین سالگرد درگذشت منصور حکمت آنرا در این شماره کمونیست درج کرده و خوانند آنرا به همه کمونیستها توصیه میکنیم.*

سردبیر

کمونیستهای و پراتیک پوپولیستی

من سعی میکنم بحثهای تاکنونی کنگره در مورد سبک کار را جمع‌بندی کنم و آن فرمولبندی نهائی را که کلیات این مبحث را جمع‌بندی میکند، ارائه کنم. پس از این فرمولبندی عمومی میتوانیم رهسپار توضیح و حل و فصل تک تک عوارض و مشکلات ناشی از سبک کار پوپولیستی بشویم. ابتدا به این میپردازم که چگونه به این فرمولبندی نهائی رسیدیم و چرا این حلقه اصلی در نقد سبک کار گذشته ماست.

مسئله سبک کار برای ما از یکسال و چند ماه قبل مطرح بوده است. مسئله ابتدا به این شکل مطرح شد که ما تناقضات عملی‌ای میان شیوه‌های فعالیتمان در تبلیغ و ترویج و موازین کار تشکیلاتی خود با اهدافی که داشتیم مشاهده کردیم. ما با عوارض و مشکلات متعدد تشکیلاتی روبرو بودیم که تا همینجا به نمونه‌های بسیاری از آنها در کنگره اشاره شده است و من به تفصیل وارد آن نمیشوم. ما شاهد این بودیم که در مبارزه عملی روزمره پرتولاریا کم تأثیریم. ما شاهد این بودیم که در مبارزه عملی نیروهای ما درجا میزنند و عملا پس از بیش از سه سال فعالیت جدی تشکیلاتی دستاورد رضایت بخشی نداشته‌ایم. رشد ما در جنبش کارگری کافی نبوده است. ما شاهد این بودیم که بورژوازی با سهولت به ما ضربه میزند و رفقا و امکانات زیادی عملا از دست میروند. ما شاهد این بودیم که در صفوف ما امر پرورش کادر در سطوح مختلف اداا به پیش نمی‌رود و حتی در این یا آن عرصه معین فعالیت هم رفقای ما بطور سیستماتیک و هدفمندی پرورش و تکامل نمی‌یابند. همانطور که گفتیم این عوارض و نمودها بسیارند. در مجموع به این نتیجه رسیدیم که کار تشکیلاتی ما بر یک تئوری کمونیستی تشکیلاتی متکی نیست و در نتیجه علیرغم اهداف و نظراتمان، در زمینه کار تشکیلاتی به معنی واقعی کلمه به شیوه‌ای کمونیستی کار نمیکنیم. اینجا بود که تلاش ما برای بازیافتن و درک اصول لنینی یا کمونیستی تشکیلات بطور جدی آغاز شد...

همه ما از ابتدای مبحث سبک کار روشهای قدیمی و متداول خود را تحت عنوان روشهای خرده بورژوانی محکوم کردیم و خواستار جایگزینی این روشها با روشهای کمونیستی شدیم. همه ما در اشکال و عبارات مختلف به تقابل سبک کار پوپولیستی و روشهای کمونیستی اشاره کردیم. اما مسئله اساسی این بود که کنگره در ابتدای این بحث تا چه حد به این تمایز واقف است و تا چه حد درک عمیقی از آن بدست آورده است. آیا درک ما از این تمایز و تفاوت، در ابتدای مبحث سبک کار، تا آن حد عمیق بود که مستقیما وارد بررسی حلقه‌های پراتیک‌تر و کنکرت‌تر این مبحث و بررسی روشهای عملی‌مان در عرصه‌های مشخص فعالیت شویم، یا هنوز درک مشترک ما در سطحی بود که بحث میبایست عمیق‌تر و تجربیدی‌تر شود و به حلقه‌های

پایه‌ای‌تری دست یابد؟ آیا میبایست سیر بحث خود را در جهت نزدیک شدن به سطح مسائل پراتیک ادامه میدادیم یا در تحلیل تئوریک مسئله عمیق‌تر میشدیم؟ آیا بیان اینکه سبک کار ما خرده بورژوائی بوده است، آخرین و عمیق‌ترین بیان تئوریک مسئله بود؟ آیا ما با این فرمولبندی به آن حلقه اصلی عام و تئوریکی که به ما اجازه بدهد مجددا به سمت واقعیات خاص و پراتیک بازگردیم، دست یافته بودیم؟ (حلقه عام و مجردی نظیر مقوله کار مجرد اجتماعا لازم که مارکس در تحلیل ارزش بدان دست مییابد و سپس مجددا ارزش و قیمت کالاها را بر مبنای آن تحلیل میکند). آیا ما از نظر تئوریک پی را آنقدر عمیق کنده بودیم که بتوانیم به چیدن خشت‌های کنکرت‌تر و کنکرت‌تر دست بزنیم؟ در بحثهای اولیه مشخص شد که ما هنوز به تحلیل تئوریک عمیقی از مسئله نرسیده‌ایم. وجود تحلیلهای متفاوت، سوق یافتن و محدود شدن بحثها به جزئیات و عارضه‌های سبک کار خرده بورژوائی، و حتی گرایش به نگرستن به مسائل جدید به روش قدیم گواه این بود که ما هنوز به یک درک عمیق و پایه‌ای از مسئله نرسیده‌ایم. ما خواهان یک گسست کامل طبقاتی از سبک کار و روشهای عملی خرده بورژوائی بودیم و لذا در نقد این روشها نیاز به یک تز و فرمولبندی اساسی داشتیم که این گسست را در عمیق‌ترین سطح بیان کند و به ما اجازه بدهد که با اتکا به آن جلوه‌های کنکرت این روشها را بر یک مبنای واحد به نقد بکشیم، و آلترناتیو کمونیستی آن را اثباتا تعریف کنیم.

بنابراین، فرمولبندیهای مختلفی که در طول این مبحث بعنوان "فرمولبندی اصلی و جامع" ارائه میشدند، همه از این زاویه مورد برخورد و نقد قرار میگرفتند و ناکافی بودن خود را آشکار میساختند و حتی طرح کنندگان آنها خود بسرعت به نواقص و کمبودهای آنها پی میبردند. این فرمولبندیها نارسا و ناکافی چه بودند؟ یکی این بحث بود که نقد اساسی ما به سبک کار گذشته، در واقع عمدتا نقدی بر آنارکو- سندیکالیسم در کار ماست و با نقد آنارکوسندیکالیسم ما میتوانیم به روشهای اصولی دست یابیم. اولین نقص این فرمولبندی که فوراً مشهود بود این بود که پاسیفیسم و بی تحرکی عملی تشکیلات پوپولیستی در قبال طبقه کارگر را ایدا توضیح نمیداد. این فرمول سبک کار ما را تنها در آن حیطه‌ای که برخوردی فعال به طبقه کارگر و جنبش کارگری داشتیم به نقد میکشید و این واقعیت را که اساسا روی آوری به طبقه کارگر و قرار دادن این طبقه بعنوان موضوع اصلی و دائمی کار تشکیلات، خصلت تشکیلات ما نبود، کاملا ندیده میگرفت. این فرمولبندی خیلی زود کنار گذاشته شد. فرمولبندی دیگر "تقدم تشکیلات بر ایدئولوژی و سیاست" یا بعبارت محاوره‌ای آن "تشکیلاتچיگیری" بود که در ادامه بحث مشخص شد که در چارچوب مسئله سکتاریسم به معنای عام، یعنی جدائی سازمان از طبقه، قرار میگیرد. این فرمولبندی بمثابه عمیق ترین بیان کلی نقد ما به روشهای عملی خرده بورژوائی مطرح شد، و از آنجا که دقیقاً در نقد این فرمولبندی بود به درک کنونی خود رسیدیم، بعداً به آن میپردازم. نکته دیگری که بطور ضمنی برای مدتی به محور بحثها تبدیل شد، مسئله جایگاه فابریک‌ها در مبارزه طبقاتی بود. از برخی بحث‌ها چنین استنباط میشد که مسئله سبک کار از زاویه ساختمان تشکیلات و چند و چون اختصاص نیرو به کارخانجات نگریسته میشود. در ادامه این بحث مسئله سبک کار حتی بصورت یک مسئله اساننامه‌ای مطرح شد، به این شکل که گویا نقص کار ما در متمرکز نشدن بر فابریک‌ها و متکی

کمونیستها و پراتیک پوپولیستی

جمع‌بندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نبودن تشکیلات به حوزه‌های محل کار کارگران بوده است. مسئله اکونومیسم آکسیونی (دنباله‌روی خودبخودی اقشاری از جامعه) و آکسیون سازمانی (منحصر کردن مبارزه به حرکات آکسیونی بر مبنای نیروی افراد تشکیلاتی) نیز که بعنوان جلوه‌ای از برخورد سازمانهای پوپولیست به مسئله تاکتیکها مطرح شده بود، در برخی از اظهارات رفقا تا حد یک انحراف پایه‌ای برجسته شد و تلویحا بعنوان محور بحث سبک کار تلقی شد.

فرمولبندی دیگر این بود که در سبک کار پوپولیستی کار روتین (همیشگی، مستمر، دائمی) کمونیستی از یک سو و تاکتیکها از سوی دیگر مخلوط و مخدوش است و عملا میتوان گفت که کار روتین حزبی در سبک کار پوپولیستی مکانی ندارد. اینجا به نظر میرسد که ما بسیار به تبیین مسئله نزدیک شده‌ایم. اما این فرمولبندی در حد خود بسیار کلی و نامعین است، و به تفسیرهای مختلفی امکان میدهد. در نزد برخی از رفقا اتخاذ تاکتیکها نیز خود بمثابه جزئی از کار روتین کمونیستی در نظر گرفته میشد، و به این معنی تقابل کار روتین کمونیستی و وظایف تاکتیکی بخودی خود به تقابل پوچ بدل میشد. در مقابل رفقای دیگری برای توضیح حد فاصل کار روتین کمونیستی (حزبی) و تاکتیک، عملا کار روتین را به ترویج سوسیالیسم کاهش میدادند و تاکتیکها را مبنای همه فعالیتهای غیر ترویجی سازمان قلمداد میکردند. در این حالت، طبعاً کار روتین حزبی بار دیگر، مانند تمام مواردی که در طول یکسال گذشته این مقوله مورد بحث قرار گرفته بود، با بر چسب "کار آرام سیاسی" بایگانی میشد. در ارتباط با بحث سبک کار روتین و تاکتیک و رابطه متقابل این دو، موضوعات مهمی، اگر چه بصورت نامنظم و پراکنده مورد بحث قرار گرفت. نظیر اینکه موضوع کار کمونیستی چیست؟ طبقه کارگر یا جنبش کارگری؟ موضوع تاکتیکها چطور؟ رابطه مبارزه سوسیالیستی با شرکت در یک انقلاب بافعلل غیر سوسیالیستی از نقطه نظر امر سازماندهی و سبک کار چیست؟ وظائف دائمی یک تشکیلات کمونیستی چیست و تاکتیکها چه تأثیری بر این وظائف دائمی دارند؟

آیا کارگران به اعتبار مبارزه تاکتیکی ما به کمونیسم و سازمان کمونیستی می‌گروند و یا به اعتبار کار دائمی سوسیالیستی ما؟ آیا کمونیست کردن کارگران، ترویج نظرات کمونیستی در درون طبقه کارگر و ایجاد تشکلهای کمونیستی کارگری یک فعالیت "آرام" سیاسی است؟ آیا کمونیستها صرفاً به اعتبار مبارزه تاکتیکی خود انقلابی‌اند؟ و سؤالاتی نظیر اینها. این سؤالات همه مهمند، کاملاً به مبحث روشهای عملی کمونیستی ارتباط دارند و هر فرمولبندی اصولی از گره گاه اصلی مسئله سبک کار باید کلید پاسخگویی به این سؤالات را فراهم آورد. اما در غیاب این فرمولبندی پایه‌ای، این سؤالات در طول جلسات این چند روز بطور پراکنده و نامنظم مورد بحث قرار گرفتند.

این خصلت نامنظم بحثها از اینجا ناشی میشد که ما هر یک به درجات مختلف اجزاء و عناصری از نقد سبک کار پوپولیستی را در ذهن خود داشتیم. اما بیان این اجزاء و عناصر به شکل یک دستگاه منسجم انتقادی هنوز برای ما ممکن نبود و به آن حکم و فرمولبندی پایه‌ای در عمیق‌ترین سطح از ریشه این انحراف دست نیافته بودیم. به همین دلیل بود که در صحبتی که پیش از آغاز مبحث سبک کار با رفیق حمید تقوایی (ت. یاشار) داشتیم چنین مطرح کردم که در معرفی این مبحث ما نباید کنگره را با ارائه یک فرمولبندی از پیش



تعیین شده محدود و مشروط کنیم و هنگامیکه رفیق تقوایی در آغاز بحث به مقولات تشکیلاتچيگیری و جدائی سازمان از طبقه با تأکید بیشتری مکت کرد، من در مقابل به سهم خود از "هویت عملی" کمونیستها سخن گفتم و به این اشاره کردم که بحث سبک کار بحثی در حد مباحث برنامه‌ای است.

اصولاً چرا مسئله روشهای عملی کمونیستی برای ما مطرح شد؟ اولاً، بن بست عملی ناگزیر روشهای پوپولیستی نه تنها در مقیاس سازمانهای پوپولیست خط ۳ بلکه اکنون دیگر در مقیاس ا.م.ک نیز به ثبوت رسیده بود. امروز وقتی به پراتیک روزمره تشکیلاتی خود در گذشته مینگریم، در مقایسه با اهدافی که پیشاروی خود داشتیم، همه چیز چون یک جست و خیز و تحرک مبارزاتی ساده بنظر میرسد. ما بن‌بست عملی پوپولیسم را در کلیه ابعادش، از امنیت و ادامه کاری و پرورش کادر گرفته، تا تبلیغ و ترویج و سازماندهی کميته‌های کارگری و سازماندهی ارگانهای سراسری بخوبی مشاهده کرده‌ایم. این روشها به روشنی عجز خود را در پیشبرد وظایف همه جانبه ما اثبات کرده بود. ثانياً، اکنون دیگر چیزی به نام برنامه حزب کمونیست وجود داشت که نمیشد سهل انگارانه و سرسری به آن برخورد کرد. برنامه حزب کمونیست، دیگر از ما روشهای عملی مطابق با حزب کمونیست را میطلبد. اگر کسانی میتوانستند برنامه اتحاد مبارزان کمونیست را به متنی تحلیلی، به سندی صرفاً برای تبلیغ و ترویج منحصر و محدود کنند، اما برنامه حزب کمونیست از ما خود حزب کمونیست و سازماندهی انقلاب اجتماعی را میطلبد. این واقعیت که برنامه، برنامه حزب کمونیست نام‌گرفت، هشدارى به همه ما برای تلاش در جهت دستیابی به روشهای کمونیستی بود. برنامه حزب کمونیست را نمیتوان به روشهای خرده بورژوائی رایج اتخاذ کرد. پس، از نقطه نظر سیر تاریخی حرکت جنبش ما، ما میبایست ابتدا از نظر نظری خرده بورژوازی را عقب می‌نشاندیم تا بتوانیم نظرات مستقل طبقه خود را، که باید اتخاذ شوند، برجسته کنیم. این امر اکنون دیگر با برنامه حزب کمونیست انجام شده بود و اتخاذ این برنامه در دستور ما قرار میگرفت و این بنویه خود ما را به متمایز کردن عملی خود از خرده بورژوازی موظف میکرد. به عبارت دیگر، ما برنامه حزب کمونیست را بدست آورده بودیم. و اکنون در مقابل این سؤال قرار داشتیم که روشهای این حزب چیست و چه باید باشد. در ابتدای مبحث سبک کار به این نکته اشاره کردم که ما فاقد آن روشهای عملی‌ای هستیم که ضمیمه جدائی ناپذیر برنامه کمونیستی ماست.

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

کمونیستها و پراتیک...

اهداف ما و روشهای ویژه پیاده کردن و دنبال کردن این اهداف هر دو اجزاء دستگاه فکری ما هستند و روشهای عملی ما در پیاده کردن اهداف کمونیستی باندازه خود همان اهداف متمایز کننده ماست و دارای خصلت ویژه طبقاتی است. بنابراین بحث سبک کار اساسا باید معطوف به این باشد که ما درک کنیم که این خصلت ویژه طبقاتی بر روشهای عملی ما ناظر نبوده است و ما تاکنون روشهای طبقات دیگر را اتخاذ میکرده‌ایم. ما به عبث کوشیده‌ایم اهداف کمونیستی را با روشهای خرده بورژوائی متحقق کنیم. حال آنکه روشهای کمونیستی نیز خود جزئی از هویت ماست.

بنظر میرسد که رفقا با این بحث که حزب کمونیست قبل از هر چیز، سنتها مبارزاتی مادیت یافته معینی در جنبش کارگری است، موافقت دارند. بدرجه‌ای که این سنت‌ها وجود دارند، حزب نیز موجودیت دارد. این سنتها طبعاً خود را نه تنها در اهداف برنامه‌ای، بلکه در مبارزات کمونیستی زنده، در کادرها در تشکل‌ها و در روشهای تثبیت شده مبارزه برای سوسیالیسم متبلور میکند و ظاهر میسازد. اهمیت مسئله روشهای عملی کمونیستی در مبارزه برای تشکیل حزب از اینجا روشن میشود. اگر این سنتها بطور کلی پا برجا باشند، اگر روشهای عملی بلشویکی همچنان مبنای کار کمونیستها باشد، آنگاه حتی حزب بسیار ضعیف شده‌ای که تمام حوزه فعالیتش زیر فشار پلیس در هم کوبیده شده باشد و یا حزبی که برای مثال در متن یک جنگ طولانی بهترین کادرهایش را از دست داده باشد، همچنان حزب کمونیست است و میتواند در شرایط مساعدی مجددا و به سرعت خود را باز سازی کند.

اما آنچه ما امروز شاهد هستیم، نه یک حزب ضعیف، بلکه اساسا یک گسست کامل از حزبیت است. بلشویسم آخرین جریان حزبی مارکسیسم انقلابی بود. شکافی عمیق و یک خلاء کامل ما و آخرین مبارزات حزبی ما در حزب بلشویک و دیگر احزاب پیرو بلشویسم در گذشته دور را از هم جدا میکند. ما امروز در حال تقویت و تجدید سازمان یک حزب ضعیف شده و ضربه خورده نیستیم، بلکه اساسا وظیفه احیای یک حزب کمونیست واقعی را بر عهده داریم. چرا میگوئیم یک گسست و خلاء کامل ما را از تجربه بلشویسم جدا میکند؟ زیرا دقیقاً سنت‌ها و روشهای مبارزه حزبی بلشویکی حفظ نشده و نه در اشخاص و نه در تشکل‌ها و موازین کار آنها ادامه نیافته است. از این رو چه در سطح نظری یعنی در سطح اهداف و سیاستها، و چه در سطح عملی یعنی در سطح روشهای سازماندهی و پراتیک حزبی، این یک شکاف و خلاء قطعی و کامل بوده است. ما بطور خود بخودی و طبیعی بر میراث جنبش خود متکی نبودیم. ما به یک حزب یا جریان موجود بلشویکی چشم نگشودیم، بلکه خود موظف بودیم ابتدا بلشویسم را از لحاظ نظری و عملی هر دو احیا کنیم. ما میبایست چیزهائی را از نو بوجود آوریم. پیش از این گفتیم که چگونه برنامه حزب کمونیست خود چکیده مبارزه برای احیای بلشویسم در سطح نظری و برنامه‌ای است. ما در تئوری و برنامه توانسته‌ایم رویزئونیسم را تا آن حد از سر راه مارکسیسم کنار بزنیم که بتوان یک جریان حزبی حول برنامه کمونیست بوجود آورد. بعبارت دیگر "برنامه حزب کمونیست" براستی **برنامه حزب کمونیست** است که از زیر دست و پای رویزئونیسم بیرون کشیده شده است، و سند استقلال نظری و برنامه‌ای ما در مقابل رویزئونیسم در کلیه اشکال بین المللی و بومی آن است. پس مسئله‌ای که باقی میماند مسئله روشهای عملی ما است. ما نمیتوانیم صرفا با اتکاء به برنامه کمونیستی، بدون گسست کامل از روشهای عملی‌ای که میراث حزب توده، مشی چریکی و سبک کار پوپولیستی خط ۳ است، شکاف میان مارکسیسم انقلابی ایران با بلشویسم را از میان برداریم، یک حزب کمونیست تشکیل دهیم و مبارزه به شیوه حزبی (کمونیستی) را در میان طبقه به پیش ببریم. ما باید این را درک کنیم که همانقدر که بستر اصلی جنبش کمونیستی ایران در ۴ سال قبل در نظریات از کمونیسم دور بود،

ما امروز در عمل، در روشهای عملی، از کمونیسم دوریم. کنگره ما با بحثهای یک هفته اخیر گام تعیین کننده‌ای در تکامل کمونیسم ایران برداشته است. ما بار دیگر به تئوری لنینی تشکیلات متکی شده‌ایم.

اما وقتی این تئوری را بازگو کنیم در مییابیم که هیچ چیز تازه‌ای نگفته‌ایم. اما مسئله اساسی اینجااست که ما این آموزش کهنه طبقه خود را در برابر افکار و فرمولبندی‌های "تازه" طبقات دیگر قرار میدهیم. این مباحثات برای رجعتی چنین پر اهمیت به میراث لنینیسم ضروری بوده است. اگر به برنامه خود نگاه کنیم میبینیم که تئوری لنینی تشکیلات در رئوس کلی در بند ۸ بروشنی بیان شده است و ما از آن عملاً غافل مانده‌ایم. تکرارش کرده‌ایم و از فرازش گذشته‌ایم.

برنامه ما میگوید که شرط لازم استقرار دیکتاتوری پرولتاریا وجود یک حزب کمونیست است که کلیه وجوه مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری کند، او را به منافع طبقاتی‌اش آگاه نماید، در صف مستقل طبقاتی‌اش متشکل کند، قدرت سیاسی را در راس توده‌های کارگر تصرف کند. حزب کمونیست حزبی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. آن عمل پرولتری که در برنامه ما مطرح شده است تشکل مورد نیاز خود، یعنی حزب کمونیست را نیز تعریف و تعیین کرده است. **تعریف وظایف و خصوصیات این حزب بر مبنای ملزومات انقلاب اجتماعی پرولتاریا**، این چیزی جز مبنای تئوری لنینی تشکیلات نیست. خوب، ما به دنبال چه چیزی می‌گشتیم؟ وظیفه فوری ما این بود که سازمانی با این خصوصیات بوجود آوریم و وظایفی را که در برنامه حزب کمونیست مطرح شده است بر عهده‌اش بگذاریم. حال پس از ماهها سردرگمی و پس از روزها بحث دوباره به نقطه‌ای رسیده‌ایم که در برنامه به روشنی بیان شده بود. اما تمام اهمیت مسئله در این است که ما این بار با نقد کلیت دستگاه فکری پوپولیستی موجود به عمق این نکته پی برده‌ایم. تعریف حزب وخصوصیات و وظایف آن پیش از این در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست هم ذکر شده بود. اما مشکل اینجا بود که ما تصور میکردیم نه فقط خود ما، بلکه لااقل خط ۳ نیز این تعریف را درک میکند. اما چنین نبود و همچنانکه اکنون بعد از مباحثات این کنگره روشن شده است، این درک عمق زیادی نداشت و تأثیری بر پراتیک سازمانی ما (تا چه رسد به خط ۳) نگذاشته بود.

اما اکنون بحث به کجا رسیده است. من بحثهای گذشته را تکرار نمیکنم و تنها به این می پردازم که چگونه حلقه اساسی بحث سبک کار بدست آمد.

رفیق تقوانی (یاشار) در آخرین نوبت صحبت‌اش مجددا تذکر داد که او تشکیلاتچی‌گری و جدائی سازمان از طبقه و پیشروان طبقه (یعنی سکتاریسم بمعنای عام) را حلقه اصلی در نقد سبک کار پوپولیستی میداند، و معتقد است عوارض و نمودهای متنوع این روشها را با این فرمولبندی اصلی میتوان توضیح داد. فرمولبندی‌ای که رفیق ارائه کرد بسیار جالب توجه بود. رفیق گفت که "نایب توده‌ها بودن در امر انقلاب" عمیق‌ترین بیان خصیصه اصلی سبک کار پوپولیستی است که به آن خصلتی خرده بورژوائی میبخشد و این عمیق‌ترین بیان نقد ما بر روشهای پوپولیستی است.

اما اگر در این عبارت "نایب توده‌ها بودن در امر انقلاب" با دقت بیشتری تعمق کنیم، خصلت پوپولیستی برجسته‌ای در آن میبینیم. نایب کدام توده‌ها در امر **کدام** انقلاب؟ آیا صفت ممیزه کار عملی تشکیلات کمونیستی این است که "نایب توده‌ها در امر انقلاب" نیست؟ اینجا **چه** انقلابی مورد نظر است و پوپولیستها نایب **کدام** توده‌ها بودند؟ در این فرمولبندی مشخصاً انقلابی بدون محتوای طبقاتی مطرح شده و جلب نظر میکند. کلید نقد سبک کار پوپولیستی با نقد همین فرمولبندی و فراتر رفتن از آن پیدا میشود. اینجا انقلابیگری ما به شیوه‌ای غیر انتقادی با انقلابیگری توده‌ها علی‌العموم یا بعبارت دیگر با انقلابیگری خرده بورژوازی یکسان فرض میشود. تفاوت ما و پوپولیستها در عمل تشکیلاتی صرفا در این خلاصه میشود که گویا آنها **نیابت** "توده‌ها" را در این "انقلاب" خود بر

عهده میگیرند، حال آنکه ما میبایست خود توده‌ها را به صحنه بیاوریم. در این فرمولبندی "انقلاب" مورد نظر ما و انقلابیگری ما از انقلابیگری "توده‌ها" و خرده بورژواها متمایز نمیشود. اما بحث دقیقاً بر سر اینست که ما کمونیستها سازمانی برای تحقق یک انقلاب تعریف شده بوجود میآوریم؛ **انقلاب پرولتری** سازماندهی عمل انقلابی وظیفه هر تشکیلات کمونیستی است. اصولاً تشکیلات انقلابی سازمانی است که عمل انقلابی توده معینی را سازمان میدهد و رهبری میکند. سازمانی است که نظربه سازماندهی انقلاب را دارد. ما نیز در برنامه خود گفته‌ایم که می‌خواهیم تشکیلاتی بسازیم که یک انقلاب سازماندهی و رهبری کند. اما این چه انقلابی است؟ بدیهی است، منظور انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. بنابراین بحث بر سر این نیست که آیا ما، بمثابه یک سازمان، "نایب توده‌ها در امر انقلاب" می‌شویم یا خیر، بلکه دقیقاً بر سر اینست که **کدام** انقلاب باید فلسفه وجودی سازمان ما، یعنی تشکیلات کمونیستی را تشکیل دهد و خصوصیات عملی کار سازمانی ما باید بدوا متناسب با نیازهای **کدام** انقلاب تعیین شود.

چگونه است که ما که در طول مبارزات ایدئولوژیک تاکتونی‌مان انقلابیگری خرده بورژوائی را در جنبه‌های مختلف آن نقد کرده‌ایم و در مقابل آن همواره بر انقلابیگری سوسیالیستی پرولتاریا پای فشرده‌ایم، که اکنون به تبیین مبانی تشکیلاتی میپردازیم همان سیر انتقادی را ادامه نمیدهیم و مجدداً به شیوه‌ای غیر انتقادی از "انقلاب" علی‌العموم حرف میزنیم، مفهوم آن را مفروض میگیریم و بحث خود را حول نیابت و یا عدم نیابت متمرکز میکنیم؟ چگونه است که ما که پیش از این مبانی انقلابیگری خرده بورژوائی را از فلسفه تا اقتصاد و سیاست شناخته و شگافته‌ایم و محدود ماندن این انقلابیگری در محدوده مبارزه ماوراء طبقاتی "ضد رژیم" را افشاء کرده‌ایم، اکنون که به تئوری تشکیلات میپردازیم باز تشکیلات را از "انقلاب" علی‌العموم استنتاج میکنیم و محتوای آن انقلاب را که سازماندهی آن

میباید ضرورت وجودی تشکیلات ما را تعریف کند مشخص نمیکنیم؟ چرا صرفا به ذکر اینکه ما نباید "نایب توده‌ها در امر انقلاب" باشیم بسنده میکنیم؟ اینجااست که آن ابهامی که ما در فرمولبندی مسئله داشتیم کاملاً بر طرف میشود: ما باید بحث سبک کار را نیز از زاویه سازماندهی انقلاب پرولتری می‌گرفتیم. ما تشکیلات خود را برای سازماندهی یک انقلاب تعریف شده، یعنی انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا می‌خواهیم و این خصوصیات روشهای عملی ما را تعریف میکند. تبلیغ ما، ترویج ما و سازماندهی ما هدفی جز آماده کردن طبقه کارگر برای انجام انقلاب اجتماعی ندارد. بقیه انقلابات در پرتو این هدف اساسی جایگاه خود را برای ما پیدا میکنند. اینها به روشنی در برنامه ما بیان شده است. ما این نقطه عزیمت را حتی در **سرمقاله "پسوی سوسیالیسم شماره ۲"** تاکید کرده بودیم. ما گفته بودیم که سازماندهی کمونیستی و حزب کمونیست اساسا ایزاری است برای از بین بردن تفرقه و تشتت در صفوف طبقه کارگر، آگاه کردن طبقه به منافع مستقل خویش و سازماندهی او بویژه در حزب سیاسی طبقاتی‌اش و انجام انقلاب اجتماعی. این چیزی جز رکن اساسی تئوری لنینی تشکیلات نیست و ما آن را تحت این عنوان نمی‌شناختیم. ما به نادرست برای یافتن تئوری تشکیلات توجه خود را به جنبه‌های تاکتیکی کار تشکیلاتی، به روشهای تبلیغ و ترویج و سازماندهی معطوف کرده بودیم و در این محدوده دنبال آن می‌گشتیم. ما فراموش کرده بودیم، که تئوری تشکیلات به هر حال خود یک **تئوری** است. و بنابراین بمثابه یک **تئوری** باید ابتدا **ضرورت وجودی** تشکیلات را توضیح بدهد. چرا تشکیلات کمونیستی ضروری است؟ این اولین سؤال در تئوری تشکیلات است. اگر ما آن ضرورت مادی و اجتماعی را که وجود یک تشکیلات کمونیستی را ایجاد میکند بدرستی بشناسیم، آنگاه میتوانیم آن خصوصیاتی را هم که این تشکیلات برای پاسخگویی به این ضرورت باید داشته باشد، به روشنی تعریف کنیم. اگر سازماندهی انقلاب پرولتری هدف کسی باشد، بدیهی است که تشکیلاتی که میسازد، باید پاسخگوی نیازهای یک

کمونیست ۲۰۷

چنین انقلابی باشد. یعنی طبقه کارگر را برای این انقلاب سازمان دهد. موضوع کار ما، مضمون کار ما و روش ما از همین هدف نتیجه میشود.

اما اشکال کار اینجا بود که ما علیرغم نظرات صریح و روشن برنامه‌ای خود، آنجا که به مسئله تشکیلات رسیدیم در عمل انقلابیگری خود را تا حد خرده بورژوازی تقلیل دادیم. از انقلاب و ضرورت سازماندهی آن سخن گفتیم بی آنکه روشن کنیم ضرورت سازمان ما مشخصاً از کدام انقلاب، نتیجه شده است. ما در عمل انقلاب اجتماعی پرولتاریا را با انقلاب بالفعلی که پیشاپیش چشمان ما جریان داشت، انقلاب بالفعلی که لحظه و مقطعی در انقلاب اجتماعی طبقه کارگر است، یکی گرفتیم. ما سازمان خود را از "انقلاب" نتیجه گرفتیم و به "انقلاب" معطوف کردیم، اما آنجا که پای وظایف تشکیلاتی ما در میان بود، سر تلقی خود از آن انقلابی که فلسفه وجودی متشکل شدن ما کمونیست هاست، از حد انقلاب بالفعل و موجود فراتر نرفتیم. بنابراین این تفاوت ما و سازمانهای خرده بورژوائی نظیر فدائی و پیکار و دیگران در عمل به این کاهش مییافت که ما برای مثال برای **این** انقلاب برنامه جامعی داشتیم، اما آنها اساساً حتی انقلاب حاضر را در مبارزه "ضد رژیم" خلاصه میکردند. مفاهیم "نیروی انقلابی"، "عمل انقلابی" و "سازمان انقلابی" و نظیر آن نیز بر حسب این انقلاب و صرفاً این انقلاب تعریف میشد. اینجا حتی انقلابیگری ما به وجود یک انقلاب بالفعل منوط میشد. آیا براستی اگر "نایب توده‌ها بودن در امر انقلاب" مشکل ماست، آن زمان که احتمالاً انقلابی جریان ندارد، ما انقلابی نیستیم؟ آیا ما بیش از ۱۳۰ سال پیش به سازماندهی **انقلاب اجتماعی پرولتاریا** مشغول نبوده‌ایم و به این اعتبار **عمل انقلابی** نکرده‌ایم؟ خوب، این عمل انقلابی چیست که مارکس و لنین و ما و دهها و صدها حوزه و تشکل کمونیستی را بهم پیوند میدهد؟ آیا وجه مشترک همه ما، خصلت انقلابی مشترک ما، جز شرکت ما در سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریاست؟

مشکل اصلی این بود که ما تشکیلات را در عمل از سیاست نتیجه نگرفتیم. یا بعبارت بهتر، سیاست اعلام شده و پایه‌ای خود را عملاً بر حرکت تشکیلاتی خود ناظر نکردیم. این انعکاس این واقعیت بود که ما این سیاست پایه‌ای، یعنی مبارزه برای سازماندهی انقلاب اجتماعی، مبارزه برای سوسیالیسم را سیاست و مبارزه‌ای زنده و فوری ندیدیم و اهداف سوسیالیستی را در عمل، و به معنی پراتیکی کلمه، بمثابه اهدافی انقلابی و فوری در دستور خود نگذاشته بودیم، ما انقلاب را صرفاً با انقلاب بالفعلی که در جریان بود و طبعاً مهر تناسب قوای طبقاتی معینی را بر خود داشت، تداعی کردیم و یکی گرفتیم. ما انقلابیگری خود، و عمل انقلابی را که همواره بر عهده ماست، به اعتبار آن انقلاب اجتماعی که قریب یک قرن است عصر آن فرا رسیده است، انقلابی که یک قرن است امر **فوری** ماست، تعریف نکردیم، بلکه آن را صرفاً در رابطه با انقلابیگری امروز، انقلابیگری معطوف به یک انقلاب بالفعل و جاری، تعریف کردیم. عمل انقلابی برای ما تنها در ارتباط با پیشبرد یک انقلاب بالفعل معنی میداد و لذا وقتی دست به سازماندهی عمل انقلابی میزدیم (یعنی وقتی یک تشکیلات انقلابی میساختیم) نه به سازماندهی انقلاب پرولتری در کلیت خود، بلکه صرفاً به سازماندهی انقلاب دموکراتیک حی و حاضر معطوف شدیم. آری، ما تشکیلاتی برای سازماندهی امر انقلاب ساختیم، در این راه سرسختانه کوشیدیم و جانبازی کردیم اما این "امر انقلاب"، محدود به امر یک انقلاب معین بالفعل بود، انقلابی که بلاواسطه انقلاب اجتماعی پرولتاریا نبود، انقلابی که نه بطور اخص پرولتاریا و اهداف سوسیالیستی او، بلکه طبقات مختلف و اهداف دموکراتیک مشترک آنان مبنای آن را تشکیل میداد.

نکته اصلی اینجا بود که ما خود در عمل امر انقلاب پرولتری را بمثابه یک امر واقعی، دائمی و **لذا فوری**، بمعنایی که لنین از فرا رسیدن عصر آن سخن میگوید (و برای ما دیگر باید گفت مدتهاست فرا رسیده است)، در نظر نگرفتیم. **امر**

کمونیستها و پراتیک...

دائمی، امری *دائما فوری* است. یعنی همواره و در همه حال، باید *فورا* انجام شود. انقلاب پرولتری برای ما باید چنین جایگاهی را میداشت. اما یک انقلاب موجود، جاری و بالفعل ما را چنان به خود جذب کرده بود که اساسا مقوله انقلاب و انقلابیگری را به اعتبار آن درک و استنتاج میکردیم، و لذا هر نیروی اجتماعی- طبقاتی را، اعم از اینکه نایب آن بودیم یا خود آنرا فرا میخواندیم (که هر دو حالت صدق میکرد) صرفا به سمت این انقلاب معین سوق میدادیم. چه آنجا که به سراغ طبقه نرفتمیم و عمل مستقیم خود، آکسیون خود و نیروی سازمانی خود را بجای آن نشانندیم و چه آنجا که به توده طبقه روی آوردیم و او را به عمل انقلابی فراخواندیم، در همه این حالات عمل انقلابی مورد نظر ما، عملی صرفا در ارتباط با انقلاب جاری و بالفعل موجود بود، و نه انقلابی که باید از دل این انقلاب بالفعل و تلاطمهای طبقاتی متولد شود.

بر این **تاکید میکنم** که انقلاب جاری ایران، یک انقلاب واقعی است. مهمترین تحول تاریخ معاصر ایران و عزیزترین واقعه تاریخی برای پرولتاریای ایران و ما کمونیستهاست، و باید که گسترش و عمق یابد و رهبری آن در دست پیشروان کمونیست طبقه کارگر قرار گیرد. اما منحصر کردن و منحصر دیدن انقلاب و انقلابیگری به یک انقلاب بالفعل و صرفا پاسخگوئی به نیازهای مرحله‌ای آن، دقیقا آن خطری است که تمام احزاب کمونیست را در دوره‌های انقلابی تهدید میکند. ما چنین کردیم. ما در کار سازمانی دنباله‌رو ساده انقلابی شدیم که بنا به خصوصیات عینی و ذهنی‌اش در شکل بلاواسطه خود مضمونی محدودتر از انقلاب اجتماعی‌ای داشت که فلسفه وجودی ما را میسازد. این دنباله روی عملی باعث شد که ما حتی نتوانیم از *نیروی این انقلاب* برای نزدیکتر کردن *آن انقلاب* آنطور که باید استفاده کنیم.

پیش از این و بخصوص در همین کنگره، بارها علیه محدود کردن سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی به ترویج و توضیح متون کلاسیک مارکسیستی هشدار داده بودیم، اما برآستی چرا سوسیالیسم برای ما به معنای عملی کلمه با انقلاب تداعی نمیشد. چرا سوسیالیسم با انقلاب سوسیالیستی معادل نبود و چرا انقلاب سوسیالیستی به معنای واقعی کلمه برای ما فوریت عملی پیدا نمیکرد؟ همانطور که گفتم علت این بود که هنگامی که مسئله در سطح عملی-تشکیلاتی برای ما مطرح میشد، عملا نقد انقلابیگری خرده بورژوائی را از کف می‌گذاشتیم، ما انقلابیگری خرده بورژوائی را در سطح نظری و سیاسی از دیدگاه پرولتری کاملا نقد کرده بودیم، اما در عمل مقوله عمل انقلابی را تا حد تعبیر خرده بورژوائی آن تنزل دادیم. نظرات و برنامه ما به روشنی مرز ما را با سوسیالیسم و انقلابیگری خرده بورژوائی ترسیم میکرد، اما در عمل تئوری خرده بورژوائی تشکیلات بطور خود بخودی جایگزین تئوری لنینی تشکیلات میشد. ما در **سرمقاله "بسوی سوسیالیسم شماره ۲۲"** و در مقالات و نوشته‌های گوناگون دیگر، این واقعیت را بر ملا کرده بودیم که پوپولیستها، خرده بورژواها، حزب کمونیست را از نیازهای یک جنبش دموکراتیک استخراج میکنند. ما در **برنامه ا.م.ک** و سپس در برنامه حزب حکم پایه‌ای تئوری لنینی تشکیلات را به روشنی اعلام کردیم، اما عملا این احکام اصولی را به بایگانی سپردیم و اتحاد مبارزان کمونیست و هر تک سازمان کمونیستی دیگر را با ملاک نیازهای یک جنبش دموکراتیک سنجیدیم و قضاوت کردیم؛ بدین شکل که اشکال تبلیغ، ترویج، سازماندهی، وظایف درون تشکیلاتی و بطور کلی پراتیک سازمانی‌ای را در مقابل خود قرار داده‌ایم که صرفا پاسخگوی امر انقلاب دموکراتیک جاری بود.

بدین ترتیب بدیهی است که با تشکیلاتی معطوف به انقلابیگری محدود دموکراتیک نمیتوان اهداف و برنامه سوسیالیستی را پیاده کرد. چنین

تشکیلاتی ابزاری نیست که برای آن اهداف ساخته شده باشد. تشکیلاتی که بر این مبنا عملا سازمان یافته است که افشار همگانی مردم، اعم از دانشجو، کاسب، کارمند و کارگر و غیره را برای تحقق جمهوری انقلابی بسیج و سازماندهی کند، اگر هم صادقانه نخواهد که نایب توده‌ها باشد، چگونه میتواند ابزاری برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا باشد. خوب بدیهی است که بر حوزه‌های حزبی متکی نمیشود، بدیهی است که باید با آن کلنجار رفت تا برنامه حزب کمونیست را مبنای فعالیت روزمره سازمانی و تبلیغ و ترویج خود قرار دهد، بدیهی است که از ترویج برنامه استنباطی آکادمیستی خواهد داشت. برای تشکیلاتی با سبک کار پوپولیستی، سوسیالیسم به یک امر مجرد تبدیل میشود و عمل انقلابی-دموکراتیک تنها عمل واقعی محسوب میگردد. چنین تشکیلاتی قطعاً سوسیالیسم را بطور کلی فراموش نمیکند، اما آن را صرفا امری "ترویجی"، به همان مفهوم آکادمیک که اشاره کردم، در نظر میگیرد. او به توده‌های کارگر میگوید "سوسیالیسم را بدان"، "استثمار را بشناس" اما علیه "رژیم" مبارزه کن. "آگاهی‌ات سوسیالیستی باشد و عملت انقلابی-دموکراتیک". این تشکیلاتی است که در سطح آگاهگری (در بهترین حالت) سوسیالیسم را مطرح میکند، اما در سطح عمل مستقیم، در سطح عمل انقلابی، دموکراتیسم و صرفا دموکراتیسم را پیاده میکند. چنین تشکیلاتی بناگزیر بافت همگانی و ماوراء طبقاتی به خود میگیرد و روشهای منتظر با کار انقلابی-دموکراتیک را اتخاذ میکند، اما احتمالا در سطح رهبری تشریات سیاسی-تئوریک از سوسیالیسم سخن میگوید.

این، آن خصوصیت اصلی سبک کار خرده بورژوائی است که در مورد سازمانهای غیر سکتاریست و صاحب نفوذ توده‌ای هم صدق میکند. فرمولبندی رفیق تقوائی، یعنی جدائی سازمان از توده‌ها و یا نایب توده‌ها شدن، وقتی به نمونه سازمانهای صاحب نفوذ توده‌ای نظیر کومه‌له میرسیم کاربرد خود را از دست میدهد. مسئله اصلی اینجاست که این گونه سازمانها نیز حتی وقتی خود توده‌ها را به میدان میکشند، عمل انقلابی معینی را در دستور آنها قرار میدهند و سازماندهی میکنند که صرفا معطوف به محدوده یک انقلاب و جنبش بالفعل و حی و حاضر است و ایدا از آن فراتر نمیروند. انقلاب و جنبشی که مشخصا بلاواسطه سوسیالیستی نیست و دارای خصوصیتی همگانی و دموکراتیک است.

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره می‌برد، زیرا این امر را اساسا به معنای ملموس و عینی *کلمه عمل انقلابی* در نظر نمیگیرد و لذا هر کس به فوریت خواهان سازمان دادن طبقه کارگر در حزب مستقل طبقاتی‌اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی اش (یعنی منافع سوسیالیستی‌اش) بمثابه یک *کار میرم و روزمره سازمانی* اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین پاسخ میگیرد که: "این کار آرام سیاسی است!" شگفت انگیز است که سازمان دادن *انقلاب اجتماعی* پرولتاریا و گرفتن *قدرت سیاسی* - امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است - برچسب "کار آرام سیاسی" بخورد!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر چسب ولونتاریسم و اراده‌گرانی میخورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم در تحلیل نهانی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه‌ای از رشد جنبش خودبخودی طبقه کارگر منوط و موکول میشود. در این دیدگاه جنبش سوسیالیستی اصولا بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و صرفا به قطب مخالف جنبش "خودبخودی" تبدیل میشود. در اینجا این واقعیت فراموش میشود که جنبش "خود بخودی" پرولتاریا هر قدر هم خودبخودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه‌ای است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس خود، اشکال ابتدائی حرکت به خود

میگیرد و به راه میافتد. یکی از این اشکال، حرکت سندیکائی است. اما کجای جنبش سندیکائی برای مثال در انگلستان، خود بخودی است؟ آنجا جنبش سندیکائی دفتر و دستگاه و مقر و اداره و مشاوره و تنوریسین‌های متعدد دارد، در موارد زیادی شریک دولت در امر پیشبرد برنامه‌های اقتصادی است، با این حال کمونیستهای ایران بی هیچ تعمقی نام آن را جنبش "خود بخودی" طبقه کارگر می‌گذارند. گوئی طبقه کارگر یک موجودیت صرفا ملی و کشوری است و طبقه کارگر ایران امروز بدنیا آمده، نظرات درون خودش را از نو و از صفر ساخته و پرداخته میکند و لذا سندیکالیسمش هم لاجرم گرایش "خود بخودی" اوست. گوئی چون ما ندیده‌ایم که خود مارکس و انگلس و لنین حضورا در درون طبقه کارگر ایران فعالیتی داشته باشند، اما کارگران ایرانی سندیکالیست و فعال زیاد دیده‌ایم، چنین نتیجه میشود که مارکس و انگلس و لنین و کمونیسم و ما کمونیستها "بیرون طبقه کارگر" قرار داریم و جنبش سندیکائی طبقه کارگر ایران جنبش "خود بخودی و اصیل" اوست! پوپولیستها جنبش سندیکائی‌ای را که تمام میانی‌اش در طی سالها توسط بخشهای معینی از اشرافیت کارگری اروپا و امروز مشخصا توسط تنوریسین‌های بورژوازی احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی تنوریزه شده، در سطح جهانی متشکل شده و توسط همین عناصر و احزاب رهبری میشود، به راحتی "خودبخودی" مینامند، اما هنگامی که از آنها می‌خواهیم کمونیسم را بمثابه گرایش مشخصدر درون جنبش طبقه کارگر برسمیت بشناسند، زبانشان قفل میشود و به عذاب وجدان دچار میشوند! اینها کمونیسم را، علیرغم گفتارشان، در عمل بعنوان جنبشی که لااقل صد و سی سال است با انتشار مانیفیست کمونیست، به عنوان جریانی در درون جنبش کارگری وجود ملموس و عینی داشته است و یک انقلاب کارگری عظیم را در ۷۰ سال قبل بمثابه آگاهترین بخش خود طبقه کارگر رهبری کرده و به پیروزی رسانده است، نمی‌بینند. آنها به این عبارت، که تمام مدت خارج از متن تاریخی و واقعی‌اش نقل میشود، می‌چسبند که: "سوسیالیسم باید از خارج به درون طبقه کارگر برود". بله! اما کمونیسم مدتهاست که کارگری است. این را دیگر صاحبان کارتل‌ها و تراست‌ها هم بخوبی فهمیده‌اند.

رفقا! ما نمایندگان مانیفیستیم، ما نمایندگان انقلاب اکتربریم، که امروز پس از آنکه رویزونیستها تشکیلات ما، حزب ما، و بین الملل ما را پاره پاره کرده‌اند، از نو پا به صحنه گذاشته‌ایم تا تشکیلات‌مان را بسازیم. ما کارگری بوده‌ایم. میلیونها و دهها میلیون کارگر انقلابی در صفوف ما بودند. اینها دود نشده و به هوا نرفته‌اند. تصویر لنین ما، تصویری است که در میلیونها خانه کارگری بر دیوارها آویخته بوده و هست. "مرگ بر سرمایه‌داری"، این شعار کمونیستها، امروز شعار کودکان کارگران است. و در همین انقلاب ایران دیدیم که خصلت کمونیستی و میراث کمونیستی مبارزه بخشی از خود طبقه کارگر جهانی چنان زنده است که هنگامیکه طبقه کارگر ایران مبارزه خود را ظاهرا علیه استبداد و سلطنت آغاز میکند، همراه آن سرمایه‌داری را نیز بی اعتبار میکند، به نحوی که تا ماهها پس از قیام سرمایه‌دار فربه برای آنکه سالم از خیابان عبور کند و به خانه برسد باید شعار مرگ بر سرمایه‌داری بدهد. و این تازه انقلابی بود که در شعارهای علنی و در کلام مدعیان رهبری‌اش ایدا داعیه ضربه اساسی زدن به بورژوازی و مالکیت خصوصی نداشت. لنین این واقعیت را خاطرنشان کرده است که چگونه با انقلاب اکتر جنبش شورائی، یعنی جنبشی برای زندگی بر طبق الگوی یک انقلاب کمونیستی، به خواست و آرمان صدها میلیون کارگر و زحمتکش در اقصی نقاط جهان بدل شد. این معنائی جز این ندارد که آرمانهای کمونیستی، به همان صورتی که آرمانهای سندیکالیستی در ذهن طبقه جاگیر شده‌اند، در درون طبقه کارگر نفوذ و رسوب کرده‌اند. آری پوپولیستها تکامل و رشد جنبش طبقه کارگر را در طی دهها سال نمی‌بینند، اینها تکامل سنتها و گرایش‌های "خودبخودی" کارگران را نمی‌بینند. اینها کمونیسم را، اینک پس از انقلاب کبیر و توده‌ای کمونیستی، به مثابه یک تجربه

واقعی در حیات کارگر به مثابه یک گرایش واقعی در درون جنبش طبقه کارگر و لذا بعنوان یک گرایش *کارگری* در نظر نمیگیرند. اینها عملا منتظر آنند تا بار دیگر تاریخ جنبش جهانی طبقه کارگر در ایران از نو تکرار شود و مارکس و لنینی بیابند و از "بیرون" تئوری انقلاب پرولتری در ایران را بدهند و در طبقه کار تثبیت کنند، تا اینها جرات کنند کمونیسم را جریانی در جنبش طبقه کارگر، یعنی جریانی کارگری، بنامند.

نه، این شیوه برخورد ما نمیتواند باشد. آخرین رفقای ما در روسیه شکست خوردند و میراث پیروزیهای تاریخ‌سازشان را برای ما گذاشتند. ما در ایران از ابتدا کارگری بودیم، حتی اگر یک کارگر را هم نمیشناختیم. زیرا کارگران بسیار ما کمونیستها را - اگر میپذیرفتند که کمونیستیم - به عنوان پیشقراولان انقلاب خویش، بعنوان وارثین لنین و اکتربر عزیزشان میشناختند. کمونیسم از نظر عینی جریانی متعلق به طبقه کارگر است و این تعلق طبقاتی خود را نیز با سازماندهی انقلاب کبیر پرولتری، با سازماندهی سالها جنگ توده‌ای مسلحانه کارگران علیه نیروهای امپریالیست در ادامه جنگ اول جهانی، و با خونهای بسیاری که کارگران نثار کمونیسم و آرمان سوسیالیسم نموده‌اند، اثبات کرده است.

پس این وظیفه را به *خرده بورژوازی* بسپاریم که ما را بیرون طبقه کارگر و بیرون جنبش کارگری بخواند، و از ما خواهان "تلفیق" با جنبش خودبخودی طبقه کارگر شود. زیرا این دقیقا جایگاهی است که خرده بورژوازی می‌خواهد به ما بدهد. ما فراموش میکردیم که آن سازمانهای خرده بورژوائی که برای جمله "مارکسیسم بیرون طبقه کار است" و نظایر آن هورا میکشیدند، خود به راستی از لحاظ طبقاتی بیرون طبقه کارگر بودند. سازمانهای پوپولیستی خط ۳، از ابتدا به هیچ وجه مارکسیسم را به عنوان جریانی در جنبش طبقه کارگر نشناختند. بسیاری از پایه‌گذاران و رهبران و متفکران این سازمانها، اساسا مارکسیسم را به عنوان آنتی تز مذهب امثال مجاهدین آموختند و گمان کردند که بمحض آنکه دیگر دست از اسلام بکشند، کمونیست هستند. آنها ماتریالیسم، آنهم از نوع مکانیکی آنرا با کمونیسم اشتباه گرفتند. آنها هرگز به این اندیشه نکردند که مارکسیسم یک جریان ریشه‌دار در جنبش طبقه کارگر جهانی است، که سنتها و روشهای عملی خاص خود را داشته است، احزاب خود را بوجود آورده است، مداوما در درون طبقه کارگر پایگاههای کمونیستی بوجود آورده است، در طول دهها سال طبقه کارگر را در مبارزات طبقاتی و انقلابی هدایت کرده است و لذا،مارکسیست شدن مستلزم آموختن این سنت ها نیز هست. درک آنان از کمونیسم سطحی و تجریدی بود و ما نیز در عمل، یعنی در درک عملی مان از کمونیسم، به این روایت خرده بورژوائی تمکین کردیم. اینجا منظورم ایدا نظرات برنامه‌ای و سیاسی ما نیست، ما در پراتیک تمکین کردیم، زیرا در تشکیلات و تئوری تشکیلات، که رکن و شرط لازم هر عمل انقلابی برای کمونیست هاست، به شیوه‌ای غیر انتقادی از ادراکات خرده بورژوائی رایج دنباله روی کردیم...

همانطور که گفتم مسئله دقیقا اینجا بود که ما عملا انقلابیگری خرده بورژوائی را به عنوان تنها شکل انقلابیگری و انقلاب همگانی و ماوراء طبقاتی را به عنوان تنها انقلاب واقعی در نظر گرفتیم. ما انقلاب سوسیالیستی خود را از سطح یک واقعیت به سطح "اهداف" سوق دادیم و انقلابیگری خود، یعنی انقلابیگری سوسیالیستی را که مدتهاست در دستور است - انقلابیگری‌ای را که ناظر به سازماندهی و بسیج طبقه کارگر تحت پرچم حزب کمونیست و مبارزه برای کسب قدرت و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست - امری واقعی و در دستور ندیدیم. برای ما، انقلاب ما، یعنی انقلاب سوسیالیستی، یک انقلاب واقعی و در دستور نبود که مدتهاست عمل انقلابی برای تحقق آن جریان دارد، مدتهاست برای آن گردآوری قوا میشود، سازماندهی می شود و می تواند به اعتبار همین فعالیت و عمل انقلابی کمونیستها، اوج گیرد و به قیام و به کسب قدرت توسط طبقه کارگر منجر شود. اعتقاد به در دستور بودن انقلاب سوسیالیستی در انتهای قرن

^[1]

کمونیستها و پراتیک...

بیسټم اېدا ولونټاریستی نیست. امروز سرمایه‌داری در اوج بحران و انحطاط است. امروز انقلاب سوسیالیستی بر متن هر بحران اقتصادی جامعه سرمایه‌داری می‌تواند شکل بگیرد و اگر حزب کمونیست باندازه کافی توده‌ها و پیشروان طبقه کارگر را در صفوف خود متشکل کرده باشد، هر بحران اقتصادی ناقوس مرگ جامعه بورژوایی را به صدا در می‌آورد!

ما همه اینها را میدانستیم، در نشریات خود به وضوح بیان کرده بودیم و خود سهم زیادی در بیدار کردن و زنده کردن وجدان سوسیالیستی جنبش کمونیستی ایران داشتیم. از این رو در طول بحث همه جا بر این تأکید کردم که ما در *عمل* *تشکیلاتی* خود از این درک نظری خود دور افتادیم. ما جایگاه انقلاب دموکراتیک جاری را در جهت رسیدن طبقه کارگر به اهداف طبقاتی و سوسیالیستی خود، که بسیار از محدوده این انقلاب فراتر می‌رود، به روشنی توضیح داده بودیم. ما مبارزه برای پیروزی دموکراسی انقلابی و انقلاب دموکراتیک را به درستی مبارزه‌ای میدانستیم که بطور کلی در قلمرو *تاکتیکها* قرار می‌گیرد. و این را نیز میدانستیم که مبارزه ما بسیار از مبارزه برای اهداف تاکتیکی فراتر می‌رود. از این رو در ابتدا هنگامیکه دریافتیم در عمل انقلابیگری همه جانبه و فراگیر سوسیالیستی خود را به معنی واقعی کلمه در دستور نگذاشته بوده‌ایم، اشکال خود را به صورت "محدود ماندن در سطح تاکتیکها" و یا "عدم درک رابطه کار روتین کمونیستی با تاکتیکها" فرمولبندی کردیم. اما آیا این فرمولبندی برای توضیح مطلب کافی است؟ به نظر من نه، این فرمولبندی به عمق مسئله نمیرسد. زیرا آنچه قاعدتاً برای کمونیستها در قلمرو "تاکتیک" قرار می‌گیرد برای خرده بورژوازی "هم استراتژی و هم تاکتیک" است. این برای خرده بوروازی *کل انقلابیگری‌اش* است. پس این نقد که سبک کار ما نادرست بود زیرا "تاکتیک همه چیز ما شده بود" خود نقدی محدود و کوتاه‌بینانه است. مشکل ما نه "محدود دیدن مبارزه در تاکتیکها" بلکه "دنباله‌روی از خرده بورژوایی در عمل" بوده است. واقعیت این بود که این "تاکتیک" نبود که همه چیز ما شده بود، این انقلابیگری خرده بورژوایی بود که برخورد به مسائل یک انقلاب دموکراتیک - امری که برای کمونیستها در محدوده مقوله تاکتیکها قرار دارد - همه چیزش بود، هم استراتژی و هم تاکتیک‌اش بود. این دقیقاً تمکین به انقلابیگری خرده بورژوایی در عمل بود که به صورت وارونه تحت عنوان برجسته شدن مسائل تاکتیکی فرموله میشود.

آری، هنگامیکی انقلابیگری کمونیستی بطور زنده جریان داشته باشد و توسط تشکیلات اتخاذ شود، آنگاه انقلابیگری طبقات دیگر در تاکتیکهای ما تامين میشود. در این جای تردید نیست. انقلابیگری خرده بورژوایی حداکثر گوشه‌ای از انقلابیگری همه جانبه پرولتری و یک بعد محدود آن در شرایط سیاسی و اجتماعی ویژه است. دموکرات خرده بورژوا دموکراسی میخواهد، تلقی‌ای محدود از این دموکراسی دارد و در مبارزه برای تحقق آن نیز ناپیگیر است. ما نیز، به عنوان یک بعد از مبارزه انقلابی خویش، برای دموکراسی، آنهم به وسیع‌ترین شکل آن می‌جنگیم. به این ترتیب تمام انقلابیگری خرده بورژوایی گوشه‌ای از مبارزه تاکتیکی ماست. اما اگر خود ما هم تمام مبارزه خود را به یک گوشه معین، یعنی مسائلی در محدوده تاکتیکها، محدود و منحصر کنیم، آنگاه دیگر مرزی میان انقلابیگری ما و خرده بورژوازی در عمل وجود نخواهد داشت. اینجا به روشنی میبینیم که چرا حتی فرمول "محدود کردن مبارزه به تاکتیکها" و یا "مخدوش کردن کار روتین کمونیستی با تاکتیک" حق مطلب را ادا نمیکند، زیرا این دقیقاً سوسیالیسم خرده بورژوایی و انقلابیگری خرده بورژوایی است که افق و توانش را در این حد محدود مینماید. این انقلابیگری خرده بورژوایی است که با کار روتین کمونیستی بیگانه است و تمام آرمان و مبارزه‌اش در بهترین حالت به مبارزه برای همان اهداف تاکتیکی کمونیستها محدود میماند.

بنابراین نمیتوان از ساختن تشکیلاتی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی طفره رفت، تشکیلاتی محدود به نیازهای یک انقلاب دموکراتیک بوجود آورد و مدعی شد که این "امر تاکتیکی" ماست. سازماندهی انقلاب و جنبش دموکراتیک برای چه کسی "امری تاکتیکی" است؟ برای کسی که سازماندهی این انقلاب جزئی از یک استراتژی عمومی‌تر و حلقه‌ای در رسیدن به هدف نهانی‌اش باشد. برای کسی که به یک چنین انقلابی بمثابه شرایط مساعد ویژه‌ای بنگرد که تحقق اهداف پایدار و اساسی او را تسهیل میکند. برای کسی که انقلابیگری وسیع‌تر و همه جانبه‌تر سوسیالیستی بر کارش ناظر باشد و بر *این مینا* به یک انقلاب بالفعل غیر سوسیالیستی برخورد کند و لذا به *همین اعتبار* بداند که باید در راس این انقلاب آن را به ثمر برساند و خود انقلابی‌ترین نیروی هدایت کننده این انقلاب بالفعل باشد. انقلاب دموکراتیک برای سازمان و حزب *کمونیست*، برای سازمان و حزبی که عمل انقلابی پایدار، دائمی و تخطی‌ناپذیر خود را سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا قرار داده است و اساساً به *این اعتبار* خود را *انقلابی* میداند، یک "امر تاکتیکی" است. نه برای آن نیروئی که تمام انقلابیگریش محدود و معطوف به این انقلاب بالفعل معین است. برای این یکی سازماندهی انقلاب دموکراتیک هم استراتژی و هم تاکتیک است. تاکتیک و استراتژی در پوپولیسم بر هم منطبق است و آنهم به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک و تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق است. بی دلیل نبود که پوپولیستها برنامه شامل اهداف سوسیالیستی نداشتند، در بحث راجع به برنامه خود را ذینفع نمیدیدند و به آن وارد نمیشدند.

بله، این امکان وجود دارد که یک سازمان و حزب کمونسیت در دوره‌ای دچار "محدود کردن مبارزه به مبارزه تاکتیکی" شود. و برای مثال شرکتش در یک جبهه ضد فاشیستی به تضعیف استقلال طبقاتی و کار کمونیستی‌اش منجر شود. اما آن نیروئی که ضرورت مبارزه همه جانبه کمونیستی را اساساً در عمل نقص کرده است، آنکه این مبارزه همه جانبه، *در عمل و در اساس*، روح و فلسفه تشکیلاتش را تشکیل نداده و نمیدهد، با یک جریان و سازمان خرده بورژوایی تفاوتی ندارد. آری، ما نیز تا حدود زیادی *در عمل* انقلاب سوسیالیستی را بعنوان یک انقلاب زنده، واقعی و فوری در نظر نگرفتیم، و *اگر عملکرد روزمره تشکیلاتی خود را مبنای قضاوت قرار دهیم*، ما نیز انقلاب سوسیالیستی خود را به نحوی به دورتر و دیرتر موکول کردیم.

اما این بحث من چه تفاوتی با بحث کسانی دارد که معتقدند انقلاب جاری در ایران سوسیالیستی است و کار ما نیز به *این اعتبار* اساساً کار سازماندهی انقلاب سوسیالیستی است. اتفاقات با توضیح این تفاوت میتوانم جوهر بحث خود را روشن کنم و خصلت هویتی مسئله سبک کار کمونیستی را توضیح بدهم.

آنان که برای آنکه سوسیالیست باشند، ناچارند این انقلاب معین در ایران را سوسیالیستی بدانند، دقیقاً خرده بورژواهایی هستند که انقلابیگری و عمل انقلابی‌شان را از تاکتیکها و مسائل تاکتیکی نتیجه می‌گیرند. آنها برای آنکه سوسیالیست باشند، ناگزیرند انقلاب سوسیالیستی را بمثابه یک *تاکتیک* مطرح و درک کنند، زیرا آنان نیز بر مبنای متدولوژی مشترکشان با پوپولیستهای متعارف انقلابیگری خود را از خصوصیات عینی اوضاع روز و از مسائل تاکتیکی اخذ میکنند آنها میگویند این "خود انقلاب موجود است که سوسیالیستی است" و لذا ضرورت سازماندهی سوسیالیستی را از این حکم نتیجه میگیرند. اختلاف اینها با پوپولیستهای متعارف، دقیقاً اختلافی بر سر "مرحله انقلاب" است و نه بر سر هویت کمونیستی؛ و اگر کسی بتواند به اینها ثابت کند که "مرحله انقلاب" هنوز سوسیالیستی نیست، آنها نیز مانند همه پوپولیستها عمل انقلابی را به عمل دموکراتیک- انقلابی منحصر میکنند. کما اینکه بسیاری از آنان پیش از آنکه به نظرات *تاکتیکی* جدید خود برسند چنین می‌کردند. آنها قادر نیستند ضرورت کار سوسیالیستی دائمی کمونیستی را، حتی هنگامیکه انقلاب جاری و بالفعلی که در آن شرکت میکنند خصلت

دموکراتیک داشته باشد، درک کنند و لذا برای آنکه ادعای سوسیالیست بودن کنند، ناگزیرند بر واقعیات و ویژگیهای اوضاع خارج ذهن چشم ببندند. در مقابل ما می‌گوئیم انقلاب سوسیالیستی را سازمان دادن برای ما یک امر هویتی، دائمی، مستقل از شرایط زمان و مکان و لذا *همواره فوری* است. ما می‌گوئیم، ما *همیشه* سوسیالیست بوده‌ایم و هستیم، ما *همیشه* و مستقل از "مرحله انقلاب" به سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا مشغولیم، ما *همیشه و در همه حال* طبقه کارگر را به انجام انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی فرامیخوانیم. ما *همیشه* سوسیالیستیم و انقلاب سوسیالیستی را در دستور طبقه کارگر قرار میدهیم. اما رابطه این مبارزه انقلابی دائمی را با ویژگیهای جهان عینی درک میکنیم. خصوصیات سیاسی و اقتصادی ویژه جامعه در دوره‌های معین، درجه معینی از تناسب قوا و وضعیت مشخص طبقه کارگر از نظر عینی و ذهنی در هر دوره و مقطع، ما را به *اتخاذ تاکتیک* برای نزدیک شدن واقعی به قدرت سیاسی و پیشبرد انقلاب اجتماعی ناگزیر میکند. اما "هوادار تاکتیکی انقلاب سوسیالیستی"، کاری به تغییر جهان واقعی ندارد. کاری به کسب واقعی قدرت توسط پرولتاریا ندارد. او تنها هنگامی سوسیالیست است که بمثابه یک *تاکتیک* بتواند فریاد بزند که "باید فوراً قدرت سیاسی را قبضه کرد" و بدیهی است که هنگامیکه از نظر عینی نمیتوان فوراً قدرت را قبضه کرد، برای این جماعت کاری باقی نمیمانَد. لیبرالیسم و پاسیفیسم عاقبت این وجه از دموکراسی خرده بورژوایی است که میخواهد خود را سوسیالیست قلمداد کند.

او به جنگ واقعی بر سر قدرت کاری ندارد، به حل مسائل مشخصی که سد راه انقلاب اجتماعی در هر دوره معین است کاری ندارد، او به متحدین مقطعی حزب کارگران کاری ندارد، او "سوسیالیست مقطع انقلاب سوسیالیستی است" و لذا تا رسیدن عملی و واقعی آن "مقطع" یا باید به خانه برود و از عدم آگاهی سوسیالیستی پرولتاریا بنالد و بار دیگر در لابلای متون و اسناد سوسیالیستی ذهن آسان طلب خود را ارضاء کند و یا به صحنه سیاست پای بگذارد و رجز خوانی درباره سوسیالیست بودن خود را با پراتیک لیبرالی و رفرمیستی برای بهبود اوضاع به منظور "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تکمیل کند. از این روست که انقلابیگری ورشکسته خرده بورژوایی که تا دیروز به بهانه دموکراتیک بودن "مرحله انقلاب" از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر میهراسید و مدام در مقابل "چپ روی" و "تروتسکیسم" و نظیر آن هشدار میداد، امروز پاسیفیسم، بی تاکتیکی و عجز سیاسی خود را در زیر پوشش "مرحله انقلاب سوسیالیستی است" پنهان کرده است و به کار تنوریک در زمینه تئوری شناخت و بازبابی ریشه‌های مارکسیسم در هگل و پیشینیان او روی آورده است، و همچنان تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی (و این بار حتی دموکراتیک) در میان طبقه کارگر را به ما وانهاده است.

پس بحث ما یک بحث *هویتی* است که باید نتایج خود را در *سبک کار دائمی* ما آشکار کند. وقتی ما از ضرورت اتخاذ انقلابیگری سوسیالیستی سخن می‌گوئیم، بحثی تاکتیکی در باره "مرحله انقلاب" را مد نظر نداریم، بلکه دقیقاً بر عکس در سطحی عمیق‌تر در باره ضرورت دائمی سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا برای کمونیستها *مستقل* از خصوصیات عینی این یا آن انقلاب معین در این یا آن کشور، *مستقل* از "مرحله انقلاب ایران"، سخن می‌گوئیم. ما می‌گوئیم ما *دائماً* سوسیالیست هستیم؛ *دائماً* به امر کمونیست کردن کارگران و سازماندهی حوزه‌ها و کمیته‌های کمونیستی کارگران مشغولیم؛ *دائماً* ضرورت کسب قدرت سیاسی را به کارگران می‌آموزیم. فعالیت ما هدف خود را کمونیست کردن کارگران و تشکیل صف کارگران پیشرو و کمونیستی قرار داده است که این را عمیقاً درک کرده‌اند که حتی یک روز ادامه سرمایه‌داری بمعنای یک روز ادامه بقای کلیه مشقات بشر است و خواهان آنند که فوراً و بدون تاخیر به حیات سرمایه داری خاتمه داده شود. و درست اینجاست که این صف کمونیستی، این حزب کمونیست به مقوله "تاکتیک" میرسد،

کمونیست ۲۰۷

اینجاست که ما در مییابیم نابودی فوری سرمایه‌داری در این یا آن مقطع معین الزاما ممکن نیست و نیاز به اشکال ویژه مبارزه و شرکت در جبهه‌های متنوع و تاکتیکی نبرد دارد.

ما از ابتدای کار خود همین بینش را مبنی قرار دادیم. ما نیامدیم مراحل تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه را بشماریم و مانند دهها گروه اپورتونیست و روبزینیست فعال در جنبش چپ ایران، به بهانه "مرحله انقلاب" دموکراسی نوین و رشد نیروهای مولده را هدف طبقه کارگر جا بزنیم و بر آگاهی طبقاتی همه جانبه او خاک بپاشیم. ما در همان اولین جزوه خود، "**انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، خطوط عمده**" اعلام کردیم که ما سوسیالیستیم و برای سوسیالیسم می‌جنگیم و سپس به عنوان یک تحلیل تاکتیکی نشان دادیم که چرا انقلاب سوسیالیستی فوری و بلاواسطه در آن مقطع مشخص ممکن نبود. بحث امروز ما بر سر سبک کار کمونیستی دقیقاً باید بر این نکته متمرکز شود که چرا این بینش اصولی درباره هویت کمونیستی از یک سو و مسائل تاکتیکی از سوی دیگر، در عمل تشکیلاتی ما به درست منعکس نشده و تفاوت عملی ما با پوپولیستها باندازه تفاوت نظری ما با آنها واضح و برجسته نبود.

ما کمونیستیم و باید در همه حال طبقه کارگر را برای کسب قدرت سیاسی آماده کنیم. اما مسئله تاکتیکها بر سر اینست که چگونه در دل شرایط ویژه، شرایطی که در آن کسب فوری قدرت توسط طبقه کارگر ممکن نیست، پرولتاریای *آگاه* به منافع طبقاتی باید به قدرت نزدیک شود.

پس عمل انقلابی دائمی ما، همان کار انقلابی کمونیستی دائمی ما و انقلابیگری سوسیالیستی ماست و این عبارت است از سازمان دادن تنها عمل نهایتاً انقلابی طبقه کارگر، یعنی اقدام به انقلاب اجتماعی، آگاه گردن و متحد کردن طبقه کارگر و متشکل کردن بهترین و مبارزترین کارگران در صفوف حزب کمونیست. تئوری تشکیلات ما نیز نمیتواند جز تئوری ساختن و تحکیم تشکیلاتی باشد که این عمل انقلابی را سازمان میدهد و هدایت میکند. تشکیلاتی که دائماً، بدون وقفه، همیشه - و لذا در همه حال فوراً - سازماندهی کمونیستی کارگران را در دستور قرار میدهد، طبقه کارگر را به منافع نهائی خود آگاه میکند، در درون طبقه پایگاه‌های کمونیستی بوجود می‌آورد و در عین حال وظایف ویژه خود را در هر دوره می‌شناسد و این توده متشکل شده طبقه و پیشروان او را در جهت انجام آن وظایف ویژه بسیج میکند. تاکتیک کمونیستی تنها برای سازمانی که این انقلابیگری را فلسفه وجودی خود قرار داده است، معنی پیدا میکند. تنها تاکتیک‌های آن سازمانی که این چنین طبقه کارگر را بر مبنای منافع مستقل و بنیادی‌اش متشکل میکند، میتواند تاکتیک‌های طبقاتی باشد و نه "تاکتیک سازمانی" نظیر آنچه ما در تجربه سازمانهای پوپولیست در چند سال اخیر دیده‌ایم. کمونیستها بنا به تعریف نمیتوانند جدا از انقلابات و حرکتهای زنده و بالفعل قرار گیرند، زیرا آنان به کسب قدرت توسط پرولتاریای آگاه میاندیشند و میدانند که قدرت را در جهان واقعی تنها میتوان از طریق رشد و تکامل جنبش‌های بالفعل و واقعی بدست آورد. اما برای دخالت در این سیر واقعی، سازمان و حزب کمونیستی باید بدوا (و دائماً) بکوشد تا نیروی اتخاذ‌کننده تاکتیک، یعنی نیروی طبقه کارگر را، بر مبنای منافع بنیادی و طبقاتی، یعنی بر مبنای *منافع غیر تاکتیکی*، متشکل کند. "تاکتیک" مقوله و مسئله‌ای نیست که رابطه حزب و طبقه از مجرای آن تعریف شود. بر عکس این پیاده شدن تاکتیک‌های واقعا کمونیستی و پرولتری است که منوط به مبارزه برای سازمان دادن طبقه حول منافع بنیادی اوست. یکی از رفقا در دفاع از این نکته گفته بسیار مهمی از لنین نقل کرد، با این مفهوم که مکانیسم دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی دوام حکومت کارگران، مدیون وجود آن صدها و هزارها هسته کمونیستی کارگری است که در طول سالها در دل طبقه کارگر جای گرفته بودند و توانستند به موقع طبقه را به حرکت درآورند و او را در تسخیر و حفظ قدرت هدایت کنند، بعبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا از سالها قبل و در دوره‌های مختلف بطور دائمی توسط بلشویکها از طریق کار کمونیستی در میان

←

کمونیتها و پراتیک...

کارگران سازمان می‌یافته است.

اما ما چه کرده‌ایم؟ به درجه‌ای که از این امر غفلت کرده‌ایم، به همان درجه ابتدائی‌ترین اصل تئوری تشکیلات، یعنی قرار دادن سازماندهی انقلاب اجتماعی در دستور دائمی تشکیلات را متحقق نکرده‌ایم. یعنی به همان درجه بر تئوری لنینی تشکیلات متکی نبوده‌ایم و در حالی که در سطح نظری و حتی در عرصه تبلیغ و ترویج برای سوسیالیسم مبارزه کرده‌ایم، در عمل تشکیلاتی به عمل انقلابی- دموکراتیک محدود مانده ایم، و این معنائی جز تمکین به انقلابیگری خرده بورژوائی در عمل ندارد. اگر کسی سوسیالیسم را بمعنای عملی کلمه متشکل کردن کارگران کمونیست نبیند، طبعاً صف کارگران کمونیست را سازمان نمیدهد. اینجا جا دارد به استنتاج یکجانبه یکی از رفقا از همان فرمولبندی محدود "تشکیلاتچِیگری" اشاره بکنم. رفیق از این فرمولبندی به این نتیجه رسید که "ما کارگران را سوسیالیست میکنیم، حال آنکه پوپولیستها آنها را به تشکیلات خود فرا میخواندند". من میگویم

اگر تشکیلات ما کمونیستی باشد وظیفه دارد که حتما کارگران را به تشکیلات خود و فقط تشکیلات خود فرا بخواند. کارگران کمونیست باید متشکل باشند و در صفوف ما متشکل باشند. چرا متفرق باشند و یا به تشکلهای دیگر، به خرده بورژوازی بپیوندند؟ آخر مگر کمونیستی غیر از حزب کمونیست هست و رهائی طبقه کارگر جز از طریق متشکل شدن او در سازمان و حزب کمونیستش راه دیگری دارد؟ امروز وظیفه میرم ما نه فقط سوسیالیست کردن کارگران، بلکه سازمان دادن آنها در صفوف حزبی خودمان است. این کار میرم، دائمی و روزمره ماست.

خوب، این کار چرا باید کار آرام سیاسی لقب بگیرد؟ (و تازه از این بگذریم که عبارت کار آرام سیاسی در دوره‌های قبل به کار سیاسی صرفاً "ضد رژیم" اطلاق میشد). کار ما آرام نیست. سازماندهی دائمی انقلاب اجتماعی پرولتاریا کار "آرام" نیست. کار کمونیستی رزمنده است. سوسیالیسم از روز انتشار مانیفست کمونیست رزمنده بوده است. متشکل کردن کارگران در حزب کمونیست، وسعت بخشیدن به مفهوم حزب، آگاه

کردن کارگران پیشرو و توده‌های وسیع کارگر به منافع مستقل طبقه خویش، مستقل از هر شرایط ویژه، متحد کردن صفوف طبقه کارگر هر جا بورژوازی آگاهانه و عامدانه در صفوف طبقه کارگر تفرقه افکنی میکند و هر جا که واقعیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بورژوائی این شکافها را موجب میشود، مبارزه خستگی ناپذیر در این راه و تلاش در جهت نزدیک کردن طبقه کارگر به قدرت سیاسی در دل هر شرایط ویژه و عمق بخشیدن و هدایت هر جنبش انقلابی که راه سوسیالیسم را هموار میکند، آری این کار انقلابی کمونیست به اعتبار خود است. چه انقلابی در کار باشد، چه نباشد، چه دوره افول باشد و چه دوره اعتلا، انقلابیگری ما به وضعیت سیاسی گره نخورده است. انقلابیگری ما قائم به ذات است و به اعتبار اهداف کمونیستی ما و به اعتبار رابطه تنگاتنگ این اهداف ما مبارزه دائمی و وقفه ناپذیر یک طبقه معین در جامعه بورژوائی، یعنی پرولتاریا، معنی میشود. این آن سوسیالیسم رزمنده‌ای است که ما میشناسیم.

بنابراین مسئله گرهی بحث را یکبار دیگر تکرار میکنم. ما در حالی که در آگاهگری، سوسیالیسم را مد نظر داشتیم، در سازماندهی عمل انقلابی، یعنی در امر سازماندهی بطور کلی، عملاً به انقلابیگری خرده بورژوائی تمکین کردیم و لذا سازمانی متناسب و متناظر با یک انقلاب دموکراتیک همگانی ساختیم. واقعیت این است که ما در بند ۸ برنامه اولیه خود و اینک در برنامه حزب کمونیست رئوس تئوری لنینی تشکیلات را بیان کرده‌ایم. این تئوری فلسفه وجودی و هدف تشکیلات کمونیستی، خصوصیات و محتوای فعالیت آن و همینطور اصول ناظر بر روشهای عملی آن را بیان کرده است. انقلاب اجتماعی‌ای که ما را به صحنه مبارزه فراخوانده است. تشکیلات و روش‌های متناسب با خود را هم به روشنی تعریف کرده است. حزب کمونیست میخواد کارگران را به منافع مستقل طبقاتی‌شان آگاه کند، آنها را در صف مستقل خود متشکل کند، طبقه کارگر را برای کسب قدرت سیاسی به حرکت درآورد، و این را درک میکند که در هر شرایط مشخص سیاسی و در هر مقطع معین چگونه باید به قدرت نزدیک شود، حزب کمونیست مداوما میکوشد تلاشهای ضد انقلاب راه اعم از ضد انقلاب متشکل در دولت و در اپوزیسیون خنثی

کند و در دل هر شرایط ویژه طبقه را در پرتو مبارزه در جبهه‌های مختلف به هدف نهانیش واقفتر گرداند. خوب، یک چنین حزبی، روشهای عملی روزمره‌اش چیست؟ اگر نقطه عزیمت فوق را مبنای تعریف موجودیت تشکیلاتی خود قرار دهیم، پاسخ به این سؤال یعنی تعیین این روشهای عملی بسیار ساده میشود. اما اگر انقلابیگری خود را مانند خرده بورژوا- سوسیالیستها در مبارزه "ضد رژیمی" و یا حتی در مبارزه دموکراتیک خلاصه کنیم، بدیهی است که همه عوارضی که یک به یک برشمردیم بر ما عارض میشود. آنگاه کار کمونیستی غامض و پیچیده درک میشود، آنگاه حرکات آنارکوسندیکالیستی فعالیت کارگری ما را در بر میگيرد، آنگاه تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر فراموشمان میشود. آنگاه کار کمونیستی و انقلابی را با فعالیت و انعطاف‌پذیری تاکتیکی در تعارض مییابیم، آنگاه خطر تشکیلاتچِیگری ما را تهدید میکند. بله همه اینها ممکن است زیرا تنزل ما از اهداف طبقاتی که پیشاروی خود گذاشته‌ایم و کوتهنظری سیاسی به ما اجازه میدهد که علیرغم همه این عوارض باقی بمانیم و برای خود شاخص‌های موفقیت پیدا کنیم. اما پیشرفت انقلاب اجتماعی شاخص‌های خود را دارد و هیچ آنارکوسندیکالیست و تشکیلاتچِیگری نمیتواند بر مبنای این شاخص‌ها خود را موفق بداند. رژیم شاه و خمینی را نه تنها آنارکو- سندیکالیستها، نه تنها پوپولیستها، نه تنها سکتاریستها، بلکه حتی کودتاچی‌ها هم ممکن است بتوانند سرنگون کنند. اما انقلاب اجتماعی پرولتاریا ما را به اتخاذ روشهای کمونیستی موظف میکند. با روشهای خرده بورژوائی نمیتوان به اهداف کمونیستی دست یافت. کسی میتواند مدعی مبارزه و انقلاب بی‌وقفه شود که سازمان خود را به اعتبار مبارزه "ضد رژیمی" و حتی انقلاب دموکراتیک تشکیل ندهد و تمام هستی خود را به یک چنین مبارزه‌ای منحصر نکند. کسی که از هم‌اکنون روشهای کمونیستی داشته باشد و برای انقلاب سوسیالیستی، برای دیکتاتوری پرولتاریا، سازماندهی، تبلیغ و ترویج کند. زیرا ضامن بی‌وقفه بودن انقلاب موجود یک پرولتاریای سوسیالیست قدرتمند است که باید امروز متشکل شده باشد. در غیر این صورت هر انقلابی، هر قدر عظیم، دو دوستی تحویل بورژوازی میشود.

لازم است به یک نکته دیگر اشاره کنم.

۱۷

سازماندهی حزب لنینی یعنی عملاً دست بکار مبارزه به شیوه حزبی (کمونیستی) شدن. ما مدعی هستیم که تنها روشهای به راستی کمونیستی فعالیت، روشهائی که ناظر بر اتخاذ برنامه کمونیستی ما باشد و از این برنامه منتج شده باشد، میتواند حزب کمونیست را ببار آورد و ترسیم کند. موجودیت حزب کمونیست به امر اتخاذ روشهای کمونیستی گره خورده است. حزب، در صورت در پیش گرفتن روشهای غیر کمونیستی از بین میرود. زیرا اگر اتحاد مبارزان کمونیست نمیتواند بدون اتخاذ شیوه‌های کمونیستی اهداف کمونیستی را پیاده کند، اگر نام خود را حزب کمونیست هم بگذارد همین اتفاق میافتد. امروز توضیح و تثبیت لزوم اتخاذ روشهای کمونیستی به اندازه مبارزه برای تثبیت برنامه حزب کمونیست در چند ماه قبل حیاتی شده است، و این وظیفه خطیر کنگره ماست، که این موازین را نه صرفاً در درون ا.م.ک، بلکه در جنبش کمونیستی تثبیت کند.

ما امروز با پرچمی قدیمی از کنگره بیرون میرویم، پرچم مبارزه به شیوه حزب لنینی. به اعتقاد من با کنگره ما، کمونیستها پس از دوره فترتی طولانی، بار دیگر با تئوری حزب لنینی و با عزم راسخ برای ساختن یک چنین حزبی پا به میدان گذاشته‌اند. ما دیگر نه فقط از لحاظ نظری، بلکه در عمل نیز گریبان خود را از میراث تحریفات بورژوائی و خرده بورژوائی کمونیسم و کار کمونیستی خلاص کرده‌ایم. من مطمئنم اگر اکنون بحث را فراتر ببریم و شیوه‌های کار کمونیستی در عرصه‌های مختلف را یک به یک تعریف کنیم، آنگاه روشن خواهد شد که چگونه حتی در دل این شرایط اختناق و سرکوب نیز زمینه‌های بسیار مساعدی برای رشد و استحکام تشکیلاتی ما وجود دارد و بورژوازی آن کارائی را که در قبال سازمانهای خرده بورژوا- سوسیالیست داشته است، در مقابل کمونیستهائی که به شیوه کمونیستها فعالیت میکنند، نخواهد داشت .

منصور حکمت

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶،
۲۰ مرداد ۱۳۶۲

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیایید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. فیلی ساده است! ما مردم

مترقی و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مقتلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد،

رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذرانیم و این قوانین را با بودجه‌هایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت

اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری نخواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر

برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم ضطاکار نگاه کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده،

درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اغتلاص کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند

که مانع درس خواندن دفتری شده، مانع اشتغال زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای

این که خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریفاً موصول طبقات ماکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه میفورده، فرهنگی که بدرد

حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میفورده... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم .همه جای دنیا همینطور است. شما

نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم

ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متعصب پیدا بشود پاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند.

بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و هت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه

میگوییم حالا حاج آقا لطفاً دندان روی جگر بگذارد...

منصور حکمت

چرا هفته حکمت؟



خالد حاج محمدی

حکمتیست: حزب حکمتیست هر سال هفته ای را به معرفی دستاوردهای منصور حکمت اختصاص داده است. تاریخ جنبش کمونیستی در جهان، علاوه بر حکمت، صاحب شخصیتها و رهبران فکری و عملی بیشماری است، سوال اینست که چه نیازی بازخوانی حکمت را در اولویت حزب قرار می دهد؟ سوال میشود چرا حزب بازخوانی مارکس یا لنین را در دستور نمیگذارد؟

خالد حاج محمدی: همه جنبشهای سیاسی در دنیا از راست تا چپ، رهبران، ایدئولوگها و تئوریسین های خود را گرامی میدارند، آنها را معرفی میکنند، تجارب و سیاستهای آنها را تبلیغ میکنند و سعی میکنند نسلهای بعدی را با تئوری، سیاست و پراتیک اجتماعی آن آشنا کنند و بار آورند. طبیعی است حزب حکمتیست و هر دوستدار حکمت تلاش کند حکمت را بعنوان تئوریسین و رهبر کمونیسم معاصر به دنیا معرفی کند. هفته حکمت با همین هدف به معرفی تئوری ها، درافزوده های منصور حکمت به مارکسیسم، درافزوده هایی که جواب مارکسیستی به معضلات امروز کاپیتالیسم در ابعاد جهانی است، برگزار میشود.

برای شناختن درافزوده های منصور حکمت به مارکسیسم خوب است به دو دوره تاریخی نگاهی بیندازیم. دوره قبل از فروپاشی بلوک شرق، دوره

سند ”کمیته های

کمونیستی جنبشی“

مصوبه کمیته رهبری

۲۱ مه ۲۰۱۶

مقدمه: کمونیستها برای انقلاب کارگری، خلع ید از بورژوازی، و کسب قدرت سیاسی مبارزه میکنند. انقلاب کارگری محصول مبارزه یک طبقه عظیم اجتماعی علیه سرمایه داری، و برای لغو بهره کشی انسان از انسان است. جایگاه پرولتاریای صنعتی، در مرکز چنین تحول انقلابی است. چنین انقلابی بدون شکل گیری احزاب کمونیستی کارگری بانفوذ و قدرتمند، انجام نخواهد گرفت. حزب حکمتیست برای ایفای چنین نقش و احراز چنین جایگاهی تشکیل شده است. اما برای ایفای چنین نقش و احراز چنین جایگاهی، ارائه بهترین طرح ها، بدون رجوع به فاکتورها عینی و در نظر گرفتن شرایط روز، عملی و موثر نخواهد بود.

فاکتورها ی عینی:

۱- امروز دامنه دسترسی حزب حکمتیست و همه احزاب و سازمانهایی که به خود چپ و کمونیست میگویند، به فعالین کمونیست طبقه کارگر، نفوذ در میان شبکه های فی الحال موجود آنها، و ایفای

ای که عدالتخواهی، برابری طلبی، انساندوستی در دنیا خود را با کمونیسم تداعی میکرد، دوره ای که هر جریان معترضی از مدافعین حق زن تا مخالفین جنگ، از جنبش روشنفکران معترض تا جنبش های ملی در کشورهایی مانند ایران خود را با کمونیسم تداعی میکردند. دوره ای که کمونیسم پرچم اعتراض همه بود جز طبقه کارگر، دوره ای که کمونیسم یا آنچه به نام کمونیسم معرفی میشود، اعتراض ناراضیان جامعه از اقشار مختلف به نام و زیر چتر کمونیسم است. دوره دوم، دوره بعد از فرو ریختن دیوار برلین و فروپاشی بلوک شرق و شکست آن به نام کمونیسم و پیروزی بازار آزاد است. دوره ای که بخش اعظم آنچه به خود کمونیسم میگفتند، اسم خود را عوض کردند و پرچمهای و شعارهای خود را در جهت آنچه جناح پیروز و بازار آزاد به نام دوره "دمکراسی و پایان کمونیسم" نام میردد عوض کردند. همه کمونیستهای سابق به اصل خود بازگشتند و لیبرال، دمکراسی خواه، ملی و مذهبی شدند. در هر دو دوره منصور حکمت با احیا مارکسیسم در همه ابعاد آن، تئوری، سیاست، سنت، سازمان، فرهنگ و به جنگ کل این کمونیسم غیرکارگری رفت. از این زاویه اتفاقا معرفی منصور حکمت دریچه ای به معرفی و بازگشت به مارکس و لنین است.

در سالهای ۵۷ تا ۷۲ که جدال اساسا با چپ در ایران بود کمونیسمی که منصور حکمت نمایندگی کرد از خانواده چپ چه از نوع اردوگاهی، روسی و چینی، و چه از نوع چریکی و چگوارائی آن نبود و مستقیم به مارکس و لنین و انقلاب اکتبر وصل بود. این کمونیسم در تئوری و سیاست، در پراتیک اجتماعی، در سنت و سبک کار و در کل اهداف خود، به چیزی کمتر از انقلاب کارگری رضایت نمیداد و از همان روز اول عروج خود، در مقابل کل این چپ و اساسا با نقد عمیق کل بنیادهای فکری، سیاسی و سبک کاری این چپ در همه عرصه ها عروج کرد، و تحولی عظیم را در کل چپ ایران ایجاد کرد. مباحثی چون "سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی در ایران"، "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، "نظری به تئوری مارکسیستی بحران و..."، ظاهرا جدال با چپ سنتی در ایران بود اما این همزمان جدالی با مبانی تئوریک و سیاسی بخش اعظم چپ آندوره در دنیا بود. چپی که یا مائونیست بود یا طرفدار شوروی، چریک شهری بود یا چپ نویی، چپی که جنبش اعتراض همه

نقش بعنوان لولای اتحاد آنها، بدلائیل مختلف محدود است.

۲- بعلاوه بعنوان یک فاکتور تاریخی، در صفوف طبقه کارگر ایران، در میان طیف کارگران رادیکال سوسیالیست، آژیتاتورهای سوسیالیست، و رهبران عملی و سازماندهندگان مبارزات جاری طبقه کارگر، هنوز تجزیه خطی صورت نگرفته است.

از این رو: حزب حکمتیست ارتقا شبکه ها، محافل، و جمع های موجود در میان فعالین کمونیست طبقه کارگر، به سطحی بالاتر، حزبی و کمونیستی در ابعادی وسیع و اجتماعی را، یکی از اهداف مهم خود میدانند. در این راستا ، برای ارتقا شبکه های فعالین، رهبران و آژیتاتورهای سوسیالیست موجود این طبقه، به سطحی متعالی تر در قالب "کمیته های کمونیستی جنبشی" تلاش میکنند.

از نظر حزب حکمتیست، دامن زدن و گسترش جنبش تشکیل "کمیته های کمونیستی جنبشی"، علاوه بر اهمیت آن از زاویه نیازهای فوری امروز طبقه کارگر، تحول بزرگی در تحزب و اتحاد آگاهانه رهبران و فعالین کمونیست این طبقه در خدمت انقلاب کارگری است.

کمیته های کمونیستی جنبشی:

۱ - هدف از تشکیل این کمیته ها تحزب بخشیدن به یک فعالیت فی الحال موجود اجتماعی در طبقه کارگر، و ارتقا آن تا سطح "کمیته های کمونیستی" است که در این سند مختصات آن ذکر شده است.

۲- ارتقا آگاهانه تحزب کمونیستی موجود در طبقه کارگر، تنها بر متن سازمان تولید و سوخت و

بود جز طبقه کارگر، چپی که یا در جنبشهای دیگر غرق شده بود یا با منزه طلبی "کارگری" خود در حاشیه جامعه قرار گرفته بود و منشا هیچ اثری نبود. به همین دلیل مبانی تئوریک و سیاسی نقد این چپ امروز هم معتبر و قابل اتکا است. نقد و جدالی که مارکسیسم و کمونیسم مارکس و لنین را از زیر آوار کمونیسم خرده بورژوایی و بورژوایی بیرون کشید. برنامه یک دنیای بهتر و نقد این برنامه به کاپیتالیسم در همه ابعاد وجودی آن، ادامه نقد مارکس به سرمایه و ادعانامه طبقه کارگر وکمونیستهای دنیای امروز علیه سرمایه است.

مباحثی که منصور حکمت در نقد تجربه شوروی طرح میکند دیوار "ایرانی" بودن مباحث او را شکست. نقد منصور حکمت از تئوری های غیرمارکسیستی از انقلاب اکتبر و شکست آن با اتکا به تئوری مارکسیستی سرمایه و کارکرد آن در کاپیتال مارکس، گام دیگری در احیا مارکسیسم در مقابل کل کمونیسم بورژوایی حاکم در دنیا بود. بحث "دمکراسی تعبیر یا واقعیت" ادامه نقد لنین به دمکراسی بورژوایی و آلترناتیو دمکراسی پرولتری او است. تشخیص کارکرد امروز ناسیونالیسم و مذهب و باز کردن جبهه جدالی در همه ابعاد آن با این جنبشها را باید در ادامه جدالهای لنین و مارکس علیه این جنبشهای ارتجاعی دانست. مباحث منصور حکمت در رابطه با دنیای پس از شکست بلوک شرق، دنیای پس از جنگ سرد، تبیین از روندها و تحمیل عقیدردی که بورژوازی پیروز به دنیا تحمیل میکند، تناقضات و معضلات بلوک پیروز پس از پایان دنیای دوقطبی همه و همه نه فقط درافزوده های منصور حکمت به مارکسیسم، تبیینی که امروز هم معتبر است، بعلاوه نشان دادن جبهه های جنگ طبقاتی است در عرصه سیاست، اقتصاد، ایدئولوژی و ... که به روی طبقه کارگر باز شده و آماده و مسلح کردن کمونیستها و طبقه کارگر برای ورود به این جدالها است.

به این اعتبار منصور حکمت کمونیسم مارکس را در دوره معاصر و در تحولات دنیایی ما نمایندگی کرد. متأسفانه کمونیسمی که در بعد جهانی اساسا به فرقه های ایدئولوژیک و نامربوط به مبارزه طبقاتی تبدیل شده است و تئوری مارکسیسم را به آیه های مذهبی تبدیل کرده است. آیه هایی نامربوط به زمان که قرار نیست جواب هیچ کدام از معضلات مبارزه طبقاتی و جدال کارگر با سرمایه را بدهد. این بلایی است که این چپ بر سر لنین و مارکس و

ساز اجتماعی و واقعی در جامعه صورت میگرد.

۳- کمیته های کمونیستی جمع آگاهانه رهبران، آژیتاتورها و فعالین کمونیست فی الحال موجود در طبقه کارگر در یک جغرافیای معین است، که با هدف رهبری کردن مبارزه طبقه کارگر در تمام وجوه آن در حوزه فعالیت خود، متشکل شده اند.

۴ - "کمیته های کمونیستی"، در تفاوت با شبکه‌های محافل موجود در طبقه کارگر، از سطح بالاتری از تحزب و سازمان و قبول مسئولیت و موازین برخوردار است. بعلاوه این کمیته ها معطوف به یک جغرافیای معین ، مثلا یک کارخانه، یک محله (که ممکن است یک یا چند کارخانه و کارگاه و محل را هم در بر بگیرد) ، یک شهر و یا هر محدوده جغرافیائی دیگر است.

۵ - اعضا این کمیته ها میتوانند بر محور آنچه که مانیفیست بیان کرده است، جمع شوند و "کمیته کمونیستی" خود را تشکیل دهند. پلاتفرم این کمیته ها میتواند ازجمله این باشد که: کمیته برای اتحاد طبقه کارگر به منظور سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی حکومت بورژوازی تلاش میکند.

۶ - اعضا کمیته های کمونیستی، علاوه بر کارگران کمونیست، میتوانند کمونیست های برجسته ای که در آن جغرافیای معین در اتحاد، آگاهی و مبارزه طبقه کارگر نقش دارند، را نیز در بر گیرد.

۷ - فعالیت کمیته های کمونیستی همه وجوه مبارزه و زندگی طبقه کارگر را، در حوزه فعالیت خود، تحت پوشش قرار می دهد. از مبارزه دایم برای رفاه و بهبود شرایط کار و زندگی، تا مبارزه با داده‌های سیاسی بورژوائی و

کمونیست ۲۰۷

انقلاب اکتبر آورده و این بلایی است که در همین دوره بر سر تئوری های منصور حکمت هم می آورند.

نسل جدید کارگران کمونیست و سوسیالیستها در این دوره لازم است که با مارکسیسم و کمونیسم مارکس و تاریخ جنبش خود آشنا شوند. این کمونیسم و مند و جهت مارکس و لنین در این دوره را حکمت نمایندگی کرد. معرفی حکمت و تئوری و سیاست و سبک کار او و تاریخی از ادبیات کمونیستی او در این دوره علاوه بر اینکه یک نیاز جدی جنبش ما است، در دنیای واقعی معرفی کمونیسم مارکس و لنین هم هست.

منصور حکمت کمونیسم مارکس را در دوره ما نمایندگی کرد. شناخت این رگه فکری در سیاست ایران و حتی جهان، نیاز جنبش ما برای پیشروی است. کمونیسم دوره ما در مقابل خرواری از تولیدات سیاست و تئوری بورژوازیی به نام کمونیسم، لازم نیست از صفر شروع کند. کمونیستها خصوصا در ایران یک پشتوانه عظیم مارکسیستی در جدالی همه جانبه با انواع شاخه های کمونیسم بورژوایی را که حکمت در راس آن بوده در همین دوره در دسترس دارند. جنبش ما به حکمت و به شناخت تاریخ خود و جدالهای سیاسی، تئوریک آن نیاز دارد. لذا هفته حکمت از روی تقدیس شخص حکمت و اینکه گویا داریم به منصور حکمت لطفی میکنیم نیست بلکه نیاز جنبش کمونیستی برای پیشروی است. ما به این گنجینه مارکسیستی که حکمت تئوریسین، رهبر و نماینده و سخنگوی آن بود احتیاج داریم و نسل خود و نسلهای جوان را باید با آن آشنا کرد.

هفته حکمت با هدف معرفی کمونیسم مارکسی، کارگری و اجتماعی و پراتیک و این رگه فکری معین در این دوره است. تمام تلاش ما در هفته حکمت این است که خود منصور حکمت را به زبان خودش معرفی کنیم. از بازخوانی مستقیم آثار او تا چاپ آثار او از جمله اقداماتی است که ما در این هفته در دستور حزب حکمتیست میگذاریم و از همه دوستداران منصور حکمت میخواهیم در دستور خود بگذارند.

به این اعتبار یک بار دیگر همه دوستداران حکمت، همه کمونیستها و خصوصا کارگران کمونیست را به بازخوانی حکمت، به شناخت او و به معرفی آثار منصور حکمت دعوت میکنم.

مبارزه با مرد سالاری در تفکر و عمل کارگران،

از نشان دادن نقش مذهب در دامن زدن به توهم و پراکندگی در طبقه کارگر، و مبارزه با داده‌های ناسیونالیستی از هر نوع، تا مبارزه با محدود نگری ها و محافظه کاری های موجود در میان فعالین طبقه، و تلاش برای اینکه طبقه کارگر بیاموزد که به هر سیاست و تحول اجتماعی از زوایه منافع طبقه کارگر بنگرد، و برای تحکیم اتحاد طبقاتی در مقابل هر نوع تفرقه صنفی یا قومی و ملی و جنسی در میان طبقه کارگر سد ببندد، تا آگاهگری نسبت به تفاوت منفعت طبقه کارگر با همه طبقات دیگر، مضمون فعالیت کمیته های کمونیستی است.

۸ - مبارزه با پلیس و حفظ امنیت کمیته و اعضا آن، یکی از ارکان کار جدی این کمیته ها است. از آنجا که اعضا این کمیته ها رهبران و فعالین اجتماعی و بانفوذ و موثر در طبقه کارگرند، نقش و تأثیر کمیته، در بلند مدت، از دید کارفرما و پلیس مخفی نمی ماند. لذا فعالیت و کار بر اساس توازن قوای واقعی، آموزش نسل جدید کارگران کمونیست، تلفین درست کار علنی و مخفی، فن مبارزه با پلیس، مخفی ماندن اعضا کمیته و محل جلسات و ارتباطات کمیته با کمیته های دیگر و... از اهمیت جدی برخوردار است.

۹ - حزب حکمتیست بعنوان بخش تحزب یافته کارگران کمونیست و رادیکال سوسیالیست، خود را متعهد میدانند که با تأمین افق مانیفیست کمونیست وهژمونی سیاسی-ایدئولوژیک و سبک کاری خود، تمام نیروی خود را برای تشکیل، اتحاد و انسجام سیاسی مبارزاتی این کمیته ها به کار گیرد.

معدن طلا و شلاق

سرمایه!

۱۷ کارگر معدن طلای "آق دره " در آذربایجان غربی به شکایت کارفرمای پیمانی معدن "پویا زرکان" جریمه شدند و شلاق خوردند.

بیش از ۵۰۰ کارگر معدن آق دره از دل کوه و تونل بدون هیچ حقوق قانونی و با قراردادهای یک ماهه برای کارفرما طلا استخراج می کنند. در یک سال اخیر کارفرما کلیه قراردادهای قدیمی تر را لغو و همه را به قرارداد یک ماهه تبدیل کرده است. کارگران در پایان هر ماه و پایان اعتبار قرار داد منتظر استخدام جدید و یا اخراج هستند. این کابوسی است که استخراج کنندگان طلا، شبانه روز را با آن سر می کنند.

در پایان سال ۹۳ شرکت "پویا زرکان" به عنوان پیمانکار اصلی معدن طلای آق‌دره ۳۵۰ نفر از کارگران فصلی این معدن را به دلیل تمام شدن مدت قرارداد کاریشان تعدیل "اخراج" کرد.

جمهوری اسلامی

مسئول جان و سلامت

زندانی سیاسی

اعتصاب غذای تعدادی از زندانیان سیاسی، جعفر عظیم زاده رئیس هیات مدیره اتحادیه آزاد، اسماعیل عبدی دبیر کانون صنفی معلمان ایران، و محمود بهشتی لنگرودی سخنگوی کانون صنفی معلمان ایران که از روز دهم اردیبهشت سال

روز ۱۷ مه ۲۰۱۶ توافق نامه ای در میان اتحادیه میهنی و جنبش تغییر در شهر سلیمانیه به امضا رسید. توافق جنبش تغییر و اتحادیه میهنی در شرایط خیلی ویژه و منحصر به فرد منطقهٔ عراق و کردستان پیش آمدی قابل پیشبینی و نیاز گریز ناپذیر هر دو طرف بود.

رقابت قدرتهای بزرگ دنیا در این منطقه و تغییر بالانس قدرت در میان آنها و بخصوص آمریکا و غرب در یک طرف و روسیه و چین در طرف دیگر، باعث تغییر در توانایی و توازن میان دولتها و نیروهای محلی در خاورمیانه گشته است. ناکامی سیاسی آمریکا در منطقه و به ویژه در عراق و سوریه در رقابتش با ایران و با دخالت مستقیم روسیه در رقابت در این منطقه و مشخصاً در سوریه و شکل گرفتن مثلث عراق و ایران و سوریه در برابر قطب عربستان و ترکیه و قطر... تا کاهش توانایی مالی و نظامی و جغرافیایی داعش و شروع روند روبه پایان آن، وجود این شرایط است که تمام احزاب و نیروهای سیاسی منطقه را در برابر بازنگری به اتحادهای پیشین خود و بازتعریف اتحاد و توافق های جدید جهت آماده شدن برای تغییرات و پیش آمدهای آینده، قرار داده است.

اتحادیه میهنی و جنبش تغییر(گوران)مانند دو حزب و نیروی سیاسی نزدیک به هم، در یک منطقه مشخص و نزدیک به قطب ایران، میخواهند از تغییر بالانس نیروهای منطقه ای با نزدیک شدن به هم و امضا و مهر چنین توافقنامه ای به نفع خود استفاده کنند و از آن شرایط ناخواسته و بحرانی قبلی در مناسبات میان خود عبور کنند.

اتحادیه میهنی به عنوان یک شریک قدرت با حزب بارزانی،احساس حاشیه ای شدن میکند و

کارگران با تجمع خود در مقابل نگهبانی به این اخراج اعتراض کردند. یک کارگر اخراجی تحت فشار روحی و یاس و ناامیدی خودکشی کرد. اما دستگاه قضایی در حمایت از کارفرما با پرونده سازی های رایج و به جرم "اغتشاش"، ۱۷ کارگر معترض را به جریمه نقدی و زندان و شلاق محکوم کرد!

این است خصلت دولتی که در خدمت منافع سود و سرمایه است. دولتی که ابزار بورژوازی برای سرکوب کارگران است. دولت، مجلس، دستگاه قضایی، حوزه های علمیه و نیروهای امنیتی و نظامی که وظیفه شان تحمیل استثمار و بیحقوقی به ضرب دستگیری، زندان و شلاق کارگر است.

از زمان برده داری و درجوامع طبقاتی تا کنون، شلاق و تازیانه و سرکوب طبقات دارا و صاحبان ثروت و قدرت بر گرده انسان کارکن فرود آمده است. قیام بردگان شلاق را از دست صاحبان معادن و ثروت و قدرت انداخت. اما بورژوازی و دولت نماینده آن در کمال بیشرمی عهد عتیق ترین مجازاتها را علیه طبقه کارگر احیا کرده است.

جاری آغاز شده بود، با اعتصاب غذا و در زندان نگاه داشتن جعفر عظیم زاده، ادامه دارد.

این اعتراض که از جمله در مقابل پرونده سازی های خطرناک امنیتی وزارت اطلاعات، آغاز شده بود، سرانجام با به وخامت کشیده شدن حال محمود بهشتی لنگرودی و تحت تاثیر فشارهای اعتراضی در داخل و خارج از زندان، جمهوری اسلامی را ناچار به آزادی لنگرودی و عبدی کرد.

در حبس نگاه داشتن جعفر عظیم زاده، و عدم پاسخگویی به مطالبه برحق او و همه گروگانهایی که در اسارت جمهوری اسلامی هستند’ تنها و تنها برای ارباب، ساکت و خفه نگاه داشتن پایین، است. تعرض به هر صدای اعتراضی، بخصوص متشکل و متحد، گرو گرفتن جان و سلامت زندانی سیاسی، نه برای امنیت جامعه که تنها و

رفقای کارگر!

طبقه کارگر ایران زخم های عمیقی از جریمه و اخراج و استثمار و بی حقوقی و بیکاری و فقر و دستمزد کم و زندان و شلاق و ... بر بدن دارد. اما این ازلی ابدی نیست. طبقه کارگر و کارگران کمونیست و آگاه به منافع طبقاتی خود نباید از این جنایات چشم پوشی کنند. نباید بیش از این توحش سرمایه داری را تحمل کرد. نمیتوان بیش از این شاهد شلاق زدن کارگر به جرم اعتراض به اخراج بود. این نه تنها توهین به طبقه کارگر که در حقیقت صاحب اصلی و گرداننده چرخ های جامعه است بلکه عقب گرداندن کل جامعه به قرون وسطی است.

این بخش کارگری به همیاری و همبستگی صفوف طبقه خود نیاز دارد. هر شلاقی بر بدن یک کارگر فرود می آید شلاقی است بر بدن کل طبقه ما. این اهانت و گستاخی بیشرمانه سرمایه داران و دستگاه های قضایی و پلیسی حامی شان را نباید بی جواب گذاشت. کارگران صنایع و مراکز بزرگ و کوچک کارگری بهر شکل ممکن شلاق زدن همسرنوشتانشان را محکوم و این را با صدای بلند و بهر وسیله ممکن اعلام می کنند. بورژوازی و دولت حامی شان باید این

تنها برای حفظ امنیت خود در مقابل تعرض کارگر حق طلب، دختر و پسر آزادیخواه و برابری طلب، کمونیست و سوسیالیست، معلم و دانشجویی است که بیش از این به بی حقوقی، تحقیر، آپارتاید جنسی، و بهره کشی افسار گسیخته از کارگر، رضایت نمی دهد و نداده است.

باید در مقابل این ارباب و گروگشی از جان و سلامت زندانیان سیاسی و از جمله گرو گرفتن جان و سلامت جعفر عظیم زاده، در مقابل تعرض دستگاه امنیتی’ دستگاه قضایی و وزارت اطلاعات و دفتر رئیس جمهور و بیت رهبری، ایستاد.

جمهوری اسلامی مسئول مستقیم جان و سلامت جعفر عظیم زاده است و باید برای هر صدمه

۱۹

واقعیت را بپذیرند که تاوان سیاست و عملکرد ننگین توهین و تحقیر و تنبیه کارگران را در خدمت سود بیشتر سرمایه هایشان خواهند داد.

نمی توان بیش از این نظاره گر تصرف و غارت معادن و منابع و همه درآمدهای سرشار جامعه از جانب سرمایه داران بود و انتظار کشید. نباید بیش از این نظاره گر عملکرد دولت بورژوازی در خدمت سرمایه و سود و بر علیه طبقه کارگر بود و منتظر ماند. باید این جانیان صاحبان سرمایه و دولتشان را بزیر کشید.

طبقه کارگر و افق انقلاب کارگریش این است که ثروت و قدرت را از بورژوازی بگیرد و جامعه ای آزاد و برابر بسازد. جامعه ای بری از استثمار و تحقیر و تهدید انسان و شلاق زر و زور. جامعه ای آزاد و برابر که شایسته انسان.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)
۷ خرداد ۹۵ (۲۷ مه ۲۰۱۶)

جسمی و روحی که همه اعتصاب غذا کنندگان، همه زندانیان، و همه زندانیان سیاسی و مدنی، که در زمان در اسارت بودن متحمل میشوند، پاسخگو باشد.

باید به همه مراجع بین المللی، افکار عمومی در ایران و در خارج کشور، و بعلاوه به قدرت طبقه کارگر برای اعمال قدرت در مقابل این تعرض، رجوع کرد.

مرگ بر جمهوری اسلامی ایران
حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)
دوم خرداد ۹۵ - ۲۲ مه ۲۰۱۶

در نتیجه مردم کردستان نباید هیچ خوش باوری ای به این توافقنامه و این فراخوان داشته باشند. زیرا حکومت و پارلمان وجود داشته باشند و یا باشند، کارا باشند و یا فلج، و در دست اتحادیه میهنی و جنبش تغییر و قطب ایران باشد، و یا در دست حزب بارزانی و قطب رقیب، یعنی دولت ترکیه، هیچ چیزی این واقعیت را تغییر نمیدهد که حکومت و پارلمان تحت حاکمیت احزاب ملیشیبایی به غیر از یک حکومت کارتونی و یک فریب کاری به اسم قانون، برای شکل دادن به افکار عمومی در دنیای خارج، چیز بیشتری نیست.

بهبود زندگی و پایان دادن به بحرانهای گوناگون بورژوازی کرد و احزاب و نیروهای سیاسی اش، از راه سیاستهای این احزاب که سالهاست مشغول غارت سفره خالی مردم هستند مقدور نیست، از راه پارلمان و انتخابات حاکمیت اینها کنار گذاشته نمیشود و تغییری بنیادی به سود مردم کم درآمد و فقیر حاصل نخواهد شد. راه رسیدن به آن خواستها و آروزها راه انقلاب و به میدان آمدن نیروی سازمان یافته و مستقل طبقه کارگر و توده استثمار شده و فقر زده کردستان در زیر پرچم سوسیالیستی طبقه کارگر است. راه مبارزه سازمان یافته و هوشیارانه و متحد خود ما است برای ایجاد تغییر در زندگی و تعیین آینده سیاسی خود ما به دست خود ما است. حزب کمونیست کارگری کردستان در پیشاپیش این مبارزه میایستد و برای عملی کردن این تغییرات تلاش می کند.

۱۹ مه ۲۰۱۶
ترجمه دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آژند

Sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

نورنوو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،
دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)
www.hekmatist.com

به طبقه کارگر در فرانسه و مدافعین این طبقه



رفقای عزیز

اراده شما برای مقابله مستقیم علیه تصمیم دولت اولاند به تغییر در قانون کار، تا کنون موجی از امید و حمایت طبقه کارگر اروپا را با خود به همراه داشته است و سرها را به سمت شما چرخانده است.

مبارزات طبقه کارگر فرانسه در به تصویب رساندن ۳۵ ساعت کار در هفته، ۱۱ ساعت استراحت ممتد بین هر دو روز کار و ۳۵ ساعت استراحت ممتد در هر هفته، از جمله پیشروی های اساسی طبقه کارگر علیه بورژوازی در قرن ۲۱ است. چنین دستاوردهایی باعث افتخار طبقه کارگر در سراسر جهان است. و امروز نیز مبارزه جاری شما از پشتیبانی کارگران کشورهای دیگر برخوردار است.

سرمایه داران و دولت هایشان دائما و بی وقفه

سعی بر این دارند که عملکرد نظامشان در بوجود آوردن ارتش ذخیره کار را پنهان کنند، و به این ترتیب به تفرقه میان کارگران و پایین آوردن سهم شان از کل تولید در جامعه دامن زنند. میدیای آنها نیز بی شرمانه بلندگوهایش را بکار گرفته تا اراجیفی چون "زندگی آسوده کارگران در فرانسه" و "حق کارفرمایان در بیکار سازی کارگران" و غیره را نعره زنند تا سرمایه داری و حرکت کور آن بدنبال سود را از دیده ها پنهان سازند. تغییراتی که در قانون کار در فرانسه در دستور است، خود یکی دیگر از روش های تحمیل ریاضت اقتصادی و انداختن بار بحران سرمایه بر دوش کارگران است.

با وجود تمام تلاش سخیفانه بورژوازی و پرده ساتری که میدیا پهن کرده است تا مبارزه شما

را هرچه بیشتر سانسور کند، هم طبقه ای های شما در کشورهای دیگر بدقت مبارزات شما را دنبال می کنند. این مبارزه تنها محدود به فرانسه و امری فرانسوی نیست و تأثیراتی بمراتب بین المللی دارد. همانگونه که بورژوازی فرانسه حمایت طبقاتی جهانی خود را دارد، شما نیز تنها نیستید و از پشتیبانی و همبستگی کارگران در سراسر دنیا برخوردارید.

واضح است که دولت فرانسه حاضر نیست به آسانی دست از این تصمیم خود بکشد، و بایستی آنچنان تحت فشار قرار گیرد تا مجبور به پذیرفتن یک عقب نشینی کامل شود. برای اعمال چنین فشاری، همبستگی طبقاتی با مبارزه شما نیز، مسلما امری حیاتی است. ما با سازمان دادن اعتراضات و هر آنچه در توان داریم برای اعمال فشار بر دولت

فرانسه وارد عمل خواهیم شد تا شکست را بپذیرد و تمامی تغییرات را در قانون کار ملغی اعلام کند. ما تمامی کارگران و تشکلات کارگری را فرا می خوانیم تا با استفاده از هرگونه امکاناتی که در اختیار دارند، همبستگی شان را از اعتراضات و اعتصابات سراسری شما ابراز کنند.

بی شک پیروزی شما در عقب راندن دولت فرانسه و ملغی کردن تمامی تغییرات در قانون کار، یک پیروزی برای ما و کارگران تمامی کشورهاست.

زنده باد همبستگی بین
المللی

طبقه کارگر

تشکیلات خارج کشور
حزب حکمتیست (خط
رسمی)

۲۷ مه ۲۰۱۶

زنده باد سوسیالیسم